

مجموعهٔ نسخ‌های

کانون فرهنگی

ایران جوان

جلد پنجم

تهران - تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

این مجموعه تحت شماره ۴۴۵ مورخ ۶/۴/۲۵۳۵ شاهنشاهی در دفتر مخصوص

کتابخانه ملی به ثبت رسیده است

مجموعه سخنرانیهای قانون فرهنگی ایران جوان - جلد پنجم

تاریخ
ایران

۱

۶

۲۶

اسکن شد

مجموعه سخنرانیهای

کانون فرهنگی

ایران جوان

جلد پنجم

تهران - تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی
(۱۳۵۵ شمسی)

این مجموعه تحت شماره ۴۴۵ مورخ ۶ / ۴ / ۲۵۳۵ شاهنشاهی در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی به ثبت رسیده است.

چاپ تهران

تهران

« بنام خداوند جان و مهر
کزین برتر اندیشه بر نگذرد »

وساحه

این پنجمین مجموعه خطابه ها و سخنرانیهای «کانون فرهنگی ایران جوان» است که به زیور طبع آراسته می شود.

چهارمین مجموعه درست دو سال پیش انتشار یافت . در این فاصله زمانی، کانون زندگی فرهنگی و اجتماعی خود را طبق سنتهای دیرین ادامه داده است . شبهای اول دی که برای کانون منادی آغاز سالی نوین است مانند همیشه بابرپاسازی جشن باشکوه و گردهم آئی اعضای کانون و بانوانشان و استفاده همگان از یک برنامه هنری جالب ، برگزار شدند. در شبهای ۲۷ ماه رمضان نیز مراسم « تذایب » کماکان به عمل آمدند .

از سرگرمیها و تفریحات کانون بازیهای شطرنج و بریج مانند همیشه مورد تشویق و تأیید بوده و یکی از بیلیاردهای کانون نیز مانند گذشته در اختیار علاقه مندان قرار داشته است.

در این مدت کانون از فعالیتهای فرهنگی خود غافل نبوده است . علاوه بر - سخنرانیها و بحث و گفتگوهای اعضا ، جلسات سخنرانی « انجمن روان شناسی ایران » نیز در تالار سخنرانی کانون تشکیل یافته و طبق موافقتی که به عمل آمده است در آینده هم تشکیل خواهند یافت.

محل کانون در سال گذشته مورد تعمیرات اساسی قرار گرفت و قسمتی از مبیل و اثاثه آن که اندکی کهنه و فرسوده شده بودند تعویض گردیدند و استحکام عمارت و زیبایی کانون را افزایش دادند و آن را برای پذیراییها و سخنرانیها، مناسبتر و جالبتر ساختند.

باهمه دقت و احیاناً سختگیری که برای قبول عضو جدید به عمل می‌آید در این دو سال ۳۶ عضو تازه که از هر جهت دارای صلاحیت علمی و تجانس فکری و اخلاقی تشخیص داده شدند به عضویت کانون درآمدند و تعداد اعضا را به ۴۴۳ تن رساندند. این بود مختصری از آنچه هر دو سال یکبار به تفصیل در گزارش هیأت مدیره به عرض مجمع عمومی کانون می‌رسد.

مجموعه حاضر حاوی متن همه سخنرانیهایی که در این دو سال ایراد شده اند نیست. متن بعضی از سخنرانیها به دفتر کانون نرسیده یا بموقع آماده چاپ نبوده است. آنچه بعد از این برسد و آماده شود در مجموعه ششم درج خواهد گردید. برای این که در این مجموعه هم یادی از گذشته دور «ایران جوان» و از خدمات شایانی که کانون به انجام آنها مفتخر و مباهی است، شده باشد از مقاله های اقتصادی «روزنامه ایران جوان» که پنجاه سال پیش انتشار می یافته يك مقاله، و از سلسله «نامه های بانوان»، يك نامه انتخاب و در پایان این مجموعه عیناً درج می شوند. مقاله، مربوط به تجارت خارجی ایران است و نشان می دهد حجم این تجارت در آن زمان چه بوده است و صادرات و واردات کشور ما چه نسبتی با هم داشته اند. نامه ای که از سلسله «نامه های بانوان» برگزیده شده و عنوانش «قضیه دیشب» است وضع و حال و موقعیت زن ایرانی را در نیم قرن پیش توصیف می کند و نشان می دهد که «ایران جوان» با انشاء و انتشار این گونه نامه ها- آنها در شرایط دشوار و خطر تکفیر چگونه نهضت بانوان و آزادی آنان را زمینه سازی می کرده و برای رساندن آنها به وضع و حال و موقعیتی که امروز از آن برخوردارند چه فعالیتی به خرج می داده است.

کاریکا نوری هم که از آن روزنامه عیناً گراور و نقل شده است معلوم می دارد که در پنجاه سال پیش جریان امور اداری حتی از امروز هم کندتر بوده است!

دکتر علی اکبر سیاسی

فهرست مندرجات :

دکتر علی اکبر سیاسی دیباچه الف

<u>صفحه</u>	<u>نام سخنران</u>	<u>موضوع سخنرانی</u>
۱	دکتر علی اکبر سیاسی	جان و روان و فرق آنها
۲۵	دکتر محمود بهزاد	فید بک و رفتار آدمی
۵۲	سید علی هاشمیان	لزوم تغییر سیستم کیفری
۶۷	ابراهیم خواجه نوری	دوباره سنجی معتقدات درباره امر ازدواج
۸۵	مهندس محمود سلامت	کشاورزی یا صنعت
۹۷	دکتر محمد حسین ادیب	انسان و طالع

۱۲۷	دکتر پرویز کاظمی	{ دیداری از استرالیا و زلاند نو
۱۴۵	ابراهیم خواجه نوری	{ حمام روح : نسخه ای عجیب و ساده
۱۴۹	مهندس محمود کیوان	آیا تغییر خط صلاح است
۱۶۷	جواد میر احمدیان	افسانه های ایرانی
۱۸۱	دکتر پرویز کاظمی	{ بررسی در علل تورم جهانی و طرق چاره جوئی آن
۱۹۵	دکتر محمد حسین ادیب	زندگانی ذره ای
۲۱۱	مهندس ناصح ناطق	زندگانی مانی
۲۳۹	{ از شماره ۴ روزنامه ایران جوان سال ۱۳۰۵	{ ایران در سال گذشته از تجارت با خارجه
۲۴۱	{ از شماره ۱ روزنامه ایران جوان سال ۱۳۰۵	{ نامه های بانوان قضیه دیشب
۲۴۳	{	گراور (سرعت جریان) از شماره دوم روز نامه ایران جوان سال ۱۳۰۵
۲۴۴	اعضاء جدید کانون فرهنگی ایران جوان	
۲۴۶	اعضائی که بر حمت ایزد پیوسته اند	

جان و روان و فرق آنها

از : دکتر علی اکبر سیاسی

واژه های فارسی جان و روان و کلمات عربی نفس و روح در آثار ادبی و در نوشته های فلسفی غالباً به جای یکدیگر به کار رفته اند در صورتی که این دو کلمه، چنانکه خواهیم دید، هم از نظر فلسفی و هم از نظر علمی دو مفهوم مختلف را می رسانند؛ و چون در مباحث علمی برای اجتناب از ابهام و ایهام مقتضی است هر اصطلاحی برای مفهومی معین و محدود برگزیده شود و قالب لفظی همان معنی معین و محدود باشد، به اعتقاد ما لفظ جان باید منحصرأ برای رساندن مایه حیات بکار رود و آنچه از این مایه تجاوز می کند و بخصوص آنچه در اصطلاح فلاسفه «نفس ناطقه» خوانده می شود با واژه روان تعبیر گردد.

در مقدمه باید خاطر نشان کنیم که این بحث ما نه برای اثبات وجود جان و روان به عنوان جوهر یا جوهرهای مجرد مستقل از بدن است، نه برای انکار و رد

این معنی است : بحث در این باب مخصوص و مربوط به فلسفه است و ما امروز سعی خواهیم داشت که حتی الامکان وارد بحث فلسفی نشویم .
باوصف این بی مناسبت نیست به یاد بیاوریم چرا و چگونه مفاهیم جان و روان ، یا نفس و روح ، در اذهان آدمیان به وجود آمده است .

ده ها یا صدها هزار سال پیش از این ، در روزهایی که برای نخستین بار دو یا چندتن از افراد آدمی باهم زندگی می کردند چیزی که بی اندازه موجب شکفتی و حیرت زدگی آنها می شد این بود که می دیدند یکی از هموعان پس از يك دوره بیماری و نقاهت ، یا بر اثر يك حادثه زمینی یا آسمانی ناگهان از پای درمی آمد و نقش زمین می شد : او از میان نرفته و نابود نشده بود ، دست و پا و سر و صورت و سایر اندام خود را کماکان داشت ، ولی دیگر حرکت نمی کرد ، چیزی نمی گفت و چیزی نمی شنید ... خلاصه چیزی از او کم شده بود ، چیزی نامرئی که سبب حس و حرکت او بود گویی از او جدا شده ، پرواز کرده و رفته بود ...

تجدید و تکرار این پیش آمد عجیب و پیش آمدهای دیگر ، بخصوص کیفیت خواب دیدن (رؤیا) سبب شد که آدمیان به وجود چیزی اعتقاد پیدا کنند که هنگام خواب بطور موقت و هنگام مرگ برای همیشه تن را رها می کند و از آن بیرون می رود . هر قوم و جمعیتی روی این نیروی نامرئی نامی گذاشتند ، مانند دم ، باد ، فروهر ، جان ، روان ، نفس ، روح ، Seele, Soul, Esprit, âme, Psyche, و بسیاری دیگر . anima

اعتقاد به این نیروی نامرئی مبنای معتقدات و آداب و رسوم گوناگون قرار گرفت و به وجوه مختلف در افسانه ها و اساطیر اقوام و ملل جهان منعکس گردید . این موضوع مهم نمی توانست توجه اندیشمندان و فیلسوفان را جلب نکند و آنانرا در این باب به تفکر و تفکر برنیز نگیزد . نظریاتی که اندیشمندان آوردند به تفصیل در تاریخ ادیان و در تاریخ فلسفه شرح داده شده است . مشائیان و اشراقیان و قاطبه فیلسوفان دیگر ، به استثنای فلاسفه مادی مذهب ، با اختلاف نظرهای جزئی ،

قائل شدند به اینکه این نیروی نامرئی ، یا نفس ، جوهری است مجرد و سه وجه یا سه مرتبه دارد :

نفس یا روح نباتی ، نفس یا روح حیوانی ، نفس یا روح انسانی یا نفس ناطقه . نفس یا روح نباتی خاصیتش تغذیه و تنمیه و تولید مثل است . نفس یا روح حیوانی دو قوت اضافی دارد : یکی محرکه ، که شهوت و غضب از آن ناشی است ، دیگر مدرکه ، که شامل حواس پنجگانه و قوای باطنه است . اما نفس انسانی یا ناطقه علاوه بر اینها دارای قوای عالمه و عامله است . به تعبیر دیگر ، نفس انسانی اگر به سوی عقل فعال توجه کند، عقل نظری خواهد بود مشتمل بر عقل هیولائی عقل بالملکه ، عقل مستفاد ، و اگر به سوی بدن گراید ، عقل عملی خواهد بود که تمیز خیر و شر می کند .

اما کلمه روح و گاهی کلمه نفس به دو معنی دیگر نیز به کار رفته است ، یکی به معنی محدود مایه حیات ، و آن به اعتقاد ارسطو و ابن سینا و بسیاری حکمای دیگر ، بخار لطیف نافذی است که در بدن جریان دارد^(۱) و سبب حس و حرکت می شود ، یعنی چیزی که در زبان فارسی از آن بیشتر به لفظ جان تعبیر شده است ؛ دیگر به معنی وسیع کلمه و آن را نیرویی پنداشته اند که هم بدن را به حرکت می آورد و عهده دار تدبیر آن است ، و هم درك معقولات می کند و احیاناً برتر از عقل است و راکب آن است .

معنی اخیر که از آن به مذهب اصالت روان^(۲) تعبیر می شود ، وطی قرون متمادی مورد قبول گروهی از فیلسوفان بوده است ، با اشکالات و ایراداتی چند مواجه شده و مخصوصاً این سؤال را پیش آورده است که این روح چگونه نقشی در اعمال گوناگون حیاتی ایفاء می کند . آیا در تمام پیچ و خمهای ماشین زندگی نفوذ دارد و هر کدام را جداگانه به کار می اندازد ؟ یا اینکه مانند راننده يك ماشین اکتفا

۱ - «جسم لطیف نافذ فی المنافذ روحانی وان ذلك الجسم هو الروح ...» الخ . کتاب

«الشفاء» چاپ تهران ، جلد ۱ ، ص ۳۶۵ .

می‌کند به این‌که مجموع ، یعنی کل ارگانیسم را به حرکت درآورد و دخالتی در کار اجزاء مختلف ماشین بدن نداشته باشد ؟

چون پاسخ قانع کننده به این گونه سؤالها آسان نبود، در نیمه اول سده نوزدهم دانشمندان نظر دیگری عنوان کردند به نام مذهب اصالت جان (۱)، به این بیان که در هر فردی از افراد آدمی نیروی خاصی وجود دارد که هم از روح متفکر - یا به عبارت دیگر از نفس ناطقه - ممتاز است و هم با خواص فیزیکی و شیمیایی بدن بی ارتباط است . این نیرو در عین حال منشأ و مصدر همه اعمال حیوانی (فیزیولوژیک) است .

مذهب اصالت جان ، روح یا نفس حیوانی را که حکمای متقدم بدان معتقد بودند بیاد می‌آورد .

پیشرفت علوم فیزیولوژی و فیزیک و شیمی و روان شناسی در قرن حاضر پایه نظریات و توجیهات گذشته را سخت متزلزل ساخت. از یک سوی اختراع میکروسکوپهای قوی عالم نازهای از موجودات ذره بینی مکشوف داشت و نشان داد که هر یک از این موجودات بسیار ریز هم از حیات برخوردار هستند . در این صورت اگر زندگی را ناشی از روح ، به معنی جوهر مجردی که به آن اشاره رفت ، بدانیم پس باید همه این موجودات ذره بینی را هم ذیروح بخوانیم و بدانیم، و این چیزی است که نمی‌تواند مورد قبول عقل باشد . از سوی دیگر معلوم شد که زندگی کل بدن (ارگانیسم) وابسته به زندگی و همکاری همه اعضای آن است ، و این اعضا ، از عضو و عضله و نسج تا هر یک از سلولهای تشکیل دهنده آنها ، همگی زنده اند و هر کدام زندگی مستقل جداگانه ای دارند ، چنانکه می‌توان عضوی را در شرایط خاصی برای مدتی جداگانه زنده نگاه داشت . پس جان با این‌که واحد به نظر می‌آید ، در واقع کثیر است ، مفهومی است انتزاعی ، عنوانی است که به مجموع جانهای سلولها و اعضا بدن موجود زنده داده شده است .

آنچه تاکنون به اجمال و اختصار بیان گردید معلوم میدارد که برای دست یافتن به اصل و منشأ حیات ما باید به سراغ کوچکترین موجود زنده، یعنی به سراغ سلول برویم و بررسی و تحقیق درباره جان را از آنجا شروع کنیم. زیرا این سلول است که واحد زندگی همه موجودات زنده است، از موجودات يك سلولی مانند آمیبها و میکروبها و باکتریها تا حشرات و خزندگان و سایر حیوانات. انسان هم که اشرف مخلوقات به شمار آمده است مانند سایر حیوانات زندگی با يك سلول آغاز میشود. این سلول که بزرگیش، فقط يك صدم میلیمتر است دارای ۴۶ کروموزم است و بدین طریق به وجود می آید که هنگام آمیزش زن و مرد ۲۳ کروموزم از سلول جنسی مرد و ۲۳ کروموزم از سلول جنسی زن به هم می آمیزند و تخم را تشکیل میدهند. هر کروموزم دارای ده هাজার ژن است که ناقل صفات ارثی هستند. این سلول بلافاصله نخست به دو سلول و بعد هریک از این دو نیز به دو سلول تقسیم می شوند و به همین ترتیب سلولها به سرعتی حیرت انگیز تکثیر می یابند و جنین را بوجود می آورند و این جنین پس از چند ماه نشو و نما در رحم مادر به صورت نوزاد آدمی قدم به عرصه این جهان می گذارد و رشد می کند تا فردی بالغ گردد، یعنی يك تخم یا يك سلول که مبنای زندگی آدمی بود سرانجام تبدیل به میلیاردها سلول می گردد که انساج و اعضاء بدن را می سازند. باری، چنانکه پیش از این اشاره شد زندگی این سلولها و همکاری آنهاست که بر روی هم به لفظ جان تعبیر می شود. دانشمندان قرن نوزدهم سلول را قطره ساده ای از پرتوپلاسم می دانستند و ساختن آن را آسان می پنداشتند. امروز با میکروسکوپیهای الکترونی که میتواند ذرات را صدها هزار بار، بلکه میلیونها بار، بزرگتر از آنچه هستند نشان دهند سلول را زیر مطالعه دقیق قرار داده و متوجه شده اند به اینک این ذره كوچك موجود پیچیده و دقیقی است که از سه قسمت تشکیل یافته است: يك پوشش خارجی، يك مغز و يك هسته. مواد غذایی که توسط خون به سلول میرسند از غشاء خارجی آن که قابل نفوذ است می گذرند و در مغز سلول، یعنی در سیتوپلاسم که قسمت اعظم

سلول و کارخانه آن است ذخیره می شوند .

هسته که کوچکترین قسمت سلول است ماده ای است شیمیایی به نام دی اکسی رابونیوک له ٹیک آسید^(۱) که خلاصه آن DNA است و آن ، با همه کوچکی ، جان سلول است و به فرمان و دستکاری اوست که کارخانه های سیتوپلاسم به کار می افتند و پروتوئین می سازند و بدین طریق سلول زنده می ماند و می تواند تولید مثل کند .

حال که معلوم شد مبنای زندگی و مایه حیات ، سلول زنده است باید دانست که این سلول ناگهان در کره خاکی ما ظهور نکرده است ، بلکه میلیونها سال مبارزه و کشمکش لازم بوده است تا حیات بتواند خود را بر ماده بیجان تحمیل کند . زیرا در جهانی که ما می شناسیم اصلی که بر آن حکمفرماست سکون و آرامش و ثبات و خلاصه ، مرگ است و زندگی در واقع چیزی است فرعی و عارضی که بر آن تحمیل گردیده است .

چگونگی فعل و انفعالات و ترکیبات مختلف آتمی و شیمیائی که طی میلیونها سال در سطح اقیانوسهای بیکران صورت گرفته و مقدمات تشکیل پرتو پلاسم را فراهم کرده و ملکول پروتوئین را بوجود آورده اند بر ما معلوم نیست ؛ و نیز بر ما معلوم نیست که در طول چهار یا پنج میلیارد سالی که میگویند از عمر کره زمین میگذرد ، در چه زمانی بوده است که این نخستین جرقه حیات جستن کرده است . از تحقیقات دانشمندان همینقدر بر می آید که زندگی نخست در حیوانات پست ، در ستاره های دریایی و کرمها به ظهور پیوسته است ؛ پس از آن در حدود سیصد میلیون سال پیش از این در موجودات دریایی و حشرات ، و دهها میلیون سال قبل در خزندگان و پرندگان و پستانداران و بیش از یک میلیون سال پیش در موجودی که جد مشترك میمون و انسان بوده است ، نمودار شده است . ولی موجود شبیه به انسان امروزی به نام «انسان ایستاده» Homo erectus کمتر از یک میلیون سال پیش زندگی را آغاز کرده است و «انسان ایستاده» هوشمند Hom Sapien « که

اولین نمونه انسان‌های امروزی است خیلی بعد ، یعنی در حدود یکصد هزار سال پیش پیدا شده است. باری به هر حساب که بگیریم جد اعلای ما جواترین موجود جاندار محسوب میشود .

نکته قابل توجه این است که در طول این مدت دراز ، حیات برای حفظ و بقاء خود در این محیط نامساعد و معاند ، پیوسته در تلاش و تکاپو بوده و مبارزه می‌کرده است . این تلاش و مبارزه امروز هم همچنان ادامه دارد . زندگی برای اینکه در این پیکار مغلوب محیط نشود و از میان نرود و باقی بماند از هیچ کوششی فروگذار نکرده و نمی‌کند . پیشا(۱) دانشمند فرانسوی کاملاً حق داشت که در تعریف زندگی می‌گفت :

«زندگی تلاش و کوششی است برای ایستادگی و مقاومت در برابر مرگ.»
درختی که در دامنه کوهسار در برابر طوفان خم میشود ولی پایداری میکند و نمیشکند ، موری که به زحمت فراوان برای زمستان خود غذا ذخیره می‌کند ، انسانی که به غار یا خانه‌ای که برای خود ساخته است پناه می‌برد، و بالاخره محقق که در آزمایشگاه هفته‌ها ، ماه‌ها و سالها وقت صرف می‌کند تا به ویروس سرطان دست بیابد و وسیله از بین بردن آنرا پیدا کند ... همه اینها انگیزه واحدی دارند ، و آن اینکه خود را برای مدتی از قوانین پولادین عالمی که بطور قطع و یقین همه را به سوی مرگ و نیستی میکشاند ، در امان نگاه بدارند ...

در راه این مبارزه است که پاره‌ای جانوران برای بقاء نوع خود تخمهای بیشمار می‌ریزند تا شاید چندتای آنها بتوانند در برابر طبیعت قهاری که برای از بین بردن همه آنها آمادگی دارد مقاومت به خرج دهند و زنده بمانند و بقاء نوع را تأمین کنند . انسان هم برای بقاء نسل و نوع خود بی آنکه بداند ، در این مبارزه سهم و شریک است: هنگام آمیزش زن و مرد غده‌های تناسلی مرد هر بار میلیونها اسپرماتوزوئید بیرون می‌ریزند و تخمدانهای زن هم صدها هزار سلول ماده به میان می‌آورند تا نطفه‌ای منعقد گردد و پایه زندگی کودک گذاشته شود ...

فخنر (۱) دانشمند آلمانی شاید با توجه به تعریفی که پیش از زندگی کرده بود، قائل به اصلی شده است موسوم به اصل ثبات (۲)، مبنی بر اینکه اصل در عالم وجود آرامش و ثبات است و حیات امری است فرعی، اضافی، عارضی و تحمیلی. جیمس جینس (۳) فیزیک‌دان و ستاره‌شناس نامی انگلیسی، و بسیاری از دانشمندان دیگر، همین نظر را دارند. جیمس جینس در این باب میگوید:

در نوشت حیات به کجا می انجامد؟ گویی حیات اشتباهاً بر روی جهانی که برای او ساخته نشده است فرود آمده و بر سنگ ریزه‌ای (مراد کره زمین است) که معلق در فضا است باقی مانده است تا روزی که سرمای مرگ او را دربرگیرد و این سنگ ریزه را دوباره بصورت اجسام بی‌جان سماوی در آورد و تمدن و آثار انسانی را مانند صحنه تأثر کوچکی که برای زمانی کوتاه دایر بوده است، همراه با نژاد انسانی بر باد دهد، و پس از آن تنها جهان باقی بماند، چنانکه گویی انسان خود هرگز نبوده است. جهان نسبت به انواع زندگی نه تنها بی‌اعتناست، بلکه با آن حتی سردشمنی دارد (۴).

ژان روستان (۵) در همین زمینه میگوید، هنگامی که این کره خاکی به صورت وضع اولی و اصلی خود بازگردد، یعنی حیات از آن رخت بر بندد و آنگاه این سیاره کهن سال در فضای بی‌کران کائنات همچنان به سیر و حرکت خود ادامه خواهد داد، در حالی که از آنهمه مدنیت انسانی و فوق انسانی، از آنهمه علوم و اختراعات، از آنهمه فلسفه‌ها و مرام‌ها و کیش‌ها و آیین‌ها چیزی به یادگار نخواهد ماند و سرانجام در این زاویه محقر کائنات ماجرای خنده آور زندگی و تجلی

۱ - Fechner

۲ - The Constancy Principle

۳ - James Jeans

۴ - نقل از سخنرانی پروفیسور دکتر ماروا Dr. Marois استاد دانشگاه پاریس.

ترجمه دکتر میردامادی استاد دانشکده پزشکی اصفهان.

۵ - Jean Rostand زیست شناس معاصر فرانسوی و عضو فرهنگستان فرانسه.

«پرتوبلاسم» خاتمه خواهد یافت، حادثه‌ای که شاید مدتهاست از صحنه دنیاهای دیگر محو شده یا شاید در صحنه دنیاهای دیگری پدید آمده باشد.

فروید هم درباره زندگی همین نظر را دارد که میگوید: «حیات چیزی است که بر ماده بی جان تحمیل گردیده و در آغاز به زودی مغلوب می‌شده و از بین میرفته و ماده به صورت اصلی خود باز می‌گشته است، ولی قدرت حیات به تدریج افزایش یافته و دوام بیشتری پیدا کرده و حتی توانسته است مستقیماً جاندار دیگری از خود بوجود آورد، یعنی تولید مثل کند. ولی این پیشرفت مانع از این نشده است که همه انواع جانداران کماکان تابع اصل ثبات و آرامش مطلق باشند و خواهی - نخواهی به سوی مرگ بروند و به اصل خود بازگردند، این گفته فروید معروف است که: «زندگی فقط راهی است مستقیم به سوی مرگ». اعتقاد به این اصل بود که فروید را واداشت به اینکه در برابر ارس Eros یعنی انگیزه‌ها و غریزه‌هایی که بکار حفظ جان می‌روند و بقاء نوع را تأمین میکنند و آفریننده و سازنده هستند قائل^۱ به تاناتوس Thanatos شود، یعنی غرائز و انگیزه‌هایی که مخرب و تباہ کننده‌اند و سبب میشوند که آدمی به وسایل گوناگون - از استعمال دود و الکل تا مواد مخدر و تحمل ریاضت‌های بدنی و ناراحتی‌های روانی - به وجود خویشتن آزار و آسیب برساند و احياناً قصد جان خود کند. این «خود آزاری» نوعی مازوشیسم^(۱) یا آزار دوستی است و کمابیش در همه افراد بشر وجود دارد. گاه پیش می‌آید که ارس Eros - که از آن معمولاً به غریزه زندگی تعبیر میشود - بر تاناتوس یا غریزه مرگ فایق آمده آنرا تحت الشعاع قرار دهد، ولی این غریزه از بین نمی‌رود و، برای تسکین خود، آدمی را متجاوز و متعدی و پر خاشاکر می‌سازد، یعنی سبب میشود که او به جای اینکه به خویشتن صدمه بزند، دیگران را معروض عمل تخریبی خود قرار می‌دهد: از شکستن و آسیب رساندن به اشیاء و شکار حیوانات و مشت زنی و شتم و ضرب هم‌نوع تا مبادرت به تهمت و افترا و جنگ و خونریزی و آدم‌کشی... این صفت دگر آزاری که نوعی سادیسم^(۲) است نیز کمابیش در همه

موجود است و با فراهم شدن مقدمات و شرایط و ضعیف شدن فید و بند های مذهبی و اخلاقی و اجتماعی، بروز و ظهور میکند. حاصل اینکه غریزه مرگ چه به وسیله خود آزاری و چه به وسیله دگر آزاری به تبه کاری و تخریب می پردازد، یعنی کمک میکند به اینکه امر عارضی که نامش جان یازندگی است زود تر از میان برخیزد و ماده ای که موقتاً جانی گرفته به حکم: «کل شیء یرجع الی اصله» یا بگفته مولوی: «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش» به اصل خود که سکون و آرامش و مرگ است باز گردد ...

این نظر درست نقطه مقابل نظر مولوی و سایر عرفا است که جان را اصل و بدن را که ماده است فرع می دانند و معتقدند به اینکه این جوهر لطیف جان است که میکوشد خود را از بند تن برهاند و از تنگنای این قفس بیرون بیاید و پرواز کند و به اصل خود باز گردد و آدمی را وادار کند که به زبان خواجه شیراز بگوید:

«جباب چهره جان می شود غبار تنم،
خوش آن دمی که از این چهره پرده بر فکنم،
«چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است،
شوم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم.»
«چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس،
چو در سراچه ترکیب نخته بند تنم؟» ...

(الخ)

در هر حال نتیجه یکی است، زیرا چه جان را اصل بدانند و ماده مرده را فرع و چه قائل به عکس آن باشند، جنگ و پیکار میان مرگ و زندگی در این میان همچنان باقی و برقرار خواهد بود. اصل «انتخاب طبیعی»^(۱) داروین هم کاملاً صحیح نیست، چه آن را به معنی توفیق نسبی در امر تولید مثل بدانیم، چه به معنی که داروین به آن می داده است مبنی بر اینکه در تنازع بقا ضعیفان و ناصالحان از بین

می‌روند واقویا وصلحا باقی می‌مانند ، زیرا بڀای عدهٔ کثیر وبڀای اقویا هم موقت است، آنها هم تابع اصل کلی سکون و آرامش طبیعت هستند و سرانجام روزی این جان عاریت را تسلیم خواهند نمود :

«این جان عاریت که به حافظ سپرد. دوست

روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم!»

البته این جان هر چند عاریت است نعمتی است گرانقدر و هیچ موجود متعادل و بهنجاری حاضر نیست که آن را به طیب خاطر از دست بدهد، مگر آنکه مانند حافظ خیلی عارف منش و خیلی عاشق پیشه و خیلی شاعر باشد .

باری، این جان، چنانکه دیدیم مبداء و منشأش ملکول شیمیائی بسیار کوچکی است که نام خلاصه شده اش DNA است و هستهٔ سلول را تشکیل می‌دهد. ازین روجان آدمی از نظر علمی عنوانی است برای نتیجهٔ عمل میلیاردها سلول زنده که بصورت خاصی به یکدیگر پیوسته ، انساج و اعضاء بدن را ساخته‌اند و کنش‌های (اعمال) آنها را تأمین می‌کنند و ما را زنده نگاه می‌دارند. این همبستگی‌ها و هم‌آهنگی‌های اعضاء مختلف بدن را زیست شناسان «همبستگی‌های آلی»^(۱) می‌خوانند. این همبستگی‌های آلی یا اندامی - به هر اسمی که خوانده شود : مایهٔ حیات ، نفس نباتی یا حیوانی یا شوق زندگی^(۲) (به گفتهٔ برگسن)، بانیروی زندگی^(۳) (به گفتهٔ فروید و یونگ ...) ^(۴) - چنانکه پیش از این گفته شد، نعمتی است که اختصاص به انسان ندارد ، بلکه همهٔ موجودات زنده ، از موجودات يك سلولی و کوچکترین حشرات، تا پستانداران، همگی از آن برخوردارند. ولی چنانکه میدانیم انسان، که نوعی از پستانداران است، علاوه بر این جان - یعنی علاوه بر يك زندگی مادی و بدنی که از این حیث با سایر حیوانات چندان فرق ندارد - صاحب ادراک

۱- Correlations organiques

۲- Elan vital

۳- Libido

۴- Jung

و هوش و اندیشه و عاطفه است ، به وجود خویشتن علم دارد ، می تواند از اشیاء و امور جزئی گوناگون صفات مشترکی را انتزاع نماید و مفهوم مجرد و کلی دریابد و به تفکر و تعقل بپردازد ، یعنی میان تصورات و تصدیقات خود رابطه برقرار کند ، صغری و کبری بچیند و نتیجه بگیرد ، درست را از نادرست و حق را از باطل تشخیص بدهد ؛ ضمناً عزت نفس و عواطف رقیق دارد (۱) صاحب وجدان است ، یعنی ، به اصطلاح کانت ، با عقل عملی خود ، یا به اصطلاح فروید یا من برتر (۲) خود تمیز خیر و شر می کند و طبعاً به سوی خیر می گراید و از بدی دوری می جوید ، به عبارت دیگر خود را مکلف و مسئول می داند و بالاخره می تواند به اختیار و اراده افعال و اعمالی را انجام دهد ...

این جنبه از خصوصیت آدمی را چنانکه قبلاً اشاره شد ، حکمای متقدم در برابر نفس حیوانی ، نفس انسانی یا نفس ناطقه ، و گاه نفس بطور مطلق می خواندند و این همان چیزی است که در فارسی از آن به لفظ روان تعبیر می شود یا باید بشود ، و لفظ جان منحصرأ به مجموع کنشهای بدنی یعنی کنشهای فیزیولوژیک ، اختصاص یابد .

دانشمندان ما به این نکته بی توجه نبوده اند . چنانکه ابن سینا در رساله «رگ شناسی» می گوید : «و مردم را از گرد آمدن سه چیز آفرید : یکی تن ، که وی را به تازی بدن خوانند و جسد ، و دیگر جان ، که او را روح (۳) خوانند و سیوم روان که او را نفس خوانند. جسد کثیف است و روح لطیف و نفس چیزی است بیرون

۱- از شادی دیگران شاد و از غم و اندوه دیگران متألم و غمگین می شود و اگر نشود آدمی نخواهد بود :

«تو کم محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی» (سعدی)

۲- Superego

۳- به معنی بخار لطیفی که معتقد بود در بدن جریان دارد .

از این گوهرها و لطیفی وی جز لطیفی روح است...» (۱)

در قصه حی بن یقضان نیز این عبارت دیده می شود: «... و بیابد دانستن که
ایزد جل و علا مردم را از دو گوهر آفرید: یکی تن و دیگری روان که او را به تازی
نفس گویند و شخصیت مردم وی است... الخ» (۲)

با اینهمه، چنانکه در آغاز این بحث اشاره شد، الفاظ فارسی جان و روان
و کلمات عربی روح و نفس غالباً به جای یکدیگر استعمال شده اند. ابن سینا خود
در کتب و رسائلش جان را به جای روان به کار برده است. چنانکه در دانشنامه علانی
میگوید: «... و مر جان مردم را دوروی است: یکی روی سوی برسوست - و به
جایگاه خود است، و یکی روی سوی این جهان است و قوت گنائیش به سوی این
جهان است و قوت اندر یافتنش به سوی برسوست و به آن جهان است... الخ» (۳)

و نیز: «... مردم را دو صفت است: یکی بدیگر نزدیک، یکی زانی و دوم
عرضی، چنانکه ناطق، و تفسیر آدمی آن بود که او را جان سخن گویا بود - آن
جان که سخن گفتن و تمیز و خاصیت‌های مردمی از او آید... الخ» (۴)

از این چند مورد معدود که بگذریم حکیم همه جا، خاصه در الهیات، از
استعمال الفاظ جان و روان خودداری کرده و همیشه لفظ نفس را بکار برده است.
از این رو عجب نیست که در ترجمه فارسی قسمتی از کتاب «الاشارات و التنبیها»
ابن سینا، که برای نخستین بار در سال ۱۳۱۶ شمسی در تهران به چاپ رسیده است

۱ - درک شناسی یا رساله نبض، با مقدمه و حواشی سید محمد مشکوة چاپ تهران

۱۳۳۰ شمسی، ص ۵

۲ - قصه «حی بن یقضان» به اهتمام هانری کربن، چاپ تهران ۱۳۳۱ ص ۲

۳ - «طبیعیات دانشنامه علانی»، با مقدمه و حواشی سید محمد مشکوة ۱۳۳۱

۴ - رساله «منطق دانشنامه علانی»، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر محمد معین

و سید محمد مشکوة.

همه جا کلمه نفس را جان ترجمه کرده اند (۱) و نیز در ترجمه علم النفس شفا به قلم آقای دانا سرشت چندین جا برای تعبیر فارسی نفس ناطقه، واژه جان بکار رفته است نه واژه روان، در صورتی که در عین حال خود علم النفس شفا «روان شناسی شفا» ترجمه شده نه «جان شناسی شفا» (۲)

دانشمندان دیگر مانیز غالباً جان را به معنی نفس ناطقه، یعنی به جای روان به کار برده اند. خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب سیر و سلوک گوید: «در علوم حقیقی روشن شده است که وراء عالم محسوس، عالمی دیگر هست معقول که نسبت آن عالم به این عالم چون نسبت جان باتن باشد و از اینجاست که آن را عالم روحانی می گویند و این را عالم جسمانی.» (۳)

در ادبیات فارسی مواردی که جان به معنی نفس ناطقه یا روان بکار رفته است بی شمارند. اینک چند مثال:

از سعدی:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت،
نه همین لباس رعناست نشان آدمیت.

از مولوی:

«جان شو و از راه جان جان را شناس
یار بینش شو نه فرزند قیاس.»

تن ز جان و جان و تن مستور نیست،
لیک کس را دید جان دستور نیست.

«گم شدم در خود ندانم من کیم یا چیستم،
قالبم؟ عقلم؟ حیاتم؟ جان گویا؟ چیستم؟»

۱- ترجمه الاشارات والتنبیها، چاپ تهران ۱۳۱۶- الزمط الثالث فی النفس الارضیه
والسماویه.

۲- ترجمه علم النفس شفا به قلم اکبر دانا سرشت.

۳- رساله سیر و سلوک: منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی، چاپ دوم ص ۴۶

از ناصر خسرو :

« مشو خودین که آن باشد هلاکت ،

از آن تیره بماند جان پاکت . »

از منطق الطیر عطار :

« عشق چون بر جان من زور آورد

همچو دریا جان من شور آورد . »

از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی :

« جان را به علوم پرورش ده ،

ای مرد ز خواب و خور چه خیزد ؟ »

از هاتف :

« چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی . »

رسالة دل و جان خواجه عبدالله انصاری چنین آغاز میشود :

« چنین گوید مؤلف این رساله ندیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری که دل از جان پرسید که اول این کار چیست و آخر این کار چیست ؟

جان جواب داد: که اول این کار فناست و آخر این کار بقاست و ثمره این کار

وفاست .

دل پرسید که فنا چیست و وفا چیست و بقا چیست ؟ جان جواب داد که

فنا از خودی رستن است و وفادوست را میان بستن است و بقا به حق پیوستن است... (۱)

در اشعار حافظ لفظ جان غالباً ایهام دارد، یعنی هم مایه حیات را می رساند

هم نفس ناطقه ، یعنی روان را ، چنانکه در غزلی که مطلعش این است :

« حاشاکه من به موسم گل ترك می کنم

من لاف عقل می زنم این کار کی کنم . »

۱ - « رسائل خواجه عبدالله انصاری قدس سره » ، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی

۱۳۱۹ شمسی - چاپخانه ارمغان ص ۲

این بیت هست که آنرا پیش از این هم به مناسبتی ذکر کردیم :

«این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست،

روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم .»

در اینجا جان ظاهر آ معنی متداول مایه زندگی را می دهد، ولی اگر جنبه عرفانی گفتار حافظ را در نظر بگیریم و به یاد بیاوریم که سیر وسلوک اهل طریقت و تحمل ریاضت و تهذیب نفس همه برای آن است که نفس شایسته اتصال به مبداء شود، یعنی خود را به اصل خود برساند، آنگاه لفظ جان در این بیت معنی وسیعتری بنظر خواهد آورد و شامل مایه زندگی و نفس انسانی هر دو خواهد گردید .

همچنین است در این بیت دیگر حافظ :

«عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده :

باز گردد یا بر آید، چیست فرمان شما؟»

که اگر مراد دیدار به معنی عرفانی باشد جان معنی نفس انسانی خواهد داشت . لفظ جان به معنی نفس انسانی به وجهی روشن و بدون ابهام در مصرع اول این شعر بکار رفته است :

«دیدن روی ترا دیده جان بین باید ،

وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است ؟»

و نیز به وجهی روشنتر در یکی از شاه غزلهای عرفانی حافظ استعمال شده است ،

غزلی که پیش از این به مناسبتی به آن اشاره کردیم و مطلعش این است :

«حجاب چهره جان می شود غبار تنم ،

خوش آن دمی که از این چهره پرده بر فکنم»

☆☆☆☆

اشعار و گفته های دیگری که در آنها جان به معنی نفس ناطقه یا روان به کار

رفته است بسیارند. ما به همین مختصر بسنده می کنیم و اینک به ذکر چند مثال از

مبان امثله پیشماری که در آنها جان منحصر آ مایه حیات را می رساند و از آن نفس

ناطقه به هیچ وجه مراد نشده است می پردازیم :

از فردوسی :

« میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است. »

از حافظ :

« مرده وصل تو کو ؟ کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم . »

« خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات

کز سر جان و جهان دست فشان برخیزم. »

پیداست که در اینجا فاعل فعل برخاستن ، روان یعنی جوهر مجردی است

که فنا ناپذیر خواهد بود .

از خیام :

« می ، لعل مذاب است و صراحی کان است

جسم است پیاله و شرابش جان است . »

« این جام بلورین که زمی خندان است

اشکی است که خون دل در او پنهان است. »

از منطق الطیر عطار :

« جان چه خواهی کرد ؟ بر جانان فشان

در ره جانان چو مردان جان فشان . »

از سعدی :

« هر که دست از جان بشوید آنچه در دل دارد بگوید »

« ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد . »

« این مدعیان در طلبش بی خبرانند

کان را که خبر شد خبری باز نیامد. »

در اصطلاح عامهٔ مردم فارسی زبان هم جان منحصرأ به معنی مایهٔ حیات به کار می رود . چنانکه می گویند. «به جان تو قسم می خورم» نه به «روان تو . . .» در صورتی که گفته می شود «شادروان» و «روانش شادباد» و نه «شادجان» و «جانش شاد باد» .



اما واژهٔ روان در مواردی چند به معنی مایهٔ حیات، به جای جان به کاررفته است. از آن جمله است:

از سعدی :

«بس بگردید و بگردد روزگار	دل بدین دنیا نبندد هوشیار .
«صورت زیبای ظاهر هیچ نیست	ای برادر سیرت زیبا بیار .
«هیچ می دانی خرد به یا روان	من بگویم گر بداری استوار :
«آدمی را عقل باید در بدن	ورنه جان در کالبد دارد حمار .

در دو بیت اخیر روان و جان هر دو مایهٔ حیات را می رسانند .

از اسدی :

«شبى همچو زنگى سیه تر ز زاغ	مه نو چو در دست زنگى چراغ .
«بسان تنى بى روان بد زمین	هوا چون دژم سوگى دل غمین .

(گنج سخن ج ۱ ص ۱۶۷)

ولى در بسیاری موارد دیگر روان به صراحت، معنی نفس ناطقه را می دهد.

اینك چند مثال :

از قابوس نامه :

«... و دیگر گفت (ذوالقرنین) مادرم را بگوئید که : اگر خواهی که روان

من از تو شادمانه باشد ، غم من باکسی خور که اورا عزیزى نمرده باشد. (۱)»

از فردوسی :

«که مازندران شهر ما یاد باد	همیشه برو بومش آباد باد .
-----------------------------	---------------------------

۱ - قابوس نامه ، تصحیح دکتر امین عبدالمجید مدرسی، چاپ تهران، ص ۱۲۶

« که در بوستانش همیشه گل است، به کوه اندرون لاله و سنبل است،
 « کلاب است گویی به جویش روان همی شاد گردد ز بویش روان،
 از نظامی (لیلی و مجنون) :
 « ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز . «
 « ای یاد تو مونس روانم جز نام تو نیست بر زبانم . «
 از ناصر خسرو :
 « سخن چون برابر شود با خرد روان سراینده رامش برد . «
 از سنائی در قطعه‌ای که مطلعش این است :
 « ممکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا،
 قدم زین هردو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا ،

می‌گوید :

« بدل نندیشم از نعمت، نه در دنیا نه در عقبی ،
 همی خواهم به هر ساعت، چه درس را چه در ضرا،
 « که یارب مرسنائی را ، سنائی ده تو در حکمت
 چنان کز وی بر شک افتد روان بوعلی سینا . «



گاهی جان و روان در یک عبارت یا در یک شعر با هم آورده شده اند . اینک
 چند مثال ،
 از فردوسی :

« روان را و جان را همی سنجد او
 در اندیشه سخته کی گنجد او ؟ «
 « بدین آلت و رای و جان و روان
 ستود آفریننده را کی توان ؟ «

چو دانی که با تو نماند جهان ،
چه آزاری از آز جان و روان ؟
از اوحدی :

« علم بال است مرغ جانت را
بر سپهر او برد روانت را . »
« علم دل را به جای جان باشد
سر بی علم بد گمان باشد . »

از مثنوی ویس و رامین گرجانی :

« دلی پر آتش و جانی پر از دود تنی چون موی و رخساری زراندود
زبانم با تو گوید هرچه گوید روانم از تو جوید هرچه جوید
هم اکنون جان من بستان بدو ده که من بی جان و آن بت باد و جان به . »
گاهی گویندگان ما میان جان و روان فرقی نگذاشته اند و مرادشان از این دو
قالب لفظی مفهومی واحد بوده است ، و آن مفهوم گاه مایه حیات است و گاه نفس
ناطقه . در قطعه ای از سعدی که قبلاً هم ذکر شده است این دوبیت هست :

« هیچ می دانی خرد به یا روان من بگویم گر بداری استوار »
« آدمی را عقل باید در بدن ورنه جان در کالبد دارد حمار »
روان که در مقابل خرد آمده و جان هر دو مایه حیات را می رسانند . همچنین
است در غزلی که با این مصرع شروع می شود :

« تن آدمی شریف است به جان آدمیت ... تا آنجا که می گوید :

اگر این درنده خوبی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
پیدا است که در اینجا جان آدمیت و روان آدمیت يك مفهوم را می رساند .
و نیز چنین است در این شعر عمیق بخارایی :

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویی که جان دارد



اما علت اینکه گویندگان بزرگ ما احیاناً میان جان و روان فرق نمیگذاشتند این بوده است که به احتمال قوی میان نفوس نباتی و حیوانی و انسانی از حیث ماهیت فرقی قائل نبودند ، بلکه نفس انسانی را کمال نفوس دیگر می دانستند. به عبارت دیگر ، مایه حیات یا جان را به معنی مطلق نفس می گرفتند و برای آن مراتبی قائل بودند که بالاترین آن، نفس ناطقه یا روان باشد .

این شعر معروف مولوی، هرچند که بیشتر جنبه عرفانی دارد ، می تواند دلیل بر این مدعا باشد. می گوید :

« از جمادی مردم و نامی شدم ، از نما مردم ز حیوان سر زدم ،
مردم از حیوانی و آدم شدم : پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم ؟
(النج)

بنابراین جان مبنای همه چیز آدمی خواهد بود و اشکال نخواهد داشت که شاعر بگوید :

« جان و روان یکی است به نزدیک فیلسوف

ورچه ز راه نام دو آمد روان و جان

یا اینکه در «الهی نامه» این بیت دیده شود :

« قوا و نفس و قلب و عقل و هم من همه جان است نزد اهل این فن ،
این بیان حکمای قدیم با نظر دانشمندان جدید ظاهراً فرق ندارد، جز اینکه علما امروز بیشتر روی جنبه تشریحی و فیزیولوژی وجود تکیه می کنند و میگویند این کمال معنوی در موازات کمال مادی و بدنی صورت می گیرد و به آن بستگی دارد . یعنی به تدریج که سلسله اعصاب و به خصوص مغز در انواع حیوانات از سادگی به پیچیدگی می گراید و رو به کمال می رود ، جان هم تحول می پذیرد و بر کیفیت و شدت آن می افزاید و خلاصه راه کمال می پیماید تا آنجا که در آدمی به تدریج تفکر و تعقل و تمیز حق از باطل و خیر از شر و ابداع و اختراع ... را میسر می سازد .

ژیرا سلسله اعصاب انسان و مغز او از سایر حیوانات پیچیده‌تر است و کر تکس (۱) یعنی سطح خارجی مغز دارای چین خوردگی های بیشتری است و ازین رو شکفتی ندارد که حالات و فعالیت های روانی او از حیوانات دیگر بیشتر و دقیقتر و کاملتر باشد .

جان به این مرحله از کمال که رسید نفس ناطقه یا روان نام می گیرد . بنابراین جان و روان هر کدام مفهوم معین و مشخصی را می رسانند . یعنی باهم فرق دارند و لو این فرق از لحاظ ماهیت نباشد و فقط از لحاظ شدت وضعف یا نقص و کمال باشد .

حاصل اینک: روان از جان مایه می گیرد . حالا جان چرا و چگونه به وجود آمده ، یعنی چرا و چگونه در عرض میلیارد ها سال ، چند ماده شیمیائی نخست پدیدار گشته و بعد در سطح اقیانوس های بیکران به یکدیگر برخورد و باهم آمیختگی پیدا کرده و سرانجام ملکول DNA را که جان سلول است به وجود آورده و به آن خاصیت زندگی داده اند ؟ و چرا و چگونه این نوع سلولها به وجهی خاص گروه هم آمده و اعضاء مختلف بدن و سرانجام همه بدن را ساخته اند ؟ و چرا و چگونه مغز انسان ، پیچیدگی ها و چین خوردگی هایی پیدا کرده و کمال پذیرفته است ؟ و چرا و چگونه این مقدمه به او نیروی تفکر داده ، یعنی جان توانسته است خود را به مقام روان برساند ؟ و بسیاری چرا و چگونه های دیگر سؤالاتی هستند که فقط منطق لطیف انعطاف ناپذیر دل با توسل به تصوف و عرفان و نظایر آن ... توانسته است برای آنها جواب قطعی و دلنشین بیابد .

علم هم البته برای بعضی از این سؤالات جواب یافته است ولی به حل معمای اصلی حیات نائل نشده است و تا زمانی که حدود و قیود خود را حفظ می کند هرگز به حل این معما نائل نخواهند شد . زیرا علم به معنی دقیق کلمه (Science) با روش های مخصوص تحقیق خود ، که مشاهده و تجربه و بعد هم ساختن فرضیه و نظریه

است ، فقط با آنچه در طبیعت موجود است و با قوانین و نوامیس حاکم بر موجودات این طبیعت سرو کار دارد و به توصیف و تحقیق و کشف آنها می پردازد و به خود اجازه نمی دهد - و نباید بدهد - که به بحث در باره آنچه فوق طبیعت محسوب می شود بپردازد .

از جمله آخرین نتایجی که از تحقیقات علمی در زمینه موضوع بحث ما بدست آمده و اعلام گردیده است ، چنانکه قبلاً اشاره شد ، یکی این است که «منشاء حیات» را بعضی از خواص فیزیکی و شیمیائی و شرایط معینی تشکیل می دهند که در کره زمین موجود هستند ، خواص و شرایطی که هرگاه در یکی دیگر از سیارات وجود داشته باشند یا به وجود بیایند بالضروره حیات در آن سیاره یا موجود است یا می تواند به وجود بیاید . نتیجه دیگر اینکه امروز می توان در آزمایشگاه با مواد آلی ساده شیمیائی تحت شرایطی و طی مراحل مولکول DNA و پروتئین های مخصوص ، یعنی سلول زنده را مصنوعاً به وجود آورد .

شاید علم بتواند از این هم گامی فراتر نهد و مغز مصنوعی بسازد که دارای جان واقعی و حتی - با این که فرض محال می نماید - دارای روان باشد . با این همه باز معمای اصلی به جای خود باقی خواهد ماند . زیرا کافی نیست که طبق اصل امرزانس (۱) گفته شود : «ترکیب مناسب اشیاء طبیعت و به هم آمیختگی آنها سبب ظهور ویژگیها و صفات تازه ای میشوند که در خود عناصر جمع شده یا ترکیب یافته وجود ندارند» ، علم درباره این که این مواد شیمیائی یا اشیاء طبیعت از کجا پیدا شده اند و چرا ترکیبات مخصوص آنها طبق قوانین و شرایط معین چنین نتایج شکفت انگیز به بار می آورند ، و بطور کلی واضح قوانین و نوامیس حاکم بر طبیعت چیست یا کیست ساکت است و نهی تواند ساکت نباشد ، زیرا در غیر این صورت از حد و خود عدول کرده قدم در قلمرو فلسفه گذاشته است -

اما واقع این است که از فلسفه هم در این زمینه کاری ساخته نیست و فیلسوفان

با اینکه از قیود و حدودی که دست و پای علما را بسته است آزاد هستند و میتوانند اندیشه را پرواز دهند و به اوج خود برسانند، نیز در این وادی همچنان گم گشته و سرگردان بنظر می آیند. این گفته ارسطو که: «نسبت نفس به بدن مثل نسبتی است که خاصیت طبی دارو نسبت به ترکیبات مادی آن دارد...» یا این نظر برگسن فیلسوف فرانسوی که برخلاف نظر لامارک و داروین - که معتقد به تحول پیوسته و مستمر و کمال تدریجی اجناس و انواع بودند - ظهور اجناس و انواع را ناگهانی و بر اثر عشق یا شوق زندگی^(۱) و ایستادگی آن در برابر ماده می پندارد، یا نظر ویلیم جیمس درباره نیروی ارادی^(۲) .. این نظریات و توجیهات و نظایر آنها هیچکدام مشکل حیات را حل نمی کنند، زیرا معلوم نمیدارند چه چیزی یا چه کسی سبب ایجاد و برانگیختن ماده و به وجود آوردن شوق یا نیروی زندگی و اراده میشود، یا جماد را در نتیجه ترکیب اجزاء و عناصر معین دارای صفات تازه میکند و به آن جان میدهد، و جان را هم کمال می بخشد و بصورت روان درمی آورد.

به میان آوردن پای تصادف هم - چنانکه بعضی ها این کار را کرده اند - بیان علمی محسوب نمیشود و نمی تواند عقل را اقناع کند. بخصوص که اگر با نظری دقیق بنگریم متوجه خواهیم شد که تصادف هم بی علت نیست، زیرا در هر رویداد تصادفی در واقع عوامل متعدد در کار هستند منتها هیچیک از آنها عامل عمده نیست.

حاصل اینکه معمای جان و روان همچنان در پرده ابهام و تاریکی باقی مانده است و علما و فلاسفه با همه تحقیقاتی که کرده اند و توضیحاتی که داده و نظریاتی که آورده اند نتوانسته اند در این شب تاریک چراغی فراراه ما بدارند. از این رو ما هم بناچار باید با خیام هم آواز شده بگوییم:

د آنا نکه محیط فضل و آداب شدند، در جمع کمال شمع اصحاب شدند،
 ره زین شب تاریک نبردند برون: گفتند فسانه ای و در خواب شدند! (۳)

۱- Elan vital

۲- Fiat

۳- این سخنرانی در تاریخ سیزدهم آذر ۱۳۵۴ در کانون ایران جوان ایراد گردیده است

فیدبك و رفتار آدمی (۱)

(Feedback and human behavior)

دکتر محمود بهزاد

در اواخر سال ۱۹۳۰ در شهر کمبریج ایالت ماساچوست، گروهی از دانشمندان به رهبری پزشکی مکزیکی به نام دکتر آرتورو روزنبلوت - Arturo Rosenblueth گرد هم آمدند و به بحث درباره روش علمی پرداختند. جلسات آنها ماهی يك بار تشکیل می شد. نوربرت وینر (Norbert Wiener) ریاضیدان امریکایی نیز به این جلسات راه یافت.

دکتر وینر و دکتر روزنبلوت متوجه شدند که در باره بسیاری مسائل وحدت نظر دارند. هر دو دانشمند به بررسی مناطق ناشناخته میان رشته های علمی تخصصی ابراز علاقه می کردند. عموماً هر گروه دانشمند و پژوهنده تمام نیروی خود را صرف يك رشته از علوم می کند تا آن را به صورتی کامل بیاموزد، ولی این امر سبب

۱ - این مقاله خلاصه ای از سخنرانی آقای دکتر محمود بهزاد است که در تاریخ

۲۴ آذر ۱۳۵۲ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد شده است.

می‌شود که آنان از رشته دیگر بهره‌ کمتری بگیرند. در نتیجه وقتی به رشته‌های دیگر رو می‌آورند بادشواریه‌های بسیار روبه‌رو می‌شوند. دکتر روزنبلوت و دیگران احساس کردند که برای اکتشاف واقعی مرزهای علوم، باید گروه‌هایی از دانشمندان گرد هم آیند که رشته تخصصی خود را خوب بدانند و به زبان و مفاهیم همکاران خود در رشته‌های دیگر نیز آشنا باشند.

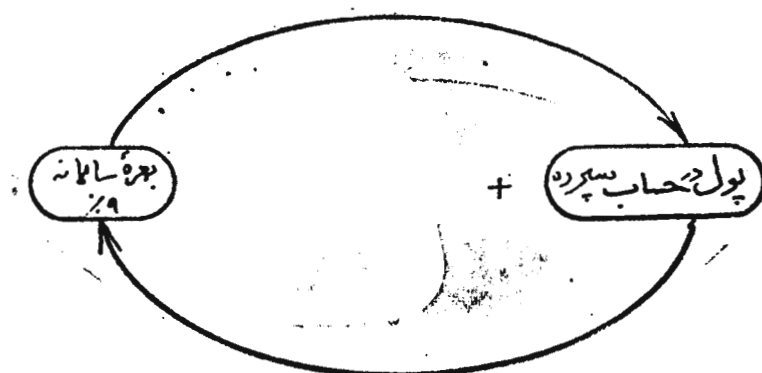
وقتی گروهی از دانشمندان رشته‌های مختلف علوم، با همکاری یکدیگر به حل مسائل دست زدند، دریافتند که مثلاً بعضی از ماشینها همانند سلسله عصبی حیوانات، بعضی از فعالیت‌های خود را تنظیم می‌کنند. نیز دانشمندانی که به بررسی مغز آدمی اشتغال داشتند متوجه شدند که از تئوری ارتباطات، که مورد استفاده مهندسان و ریاضیدانان است، می‌توانند مطالب بسیاری بیاموزند. بررسی‌های نخستین که ضمن جنگ جهانی دوم و پس از آن انجام گرفتند، موجب شدند که نظریه‌های دکتر وینر و همکارانش گسترش یابند.

وینر به سال ۱۹۴۸ کتابی منتشر ساخت و در آن بنیادگذاری علم نوینی را اعلام داشت که نامش سیمبرنتیک (Cybernetics) است. سیمبرنتیک یعنی کنترل و ارتباط خودکار در سیستم‌ها. سیستم مجموعه‌ای از چیزهاست که به صورتی منظم به هم وابسته‌اند و بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هر عضو بدن، هر ماشینی يك سیستم است. تمامی بدن سیستمی پیچیده‌تر است. جامعه انسانی نیز سیستمی بسیار پیچیده است.

اساس علم سیمبرنتیک پدیده‌ای است به نام فیدبک خبر (Information. feedback) که آن را به منظور ایجاد درکلام فقط فیدبک می‌گویند.

درگاه محصول فعالیت سیستمی به صورتی در کنش آن سیستم مؤثر باشد گویند مکانیسم فیدبک وجود دارد. اثر محصول فعالیت يك سیستم بر آن می‌تواند دوگونه باشد: اثر مثبت (فیدبک مثبت) و اثر منفی (فیدبک منفی). برای روشن شدن انواع فیدبک چند مثال ساده می‌آورم:

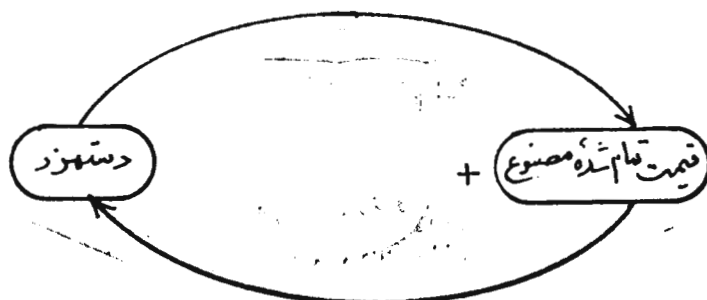
مثال اول - اگر کسی مبلغی پول به حساب سپرده ثابت در بانک بگذارد، سالیانه ۹ درصد بهره به او تعلق می‌گیرد. چنانچه او بهره را برداشت نکند و به بانک دستور بدهد آن را به حسابش بیفزایند، میان سپرده ثابت و بهره، فیدبک مثبت به



فیدبک مثبت میان بهره سالانه و پول در حساب سپرده

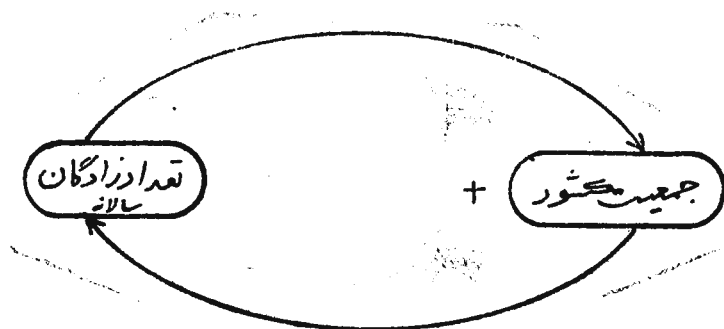
وجود می‌آید. بدین معنی که سپرده بیشتر، بهره بیشتری را سبب می‌شود و بهره بیشتر بر سپرده می‌افزاید. بنابراین در فیدبک مثبت دو عاملی که برهم اثر دارند، متقابلاً یکدیگر را افزایش می‌دهند.

مثال دوم - میان قیمت تمام شده کالا و دستمزدی که به کارگران داده میشود نیز یک فیدبک مثبت وجود دارد. افزایش دستمزد، قیمت تمام شده کالا را زیاد می‌کند و زیاد شدن قیمت کالا، دستمزد کارگران را بالا خواهد برد زیرا کارگران



فیدبک مثبت میان دستمزد و قیمت تمام شده مصنوع

باید کالا را با قیمت بیشتری تهیه کنند و قدرت خریدشان با دستمزد قبلی کم می شود.
 مثال سوم - میان جمعیت يك کشور و تعداد زادگان سالانه ، فیدبك مثبت وجود دارد ، بدین معنی که هر چه تعداد زادگان سالانه بیشتر باشد، جمعیت بیشتر خواهد شد و هر چه جمعیت بیشتر شود بر تعداد زادگان سالانه خواهد افزود .

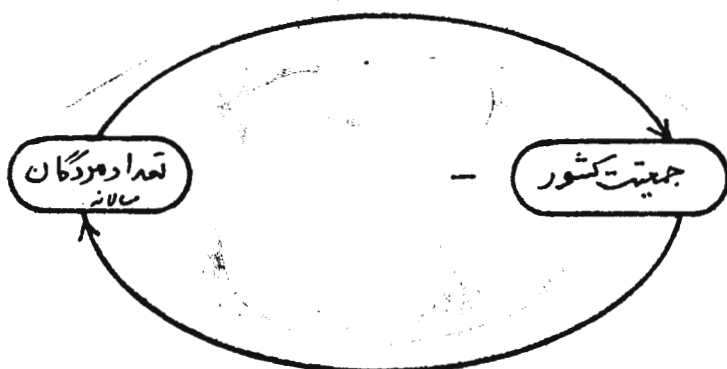


فیدبك مثبت میان تعداد زادگان و جمعیت يك کشور

اصولا فیدبك مثبت یکی از مهمترین عوامل رشد است: رشد سرمایه ، رشد جمعیت ، رشد قیمت کالا و مانند آنها . این گونه رشد را که هر چه جلوتر می رود ، سرعت بیشتری کسب می کند در اصطلاح ریاضی **رشد مجهول القوه (Exponential growth)** می گویند. یکی از ابتلائات نوع آدمی در حال حاضر رشد مجهول القوای جمعیت و سرمایه های صنعتی است که تدبیر اندیشان ملل گوناگون برای جلوگیری از آن دارند راه هایی می اندیشند .

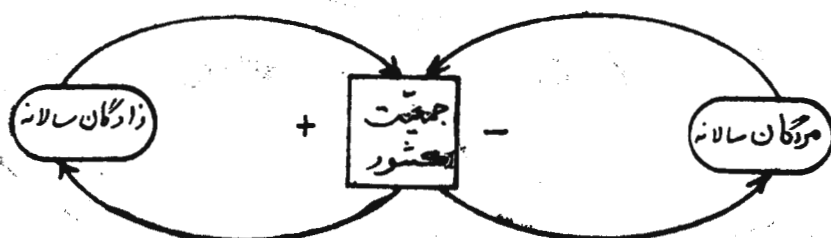
فیدبك هنگامی منفی است که دو عامل موثر بر هم یکدیگر را کاهش دهند یا دست کم کنش یکدیگر را تنظیم کنند .

مثال چهارم - میان جمعیت يك کشور و تعداد مردگان سالانه فیدبك منفی وجود دارد ، بدین معنی که هر چه تعداد مردگان سالانه بیشتر باشد ، جمعیت کمتر خواهد شد و هر چه جمعیت کمتر شود ، از تعداد مردگان کمتر خواهد شد .



فیدبک منفی میان تعداد مردگان و جمعیت يك کشور

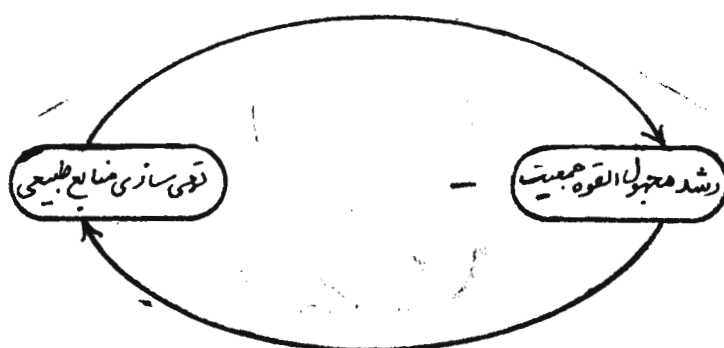
بطوری که دیده می شود دو نوع فیدبک بر جمعیت هر کشور اثر می کند . اما چون با پیشرفت تکنولوژی پزشکی و تولید خوراك ، از تعداد مردگان سالانه ، نسبت به تعداد زادگان کاسته شده است ، حاصل عمل دوفیدبك ، سنگین تر بودن کفه فیدبك مثبت است . در حال حاضر فزونی زادگان بر مردگان چنان است که در کشورهای



کاراثر بودن فیدبك مثبت ، به جمعیت جهان رشد مجهول القوه داده است

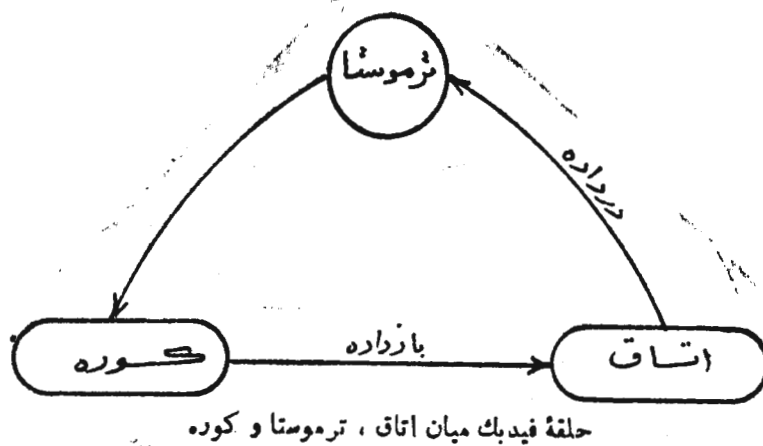
مختلف جهان بین ۵/۰ تا ۳/۵ درصد جمعیت رشد میکنند و اگر از هم اکنون ضوابطی برای تنظیم خانواده بر اساس ۲ فرزند در هر خانواده در همه دنیا در نظر گرفته و اجرا شود ، جمعیت چهار میلیاردی کنونی به سال ۲۰۰۰ به هفت میلیارد خواهد رسید ! مثال پنجم - فیدبك منفی دیگری میان رشد جمعیت و تهی سازی منابع

طبیعی وجود دارد . بدین معنی که هر چه جمعیت بیشتر رشد کند ، منابع طبیعی زودتر تمام خواهند شد و تهی سازی این منابع بر تعداد جمعیت موثر خواهد شد و رشد آن را کم خواهد کرد . این فیدبک منفی در چند دهه آینده به خوبی محسوس خواهد شد .



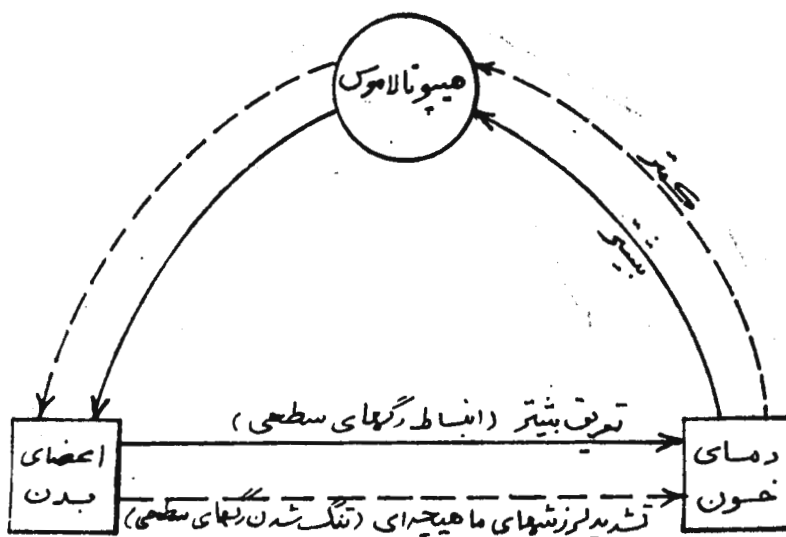
فیدبک منفی میان رشد جمعیت و تهی سازی منابع طبیعی

نوع فیدبکی که فعلا مورد بحث ماست همان فیدبک منفی است . بهترین مثال آن ترموستای خانگی است که درجه حرارت اماکن دارای دستگاه حرارت مرکزی را تنظیم میکند . ترموستا درجه حرارت اتاق را به کوره خبر می دهد. اگر درجه دلخواه ۲۰ باشد، وقتی که هوای اتاق به ۱۹ رسید ترموستا آگاه می شود. این را در داده (INPUT) می گویند . ترموستا خبر را به کوره می فرستد و آن را روشن می کند . در نتیجه روشن شدن کوره ، هوای گرم وارد اتاق می شود . این را باز داده (OUTPUT) می نامند . پس از آنکه هوای اتاق از ۲۰ درجه تجاوز کرد ، ترموستا خبر را به کوره می فرستد و آن را خاموش می کند . حلقه موجود میان اتاق و ترموستا و کوره را حلقه فیدبک می گویند . این حلقه سه جزء دارد : کوره ، ترموستا ، و درجه حرارت اتاق . جزء متغیر این حلقه فیدبک درجه حرارت اتاق است . حلقه فیدبک یک سیستم بسته است ، یعنی اینکه عوامل خارجی در ارتباط



موجود میان آنها دخالتی ندارند ، سیستم خود به خود تنظیم می شود .
چنانکه می دانیم در بدن آدمی بسیاری ارتباطات خودکار برقرار است . همهٔ این ارتباطات از طریق فیدبک به طور خودکار برقرار می شوند . در اینجا به ذکر چند نمونه فیدبک منفی در بدن اشاره می کنیم تا مسأله روشنتر شود .

مثال اول : ترموستای بدن - در مغز آدمی مرکزی هست به نام هیپوتالاموس که می توان آن را ترموستای بدن خواند . در هیپوتالاموس سلولهایی وجود دارند که نسبت به تغییر درجهٔ حرارت بدن بسیار حساس اند . هنگامی که هوا سرد میشود ، به علت از دست رفتن مقداری از گرمای بدن ، درجهٔ حرارت بدن ممکن است به اندازهٔ کسری از یک درجه سردتر شود . سلولهای حساس هیپوتالاموس ، به اعضای بدن دو گونه فرمان می دهند : (۱) تشدید لرزشهای ماهیچه ای و (۲) تنگ شدن رگهای سطحی . در نتیجه این دو عمل تولید گرما از سویی بیشتر میشود و اتلاف آن کاهش می یابد و درجهٔ حرارت خون به حد طبیعی باز می گردد . این خبر به وسیلهٔ خونی که گرمتر می شود به سلولهای حساس رسانیده می شود و آنها دیگر فرمانی صادر نمیکنند . اما اگر هوا گرم شود ، بر اثر اتلاف کمتر گرمای بدن ، درجهٔ حرارت آن ممکن است به اندازهٔ کسری از یک درجه گرمتر گردد .

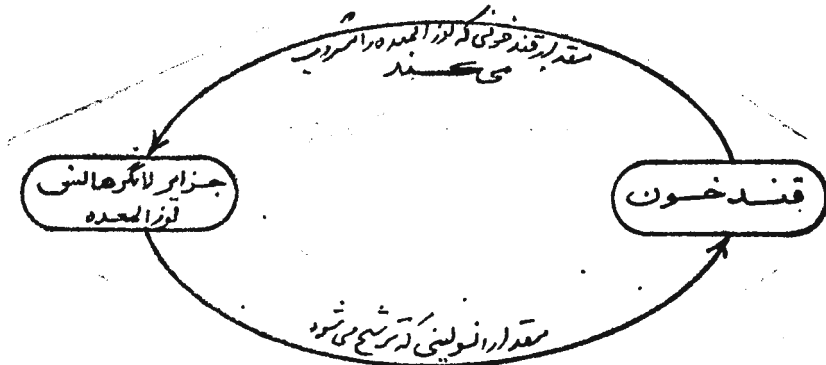


حلقهٔ فیدبک ترموستاتی بدن

این بار سلولهای از هیپوتالاموس که به افزایش درجهٔ حرارت خون حساس اند از سویی فرمان تعریق بیشتر می دهند و از سوی دیگر فرمان انبساط رگهای سطحی را صادر می کنند. در نتیجهٔ این دو عمل اتلاف گرمای بدن افزایش می یابد و درجهٔ حرارت به حد طبیعی بازمی گردد.

مثال دوم: تنظیم شدن مقدار قند خون - در لوزهالمعده غده های پراکنده ای وجود دارند که مواد ترشحی خود را مستقیماً در خون می ریزند و اصطلاحاً جزایر لانگرهانس نامیده می شوند. مهمترین ماده ای که از این غده ها در خون می ریزد انسولین نام دارد. کار انسولین کم کردن قند خون است. وقتی قند خون به میزان طبیعی است، مقدار مناسبی برای مصرف عادی آن انسولین از غده ها ترشح می شود. اما وقتی که قند خون زیاد می شود، سلولهای جزایر لانگرهانس که نسبت به مازاد قند حساس اند، انسولین بیشتری ترشح می کنند. وجود انسولین بیشتر در خون، مقدار قند را کم می کند و کم شدن مقدار قند، فعالیت اضافی سلولهای غده

را مانع می‌شود. این حلقه فیدبك یکی از عوامل مهم تنظیم قند خون است.



فیدبك میان ترشح انسولین و مقدار قند خون

مثال سوم: ترشح شیره لوزالمعده است، که با دو فیدبك انجام می‌گیرد یکی شیمیائی و دیگری عصبی، هنگامی که مقداری از کیموس اسیدی معده وارد اثنی عشر می‌شود، اسید موجود در آن:

۱) عصب حسی اثنی عشر را تحریک می‌کند. خبر ورود اسید به بصل النخاع می‌رسد. عصب ترشحی فرمان ترشح را از بصل النخاع به لوزالمعده می‌آورد و لوزالمعده شیره خود را در اثنی عشر می‌ریزد. چون شیره لوزالمعده قلیایی است، اسید کیموس وارده خنثی می‌شود. خبر خنثی شدن را عصب حسی به بصل النخاع می‌رساند و مرکز را از فعالیت باز می‌دارد.

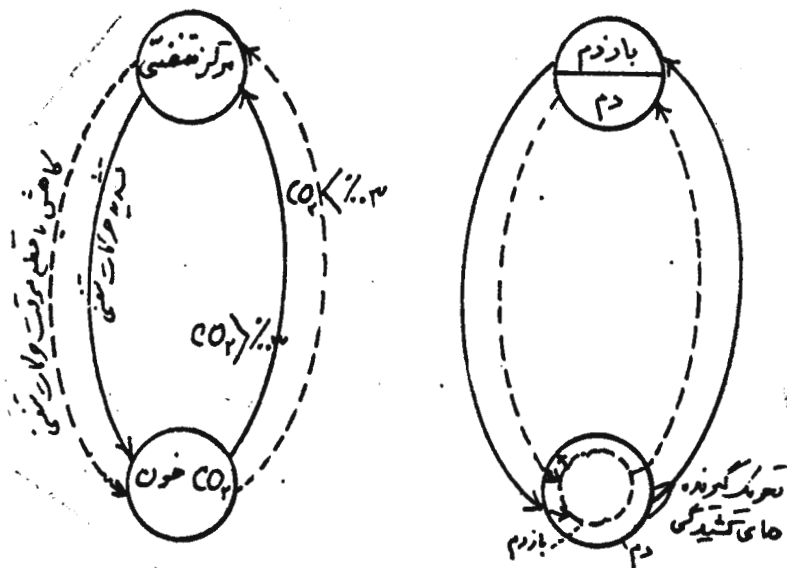


فیدبك میان شیره اسیدی معده و ترشح شیره لوزالمعده

۲) دیوارهٔ انتری عشر را به ترشح هورمونی به نام سکرئین وادار می سازد. این هورمون همراه جریان خون به لوزالمعده میرسد و ترشح شیرۀ آن را سبب میگردد. شیرۀ لوزالمعده که قلیایی است، اسید کیموس وارده را خنثی می کند، پس دیگر هورمون ترشح نمیشود. ضمناً سکرئیناز موجود درخون سکرئین مازاد را متلاشی میکند.

مثال چهارم: مکانیسم تنفس است که با فیدبك شیمیایی وفیدبك عصبی انجام می گیرد:

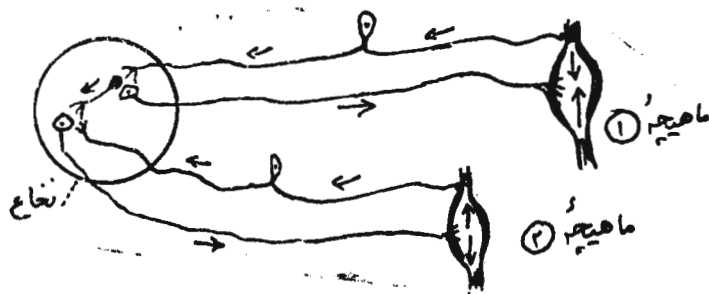
۱) اگر CO_2 خون به میزان ۳ در هزار از مقدار طبیعی آن زیاد ترشود، مرکز تنفسی تحریک میگردد و سبب تشدید حرکات تنفسی می شود. این عمل CO_2 اضافی را از بدن بیرون میکند. چنانچه CO_2 خون به اندازه ۳ در هزار از مقدار طبیعی آن کمتر شود، مرکز تنفسی سبب تضعیف حرکات تنفسی یا قطع موقت آنها می شود. این عمل CO_2 خون را اضافه می کند تا به مقدار طبیعی برسد.



فیدبك میان مقدار CO_2 خون و حرکات تنفسی

۲) در پایان عمل دم که ششها از هوا پر می‌شوند ، اعصاب گیرنده کشیدگی در ششها تحريك می‌گردند . این تحريك به مركز بازدم خبر داده می‌شود و این مركز باعث اجرای عمل بازدم می‌گردد . وقتی حجم ششها كوچك شد گیرنده های دیگری در ششها تحريك میشوند و به مركز دم پیام می‌فرستند و این مركز را به فعالیت وا می‌دارند .

مثال پنجم: كنش ماهیچه‌های مخالف در حرکات تعادلی است. هنگامی که ماهیچه ۱ منقبض میشود ، ماهیچه ۲ کشیده می‌شود . این کشیدگی ، اعصاب مخصوص کشیدگی را در زردپیها تحريك می‌کند ، این خبر به نخاع می‌رسد و نخاع به ماهیچه ۲ فرمان انقباض می‌دهد تا بتواند با انقباض ماهیچه ۱ مقابله کند و تعادل بدن را حفظ نماید .



فیدبك میان ماهیچه‌های مخالف در حفظ تعادل بدن

فیدبك و رفتار

ابتدا رفتار را تعریف می‌کنم . زندگی هر حیوان با سلسله فعالیت‌هایی ملازمه دارد. این فعالیت‌ها را عموماً به دو دسته تقسیم می‌کنند :

۱) فعالیت‌های فیزیولوژیك ، که در داخل بدن روی می‌دهند و متوجه محیط خارجی نیستند مانند هضم غذا در روده، ترشح ادرار در کلیه، انتقال پیام‌های

عصبی در نرونها ، اکسیداسیون کلوکز در سلول ، متأثر شدن گیرنده های بدن از محرکهای محیط خارجی و فرستادن پیامهای عصبی به مراکز عصبی .

۲) رفتار ، فعالیتهایی هستند که از بیرون در جاندار مشاهده میشوند ، رفتار سه خصوصیت اساسی دارد :

اول آنکه در بیشتر موارد شامل نوعی حرکت است . خواه حرکت يك عضو باشد یا همه پیکر جاندار . اما قطع يك فعالیت آشکار نیز رفتار است . از این گذشته ترشح مایعات به بیرون از بدن ، تغییر رنگ دادن (سرخ شدن از خجالت ، رنگ پریدگی از ترس) و تغییرات کند در چین رشد نیز رفتار به حساب می آیند .

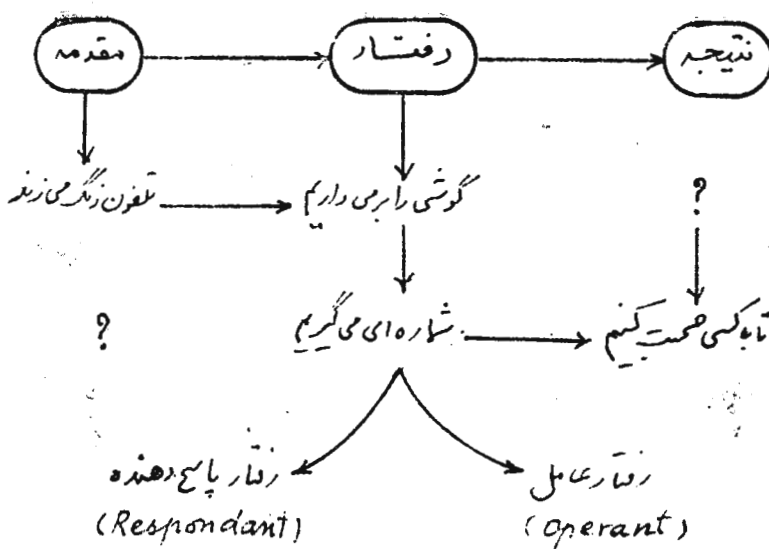
دوم آنکه رفتار هر صورتی داشته باشد در اساس سازگار کننده است ، یعنی عموماً به طور مستقیم یا غیر مستقیم در جهت حفظ موجودیت و بقای فرد جاندار گرایش دارد . تنها استثنایی که میتوان ذکر کرد سوختن پروانه در شعله شمع است . البته پروانه هنوز نیاموخته است که شمع ، نوری است که میسوزاند ، و حال آنکه حیوانات وحشی عموماً از آتش فرار میکنند .

سوم آنکه اعمال رفتاری چون نتایج آنها قابل تغییراند .

عدم توجهی که به نتیجه رفتار می شد - اصولاً هر رفتار يك مقدمه (محرک) و يك نتیجه دارد . اما بسته به اینکه توجه به کدام يك از این دو بود دو نوع رفتار تشخیص می دادند .

فرض کنیم صدای زنگ تلفون بلند شود (محرک) و ما آن را برداریم (رفتار) در این رفتار محرکی باعث پاسخ می شد . این گونه رفتار را پاسخ دهنده (Respondant) نام داده اند .

اگر بخواهیم تلفونی با کسی صحبت کنیم ، کوشی را بر میداریم و نمره ای را می گیریم (رفتار) . در اینجا محرك دیده نمیشود ولی عمل شماره گرفتن (رفتار) و صحبت کردن (نتیجه) کاملاً مشهوداند . این گونه رفتار را عامل (Operant)



رفتار پاسخ دهنده و رفتار عامل

می نامند.

اگر به هر دو گونه رفتار به درستی نگاه کنیم خواهیم دید که در هر دو، هم محرک هست و هم نتیجه. در رفتار پاسخ دهنده، محرک صدای زنگ تلفون، رفتار برداشتن گوشی و نتیجه صحبت کردن با طرف مقابل است. در رفتار عامل محرک، اگرچه مشهود نیست، مثلاً قوی است که به کسی داده بودیم، و رفتار گرفتن شماره مخصوصی است و نتیجه دادن خبر به آن شخص است. عموماً به نتیجه رفتار توجه کمتر مبذول شده است و توجه فقط به محرک و پاسخ بوده است. دلیل این کار دو چیز می تواند باشد. یکی اینکه در اعمال انعکاسی محرک آشکارا باعث پاسخ می شود و کار تمام است. دیگر اینکه توضیح رویدادهای بعد از پاسخ اشکالاتی داشت که همواره از درگیر شدن با آن پرهیز می کردند. و حال آنکه استفاده از فیدبک، این دشواریها را از میان برده و در باره نقش نتیجه رفتار چشم اندازهای جدید گشوده است.

اثر فیدبك در تصحيح رفتار - فیدبكي كه از نتیجه رفتار به شخص عامل می‌رسد وسیله تصحيح رفتار است . مثلاً فرض كنیم كه می‌خواهیم كبریتی را از روی میزی برداریم . برای این كار ماهیچه‌های بازو و ساعد و كف دست و انگشتانمان را چنان هماهنگ منقبض می‌كنیم كه كبریت گرفته و برداشته شود. اما اگر كبریت را سنگین تر از معمول یافتیم (مثلاً درون كبریتی خالی ساچمه ریخته شده باشد) . بر نیروی ماهیچه‌ای دست می‌افزاییم و آن را بر می‌داریم، شك نیست كه عمل ماهیچه‌ها در آغاز با عمل ثانوی آنها تفاوت داشته است . بینم این تفاوت از چه ناشی شده است. گیرنده‌های پوست و گیرنده‌های حس حرکت، كه در ماهیچه‌ها و مفاصل وجود دارند . وضع ماهیچه‌ها و چگونگی حرکت را به مراكز عصبی خبر می‌دهند (فیدبك) و مراكز عصبی برای وضع جدید پیام‌های عصبی لازم می‌فرستند و در نتیجه رفتار تصحيح می‌شود .

اگر فیدبك احساس‌های داخلی و حس حرکت به مراكز عصبی نرسد در حرکات و اعمال آدمی اختلال رو میدهد . مثلاً بیماری است به نام تابس دورسالیس (Tabes dorsalis) كه در آن بخش ناقل پیام‌های حسی به مراكز عصبی خراب است . در نتیجه پاسخ‌های ماهیچه‌ای به مركز عصبی فیدبك نمی‌شوند (خبر داده نمی‌شوند) و مركز عصبی از وضع ماهیچه‌ها و مفاصل بی‌خبر است . اگر چشم چنین بیماری را ببندند ، نخواهد توانست در جهت معینی حرکت كند ، ولی می‌تواند ماهیچه‌های پای خود را منقبض كند اما از وضع پاهای خود بی‌خبر می‌ماند. اگر چشم او را باز كنند ، فیدبك بینایی می‌تواند او را در انجام حرکات كمك كند ولی به هر صورت حرکاتش نامنظم خواهند بود .

لزوم فیدبك شنوایی برای سخن گفتن از آزمایش لی (Lee) روشن میشود. لی دو كوش شخصی را بست و صدایش را در ضبط صوتی ضبط كرد ولی با تأخیر نیم ثانیه به وسیله گوشی كوچکی به یکی از دو گوش او رسانید حاصل آنكه شخص

کلماتی را که ادا می کرد بعد از نیم ثانیه می شنید . این تأخیر فیدبك باعث شد که آزمودنی به لکنت زبان دچار شود . لزوم فیدبك بینایی نیز با آزمایشهای بسیار تأیید شده است .

آگاهی از نتیجه

دروان شناسی به جای فید بك اصطلاح آگاهی از نتیجه (Knowledge of Result) را که مختصراً K.R. نامیده می شود، به کار می برند .

آگاهی از نتیجه (فید بك) دو گونه است : داخلی و خارجی .

آگاهی از نتیجه هنگامی داخلی است که هیچ يك از گیرنده های خارجی (خواص خارجی) دست اندرکار نباشند . مانند مثالهایی که در مورد تنظیم قند خون به وسیله انسولین لوز المعده ، و تنظیم حرکات تنفسی به وسیله CO_2 خون یا گیرنده های داخلی ششها و مانند آنها آوردم .

آگاهی از نتیجه را هنگامی خارجی گویند که علاوه بر گیرنده های داخلی، گیرنده های محرکهای خارجی نیز دست اندرکار باشند، مثلاً وقتی کسی رانندگی تمرین میکند علاوه بر احساس داخلی که از وضع دستها و پاهاى خود دارد با چشم نیز حرکات خود و وضع اتوموبیل و جاده و عابران را می بیند و با گوش خود صدای موتور و غیره را احساس میکند .

پاداش و تنبیه (آگاهی از نتیجه) - عمر فیدبك در حدود ۲۵ سال است . اما از زمان اسپنسر (Spencer) و بین ، Bain (۱۸۷۹) به بعضی از نتایج رفتاری توجه شده است ، بخصوص به پاداش و تنبیه . معلوم شد که پاداش باعث تقویت رفتار میشود و تنبیه سبب تضعیف آن .

چون در آن ایام تئوری انتخاب طبیعی داروین به جهان دانش عرضه شده بود و اسپنسر را فراوان تحت تأثیر قرار داده بود ، اسپنسر تئوری تقویت را مانند

تئوری تکامل بر اساس انتخاب توجیه کرد. اسپنسر معتقد بود، به همان گونه که بقای انواع جانداران بر اساس بقای افراد آنها در نتیجه انتخاب طبیعی است، بقای الگوهای رفتاری نیز بر اساس بقای پاسخهایی که به پاداش منتهی میگردند و در نتیجه انتخاب آنها، حاصل میشود.

بر اساس تئوری تقویت: «آموختن سازگاری است به اقتضای محیط به صورتی که رفتار به وسیله اثرات سودمند پاسخهای فردی حاصل میشود یا تغییر می یابد و سپس باقی می ماند».

هم اسپنسر و هم بین معتقد بودند که: «احساسهای خوشایند، فعالیتهای عصبی را چنان هدایت میکنند که فقط پاسخهای دارای نتایج خوشایند به احتمال قوی تکرار میشوند».

تورندایک (Thorndike)، کوشید که آموختن را در حیوانات با اصل همبستگی (یعنی ایجاد رابطه میان «محرک - پاسخ») توضیح دهد. و پس از آزمایشهای بسیار قانون نتیجه عمل (Law of effect) را عنوان کرد.

خلاصه آزمایش تورندایک به قرار زیر بود: گربه گرسنه‌ای را از بالای قفسی به درون آن وارد ساخت. خوراک گربه را هم در بیرون قفس قرار داد، گربه نمی توانست از در بالای قفس خارج شود. اهرمی در گوشه‌ای از قفس تعبیه شده بود که اگر گربه بدان فشار وارد می آورد دریچه‌ای باز میشد و گربه می توانست از قفس بیرون برود و به خوراک دسترسی یابد. گربه برای دسترسی به خوراک تلاش میکرد تا از قفس بیرون برود. گربه گرسنه برای رهایی از قفس انواع حرکات انجام می داد تا بر حسب تصادف فشاری به اهرم آورد و دریچه باز شد و به خوراک دسترسی پیدا کرد. این کار بارها تکرار شد ولی موضوع جالب این بود که تدریجاً از عده حرکات زاید گربه کاسته شد تا به حدی که بلافاصله پس از قرار گرفتن در قفس، به اهرم فشار وارد می آورد و دریچه را باز میکرد.

تورندايك در این باره میگوید: «از پاسخهای متعددی که به وضعیتی داده می شود، پاسخهایی که به خشنودی حیوان منتج می شوند - در صورتی که شرایط دیگر مساوی باشند - با آن وضعیت همبستگی استوار پیدا می کنند، چنانکه احتمال وقوع آنها بیشتر میشود. پاسخهایی که به آزردهی حیوان متشنج میشوند در صورتی که شرایط دیگر مساوی باشند - با آن وضعیت همبستگی پیدا نمیکنند. چنانکه هر وقت آزمایش تکرار شود، احتمال وقوع آن کمتر میشود، به میزانی که خشنودی (یا رضایت خاطر) یا آزردهی نتیجه می شود، همبستگی نیز محکم تر یا سست تر میشود.»

تورندايك در سال ۱۹۳۰ به تأثیر فراوان پاداش بیش از کیفیت توجه یافته است. اسکینر (B. F. Skinner) روش شرطی شدن عامل را کشف کرد. وی موشی گرسنه را در قفسی قرار داد. در دیواره قفس اهرمی چنان تعبیه شده بود که اگر به آن فشار وارد می آمد، يك حبه خوراکی از سوراخی به درون ظرف كوچك درون قفس می افتاد و در دسترس موش قرار میگرفت. (به خلاف آزمایش تورندايك موش گرسنه خوراکی را نمیدید که برای دستیابی به آن تلاش کند). موش بر حسب تصادف به اهرم فشار آورد و يك حبه خوراکی به دست آورد. این کار بارها تکرار شد تا آنکه موش بین فشار آوردن به اهرم و دریافت حبه خوراکی ارتباطی کشف کرد. در این آزمایش پاسخ خود به خود است و پاداش به دنبال دارد. و پاداش (حبه خوراکی) حرکت تصادفی (فشار دادن اهرم) را تقویت میکند و شرطی شدن روی میدهد.

مسأله مهمی که در آموختن از راه آزمایش و خطا (تورندايك) و تقویت (اسکینر) خودنمایی میکنند، انگیزش (گرسنگی) است. هر چه انگیزش قوی تر باشد آموختن بهتر صورت می گیرد.

مسأله وجود انگیزش در آموختن، در مورد آدمی نیز صادق است، هر چه

برای آموختن يك كار ، انگیزش بیشتری داشته باشیم آن كار را سریعتر و بهتر می آموزیم .

چند کلمه درباره انگیزش - يك تعریف انگیزش این است : آمادگی بدن برای اجرای يك كار هدف دار .

انگیزش دو گونه است : ناخود آگاه و خود آگاه .

اصطلاح انگیزش ناخود آگاه از فروید است : این انگیزش بیرون از حیطه تعقل است . انگیزش ناخود آگاه عموماً برای حفظ ثبات اوضاع محیط داخلی (هومئوستازی = Homeostasis) است . در اجتماع سازماندار بدن ، همه سلولها در محیطی زندگی میکنند به نام محیط داخلی که مایعی است که همه سلولهای بدن را در میان گرفته است . گردش خون این محیط را پیوسته تجدید میکند . یکی از شرایط مهم زنده بودن آدمی و دیگر پستانداران ثبات ترکیب و اوضاع این محیط داخلی است : دما (درجه حرارت) ، pH ، فشار ، اکسیژن ، قند و ...

مغز عضوی است که اوضاع فیزیکی و شیمیایی محیط داخلی را ، علی رغم تغییرات محیط زندگی ، در حدودی ثابت نگه میدارد . به عبارت دیگر مغز حسابگر (Computer) هومئوستات است (Young) آزمایشهای ریشتر (Richter) تأیید میکنند که مغز حسابگر ثبات محیط داخلی است .

ریشتر بخش قشری غده های روی کلیه موشی را قطع کرد . به علت عدم ترشح آلدوسترون ، نمك زیاد از ادرار موش دفع می شد و ۷ تا ۱۵ روز بعد مرگ به بار می آورد . اما اگر به غذای عادی موش نمك می افزود ، موش مدتها به زندگی ادامه می داد .

کودکی با تومور غده های روی کلیه زاده شد ، پس آلدوسترونی در خون كودك ترشح نمی شد . این كودك مرتباً خود را به نمكدان می رسانید و نمك کافی

می خورد . جالب این است نخستین کلمه‌ای که آموخته بود نمك بود . مادرش که علت را نمیدانست او را به بیمارستان برد . پزشکان او را تحت نظر گرفتند و غذای عادی به او دادند كودك پس از يك هفته مرد . كالبد شكافی نشان داد كه تومور هایی در غده‌های روی کلیه او وجود دارد !

در هر دو مورد (موش و كودك) رفتار انگیزشی برای جاندار دلایل ناشناخته داشت .

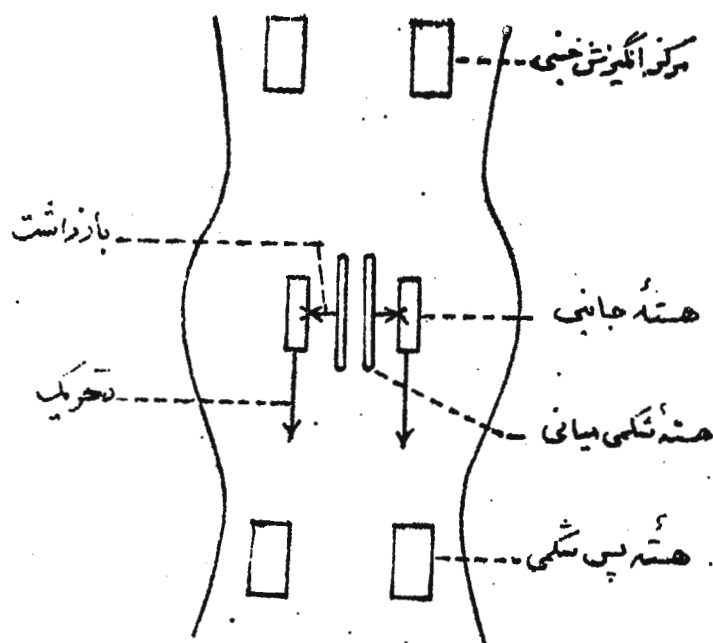
از این جالبتر آن بود كه ریشتر ، در هفده ظرف مواد خالص غذایی ریخت و در دسترس موشهای گرسنه قرار داد . موشها از هريك به مقداری كه مورد نیاز بدن بود خوردند ، به طوری كه رشدشان اندکی سریعتر از رشد موشهای دارای جیره غذایی عادی صورت گرفته است .

حاصل آنكه این رفتار تغذیه ، مبتنی بر انگیزشی ناخود آگاه است كه برای حفظ ثبات اوضاع محیط داخلی صورت می گیرد .

رفتار انگیزشی و دیگر انواع رفتارها به وسیله مغز اداره می شوند . مسئول بسیاری از رفتارهای انگیزشی در مغز ، گروههای مشخصی از سلولها در مرکزی به نام هیپوتالاموس ، هستند . هیپوتالاموس دستگاه عصبی خود مختار را تحت کنترل دارد . این دستگاه عصبی كه مركب از سلسله سمپاتيك و اعصاب پاراسمپاتيك است ، مستقیماً بر كنشهای داخلی نظارت دارد .

برای مطالعه رفتارهای انگیزشی تكنيكهای دقیقی ابداع کرده اند . یکی از آن تكنيكها این است كه الكتروود ظریفی را در نقطه‌ای از هیپوتالاموس می كارند و آن را با سیمی خم شو به دستگاه تحريك مربوط می سازند . حیوان پس از عمل جراحی میتواند آزادانه در قفس آزمایش حرکت كند . پس از آزمایش حیوان را میکشند و محل كاشتن الكتروود را از نظر بافت شناسی مطالعه و تعیین می كنند . هس (Hess) موفق شد پاسخهای رفتاری تحريك نقاط مختلف هیپوتالاموس را مطالعه كند .

(رفتار خوراك خوردن و آشامیدن رفتار فرار یا جنگ رفتار خواب و رفتار جنسی).



مراکز رفتارهای انگیزشی در هیپوتالاموس

با تخریب مراکز مختلف هیپوتالاموس به وسیله الکترودها نیز توانستند چیزهایی بیاموزند .

نخستین مرکزی که در هیپوتالاموس شناختند مرکز گرسنگی بود. در نتیجه خراب کردن هسته شکمی میانی (Ventro-medial n.) هیپوتالاموس ، حیوان به « خوردن اجباری » تبدیل شد. در افراد مبتلا به جوع ، توموری در ناحیه این هسته مشاهده شده است .

اندکی بعد مرکز سیری پیدا شد . خرابی هسته جانبی (Lateral n.) ، باعث شد که حیوان از خوراك دست بکشد. اصولاً هسته شکمی میانی هیپوتالاموس دو هسته جانبی را از کنش بازمی دارد. وقتی گلوکز خون از آستانه پایینتر می رود ،

این بازداشت رفع می گردد و حیوان به جستجوی خوراک می رود . با تحریک دوبخش جانبی هیپوتالاموس به حیوان جوع دست می دهد . مرکز تشنگی و مرکز دست کشیدن از آشامیدن ، نزدیک مراکز فوق قرار دارند .

مرکز انگیزش جنسی در دوپهلوی قسمت پیشین هیپوتالاموس قرار دارند . خرابی این بخش علاقه جنسی و قدرت جنسی را از میان می برد . وجود نومور در این ناحیه در آدمیان نتایج مشابه داشته است . تحریک مرکز انگیزش جنسی ، انگیزش قوی جنسی حیوان را سبب می شود . پیپت بسیار کوچکی را در محل مرکز انگیزش جنسی موشی کاشتند . این پیپت حاوی تستوسترون (هورمون نر) بود و حال آنکه موش مورد آزمایش ماده بود . حیوان صاحب انگیزش قوی جنسی شد دروی سایر موشهای ماده می جهید . تاوقتی هورمون باقی بود رفتار هم باقی بود .

گربه اهلی ماده در دوره کوتاهی نر را می پذیرد و آن به سبب ترشح استروژن از تخمدانهاست که در همین دوره انجام می گیرد . این دوره را دوره گشن خواهی (Estrus) می نامند . در بیرون از این دوره به سبب عدم ترشح استروژن ، نر را نمی پذیرد . تخمدانهای گربه ماده ای را برداشتند و در ناحیه مرکز انگیزش جنسی آن پیپتی محتوی استروژن کاشتند . تاوقتی هورمون باقی بود ، گربه نر را می پذیرفت . کاشتن پیپت محتوی استروژن در بخشهای دیگر مغز موجب چنین رفتاری نمی شود . تکنیک بهتر تحریک مراکز انگیزش ، قرار دادن دستگاه الکترونی بسیار کوچکی در مرکز انگیزش است . حیوان مورد آزمایش را پس از آنکه از عمل جراحی فارغ شد و بهبود یافت ، از دور تحریک می کنند . با تحریک دو هسته پس شگمی (port - Ventral) حیوان متجاوز میشد ، گربه کوچکی را در قفسی قرار دادند که گربه بزرگی نیز در آن بود . هر وقت این هسته ها تحریک می شدند گربه کوچک به گربه بزرگ حمله می کرد و هر وقت تحریک قطع می شد دست از

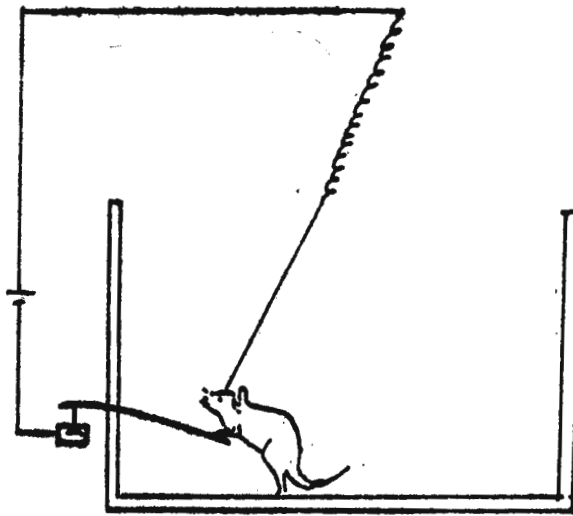
حمله می‌کشید. آنچه در این آزمایش جلب نظر می‌کرد رفتار تعجب‌آمیز همراه با سوء ظن در گربه بزرگ بود!

بازداشت تجاوزکاری حیوانات با تحریک گره‌های پایه (Basal ganglia) عملی است.

دلگادو (Delgado) الکترودی را در گره‌های پایه بوزینه نر متجاوز یک کولونی بوزینه کاشت و آن را با سیمی خم شو به اهرمی در گوشه‌ای از قفس مربوط ساخت. جالب این بود که هر وقت این بوزینه نر تجاوزکاری آغاز می‌کرد، دیگر بوزینه‌ها آموختند که اهرم را فشار دهند و از طریق تحریک مغزی حیوان را آرام سازند.

آزمایش دیگر **دلگادو** این بود که محرکی الکترونی در گره‌های پایه بوزینه‌ای کاشت و پس از بهبود کامل حیوان، او را در قفس رها ساخت. هر وقت این مرکز را از دور تحریک می‌کرد حیوان همه فعالیت‌های خود را متوقف می‌ساخت، حالت صورتش تغییر می‌کرد، به راست می‌چرخید، روی دپا می‌ایستاد و به همان حالت راه می‌رفت، از دیوار قفس بالا می‌رفت و سپس پایین می‌آمد. وقتی تحریک قطع می‌شد، یکی دوبار صدا می‌کرد، چهار دست و پا می‌ایستاد، دهانش را باز می‌کرد، گوشه‌ها را پهن می‌کرد، دمش را بلند می‌کرد، به بوزینه‌ای خیره می‌شد و سپس فعالیت‌های عادی را آغاز می‌کرد. جالب اینجاست که بوزینه را ۲۰۰۰ بار در مدت یک هفته تحریک کرد و او همواره همان سلسله اعمال را تکرار کرد.

بخش پیشین هیپوتالاموس محلی دارد که تحریکش موجب خوشایندی می‌شود: این، مرکز لذت نام دارد. الکتروود خم شویی در این ناحیه از هیپوتالاموس موش ماده‌ای کاشتند، پس از بهبودی او را گرسنه و تشنه و در دورگش خواهی وارد قفس کردند. اهرمی در گوشه قفس بود که اگر حیوان بدان دست می‌زد، تحریکی به مرکز لذتش وارد می‌شد. پس از مدتی حیوان آموخت که حرکت دادن اهرم

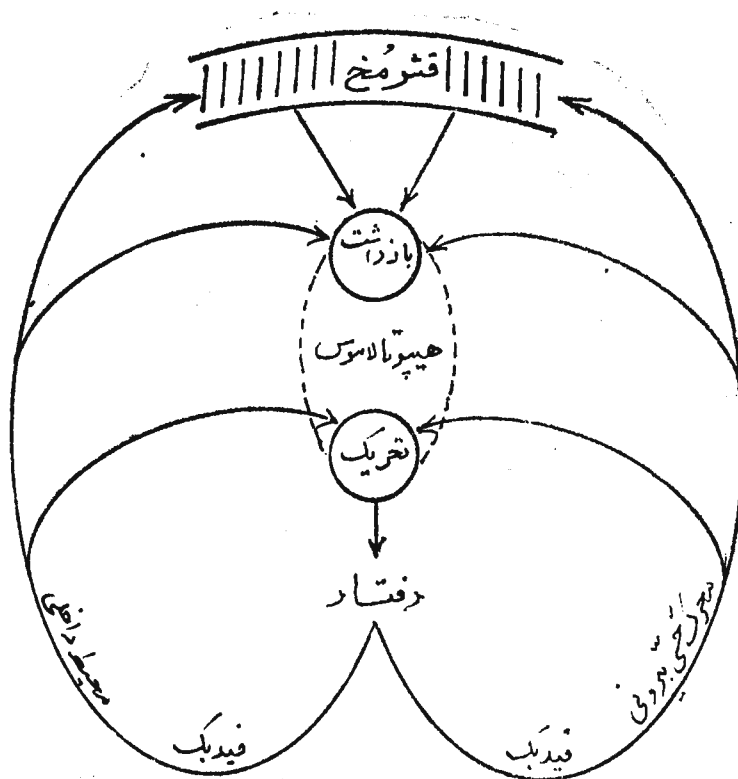


تحريك مركز لذت موش به وسيله اهرمی که در داخل قفس قرار داشت

همه ناراحتیهای گرسنگی و تشنگی و بی جفتی را از میان می برد، پس مرتباً اهرم را حرکت می داد و این کار را به مدت ۱۲۰۰۰ بار در هر ساعت انجام داد. بوزینه ای که بدین طریق آماده شده بود ۱۲۰۰۰ بار در ساعت اهرم را حرکت می داد.

رفتار انگیزشی خود آگاه، نیازی به توضیح ندارد زیرا همه بدان آگاهی داریم. کسی که مسابقه فوتبالی را تماشا می کند و به نتیجه آن علاقه مند است، رفتارش رفتار انگیزشی خود آگاه است. مهمترین کار معلم ایجاد انگیزش خود آگاه در شاگردان است.

اگرچه رفتارهای انگیزشی از هیپوتالاموس باگره های پایه ناشی می شوند، اما برای همسازی با محیط به درجات گوناگون تغییر پذیری دارند. علت این تغییر پذیری دخالت مراکز بالاتر مغز در اجرای آنهاست. تصویر زیر، فیدبک هایی را که از محیط داخلی و محرک های حسی محیطی به مراکز بازداشت و تحریک رفتارهای انگیزش و به قشر مخ می رسند و نظارت قشر مخ در آنها را نشان می دهد.



فیدبک‌هایی که از محیط داخلی و محرک‌های حسی خارجی به مراکز هصبی می‌رسند

اگر فیدبک در رفتار آموخته - هر چه در زبان تکاملی بالاتر می‌رویم ، رفتار آموخته اهمیت بیشتری در زندگی حیوان پیدا می‌کند . اوج اهمیت رفتار آموخته در آدمی است .

آموختن به زبان عامه عبارت است از « کسب مهارت‌های دستی ، هوشی ، اجتماعی » .

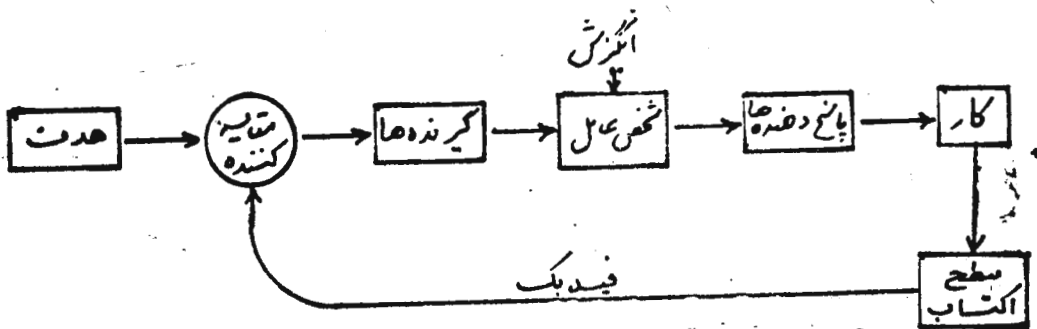
آموختن به زبان روان‌شناسی عبارت است از « تغییر رفتار جاندار ، به‌منظور سازگاری با محیط زندگی برای حفظ موجودیت خود و حفظ تعادل دینامیک در محیطی دایم‌التغییر که غالباً نامساعد است » .

انباشدن خبرها در مغز شرط لازم آموختن است، گفتیم آموختن به منظور سازگاری است. سازگاری می تواند دو گونه باشد: دارای برنامه قبلی، از طریق آموختن.

۱- سازگاری دارای برنامه قبلی مانند تنگ شدن مردمک چشم در نور شدید و گشاد شدن آن در نور کم.

۲- سازگاری بدون برنامه قبلی می تواند ناخودآگاه یا ادراکی باشد. سازگاری بدون برنامه قبلی و ناخودآگاه مانند تطبیق سرعت تنفس با سرعت حرکات بدنی با حفظ ثبات دمای بدن بر اثر تغییر دمای محیط زندگی. اما سازگاری بدون برنامه قبلی و ادراکی، مسلماً خود آگاه است. مانند آموختن به روش انعکاس شرطی (آزمایش پاولف) و روش آزمایش و خطا (آزمایش تورندایک).

در مورد کسی که میخواهد رانندگی بیاموزد طرح فیدبک از آموختن به قرار زیر است:



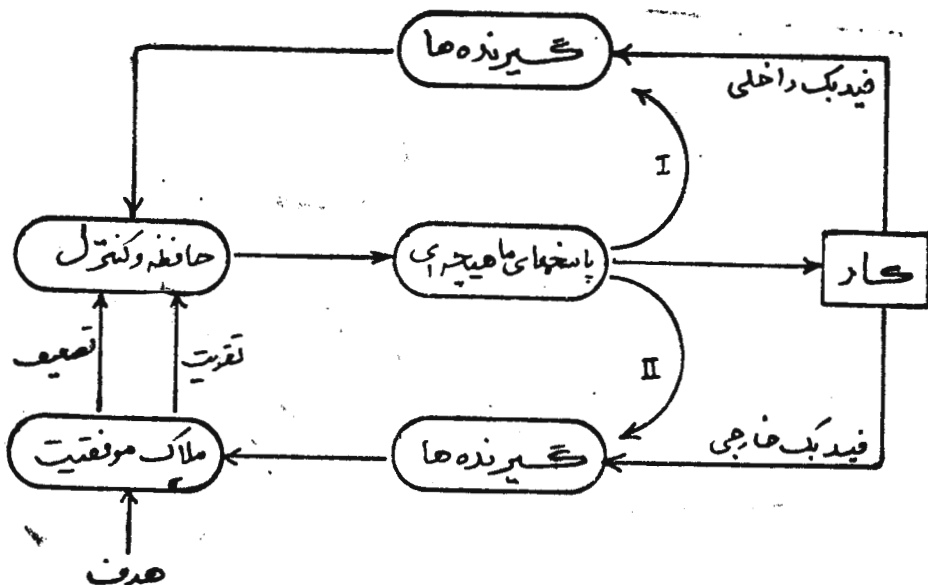
فیدبک آموختن از طریق آزمایش و خطا وقتی که شخص از مربی یا معلم چیز می آموزد

چون آموختن فرایندی هدف دار است، فیدبک خبر اجرای کار در آن امری الزامی است، در این تصویر هدف مثلاً آموختن ماشین رانی است. مقایسه کننده معلم رانندگی است. گیرنده ها، اعضای حسی اند که دستورهای معلم را می گیرند.

پاسخ دهنده ها ، ماهیچه های بدن اند و کار ، راندن ماشین است . سطح اکتساب مهارت به معلم (و نیز به خود شخص عامل) فیدبك می شود تا رفتار تصحیح و آموخته شود .

درمورد آموختن چیزی که نیاز به معلم یا مربی ندارد ، مقایسه کننده خود شخص عامل است و اجراها به مغز او فیدبك میشوند و تصحیح می گردند .

آموختن از طریق آزمایش و خطا با دوفیدبك در شخص عامل انجام می گیرد فیدبك I مربوط به مسائل اجرای کار و درجه کمال اوست و بیشتر مربوط به



فیدبکهای داخلی و خارجی برای آموختن از طریق آزمایش و خطا

پاسخهای ماهیچه ای و دیگر پاسخهای مناسب است. فیدبك II همه خبرهای مربوط به اجراهای کار را در گذشته در مغز انبار می کند و راههای عصبی دلخواه را فراهم می سازد و ارزیابی از طریق آن صورت می گیرد ، و درواقع برای آموختن کار است ، اگر کسی چیزی را بیاموزد ولی با عدم مهارت انجام دهد، فیدبك I در او ناقص

است ، پس نیاز به تکرار فراوان دارد تا مهارت حاصل شود .
 به عبارت ساده تر فیدبك II شخص را به امری دانا می کند (فیدبك دانستن)،
 و فیدبك I شخص را توانا می کند (فیدبك توانستن) . هنگامی شخص به راستی
 چیزی را می آموزد که هر دو فید بك در او حاصل شده باشند . فرض کنیم کتابی
 مربوط به سواری است و رموز آن را بخوانیم و آن را چنان از بر کنیم که هر سؤالی
 در مورد سواری اسب و حالات گوناگون آن از ما بکنند به درستی پاسخ بدهیم . در
 این حالت فیدبك II حاصل شده است . ولی باین عمل ماسواری اسب نیاموخته ایم.
 کسی که اسبی در اختیار داشته و از پیش خود سواری آموخته و چنان مهارت
 کسب کرده است که سرکش ترین اسبها را رام می کند دارای هر دو فیدبك است ، اما
 فیدبك II ممکن است به درستی بدو نرسیده باشد . اما کسی که سواری را با مربی
 بیاموزد فیدبك II چنان بدو می رسد که سواری کارا نرمی شود . زیرا مربی فیدبك II
 را چنان بدو می رساند که حرکات زاید و بیفایده او حذف شود و با صرف کمترین
 انرژی بهترین نتیجه را بدست آورد .

بنابراین دانستن توانستن نیست بلکه عمل کردن لازمه توانستن است. تعلیم
 علوم و دیگر چیزها در آموزش و پرورش ما فقط فیدبك II را به علم آموزان
 می دهد و اساساً توجهی به کسب فیدبك I نمی شود . روی همین اصل است که مدرسه
 دیده های ما بسیار چیزها می دانند ولی هیچ کاری نمی توانند .



لزوم تغییر سیستم کیفری

از سیدعلی هاشمیان

جناب آقای رئیس ، خانمها - آقایان محترم :

ازاینکه بنده را سرافراز فرمودید و وقت گرامیهای خودتان را صرف این کردید که بهعرایض ناچیز من توجه فرمائید صمیمانه سپاسگزارم . مطلبی که امشب قرار است بعرض حضار گرامی برسانم بطوری که قبلا اعلام شده است : لزوم تغییر سیستم کیفری، است از سالها قبل در آن روزها که منم مثل شما جوان بودم و دچار احساسات و عواطف بیشتری بودم به تناسب کارم در دادگستری به پرونده‌هائی برخورد میکردم که بشدت احساس میکردم که قانون مجازات عمومی هم در کشور عزیز ما ایران وهم در خیلی از جا های دیگر دنیا راه افراط و تفریط را طی میکند و متأسفانه انسانهای سنت پرست و افرادی که کمتر بفکر تعقل منطقی در امور هستند به دنباله - روی از سنت‌های گذشته سعی کردند که این قوانین را امری تغییر ناپذیر - ابدی، لایزال بشناسند و کمتر بفکر این افتادند که آیا قوانین موجود در اجرای عدالت

و رساندن حق به ذیحق در معنای صحیح و وسیع خودش اجرا میشود یا خیر؟ نخستین
 برخوردی که در اولین پرونده‌ای که در ۲۵ سال قبل با يك چنین موضوعی داشتم
 پرونده يك کارگر ترك زبان راه آهن بود که من بوکالت تسخیری او انتخاب شده
 بودم بشدت متأثرم کرد و باین عدالت کور و ساختگی نفرین کردم چرا؟ برای
 اینکه این کارگر مدت‌ها اسیر زنجیر قانون در زندان بود برای اینکه فقط دو
 جلیقه بیرونی دزدیده بود اگر آقایان محترم فراموش نفرموده باشند روزگاری
 کشور ما در اشغال بیگانگان بود در آن روزها اوضاع مملکت ما - اوضاع اجتماع
 ما - زندگی ما از هر جهت فلج بود آن روز یکی از کالاهای اقتصادی که به ایران
 وارد میشد لباسهای کهنه سربازان کشته شده جنگ یا افراد معلول دیگری بود که
 شسته شده بود اتو کرده شده و بعنوان يك سوغات جنگ و متاع ارزنده در يك بازار
 اقتصادی خیلی وسیع به ایران عرضه میشد این کارگر راه آهن، این جوان بسیار
 نیرومند، این جوان بسیار خوش بنیه، قوی بازو و سالم با استخدام راه آهن درآمده
 بود شش ماه کار کرده بود بروزی ۲۵ قران - اما شش ماه تمام صدور حکم استخدام
 این اسیر در پیچ و خم چرخهای کارگزینی گم شده بود بنابراین جوان که مثل همه ما
 نیازمند به اولین و وسائل زندگی بود از همه چیز بازمانده و گرسنه و بی‌پناه وقتی که
 یکی از این عدل‌ها را کول کرده بود که به انبار ببرد دوتا جلیقه از لای این عدل‌ها
 افتاده بود و او برداشته بود و برده بود در توالت هر دو را روی هم پوشیده بود و بعد
 دست قوی با اصطلاح عدالت در اینجا سرعت و شدت هر چه تمامتر بحرکت درآمد
 و گریبان این بدبخت را گرفته بود و بجرم سرقت تحت تعقیب درآمده بود اما او
 انکار نکرده بود و در پاسخ باز پرس گفته بود بله ! این‌ها را دزدیدم ... پوشیدم اما نه
 برای پوشش، دوتا را روی هم پوشیدم که بروم بفروشم و قوت لایمونی برای زن و بچه‌هایم
 درست کنم. برای اینکه ششماه است کار میکنم و يك شاهی حقوق بمن نداده‌اند این
 درچه روزهای اتفاق افتاده بود؟ در روزهای اتفاق افتاده بود که دزدی در کلیه شئون

مدلگت مسير صعودی خودش را دنبال می‌کرده يك هرج و مرج و يك بی‌نظمی کامل در اجتماع مملکت اشغال شده . و راه آهن دست آن افرادی که میدانید بچاپ بچاپ درهمه جا رواج داشت و میلیون میلیون در دست تقسیم اما هیچکس از آنها دچار قانون نمیشد هیچکس پنجه عداالت گریبانش را نمیگرفت برای اینکه آنها غنی بودند آنها قدرت داشتند ولی پنجه عدالت فقط نواسته بود یقه این کارگری را بگیرد که از فرط استیصال و گرسنگی دوتا جلیقه دزدیده بود که شاید مبلغ ۱۲ قران بتواند بفروشد. آن روز من به محکمه رفتم از این کارگر به آن شکلی که همه دفاع میکنند دفاع نکردم؟ (یا) دفاع کردم به رئیس محکمه التماس کردم، گفتم آقای رئیس دادگاه - ارفاق نکنید، رحم نکنید . با این رحم فساد بیارمی آورید این را بشدیدترین وضعی محکومش کنید بگذارید برود به زندان ، بگذارید بچه هایش از گرسنگی بمیرند بگذارید زنش تحویل اماکن عمومی بشود شاید مجموع این اوضاع احوال بتواند يك تغییر و تحولی در این عدالت مسخره بوجود بیاورد اما حضار محترم، رئیس محکمه یادش بخیر! درحالی که اشک از چشمانش سرازیر شده بود درحالی که بشدت متأثر شده بود بهیچوجه نتوانسته بود او را از مجازات معاف کند او را محکوم کردند اما قیمت خرید زندان را خودش پرداخت او را محکوم کرد به حبس قابل ابتیاع اما پول پرداخت قیمت حبس را خود رئیس محکمه با شرف پرداخت. بنابراین آن روز من به این نتیجه رسیدم که قانون جزا در سیستم‌های موجود ضامن عدالت واقعی نمیتواند باشد ضامن حفظ نظم اجتماع نمیتواند باشد و قاضی نیز همینطور؛ قضات اسیر الفاظ خشک و بی روح قانون هستند، قانون دستشان را بسته است قاضی که خودش بر بدبختی متهم گریه میکرد. قاضی که بشدت به رحم آمده بود و دلش میسوخت قاضی که شاید بر مسببین این اوضاع و احوال نفرین میکرد مجبور شد حکم محکومیت این متهم را صادر بکند و پولش را خودش بدهد از آن روز من به این فکر افتادم که باید سیستم دادرسی اولاً، و سیستم قوانین جزا ثانیاً، تغییر پیدا کند بنابراین

از آن روز به بحث و مطالعه در اطراف این مبحث پرداختم ولی متأسفانه تا امروز که خدمت‌تان هستم بجائی نرسیده است.

در سازمانهای مختلف دنیا به بحث و گفتگو پرداختم و یکی یکی بشرط اینکه حوصله مجلس اجازه بدهد بعرض خواهم رسانید اما خوشوقتم که این فکر خفه نشد بتدریج دیدم که این فکر طرفدارانی دارد بتدریج دیدم در خیلی از دانشمندان حقون جزا، خیلی از علمای حقوق جزا، خیلی از متفکرین و خیلی از جامعه‌شناسان که رفته رفته این مسئله را با آنها مطرح میکردم تا جائیکه مخالفین سر و صدایشان بلند شده و قشربون و سنت پرستان تحت تأثیر سنت‌ها بمخالفت پرداختند و هر کدام بنوعی گاهی به تمسخر و گاهی باجدیت بمخالفت پرداختند ولی امروز آمار بخوبی بمن نشان میدهد که طرفداران این فکر در دنیا قدرت پیدا کرده اند قدرت فکری قدرتی که بتدریج عیان، آشکار، بارز میتواند فکر خودشان علناً بیان بکنند.

در سیستم کیفری که موضوع بحث امروز من است از سه مطلب صحبت خواهم کرد یکی جرم، یکی مجازات و یکی طرز رسیدگی.

گفتم از سه مطلب صحبت میکنم از مجازات چون مهمترین موضوعی را که رویش ایستادگی شدید دارم مجازات است بنابراین اول به تعریف مجازات مختصراً می‌پردازم. مجازات چیست؟ چرا در دنیا مجازات وضع شد.

مجازات مشقت و آزاری است که از طرف جامعه بر مجرم تحمیل میشود در اینجا این بحث پیش می‌آید: مجرم کیست؟ مجرم کسی است که مرتکب جرم میشود آنوقت این بحث پیش می‌آید که جرم چیست؟ جرم از دو نظر مورد بحث و تفسیر قرار گرفته است یکی از نظر حقوق جزا و یکی از نظر فلسفی، از نظر فلسفی برای جرم تعاریف مختلفی شده است که بر تمام این تعاریف اشکالات بسیار زیاد وارد شده است بعضی‌ها معتقدند که جرم عملی است که نظم اجتماع را بهم میریزد و مجرم

کسی است که جرم را مرتکب میشود اما این تعریف بهیچوجه قانع کننده نیست برای اینکه وقتی میگوئیم که مجرم کسی است که نظم اجتماع را بهم میزند باید دید که نظم اجتماع چیست؟ و بعد اجتماع از چه تشکیل شده است؟ بعد تشخیص اینکه این نظم که بهم خورده است با کیست؟ اگر معلوم شود که نظم چیست؟ و اگر معلوم شود که اجتماع کدام اجتماع است؟ آنوقت بمسائلی برمیخوریم که نظم اجتماع چگونه برهم میخورد.

چند وقت پیش، درست شاید بخاطر همه حضار محترم باشد که فیلسوف معروف انگلیسی برتراند راسل در انگلستان به محاکمه کشیده شد و محکوم شد. چرا؟ برای اینکه با اتباع و شاگردان و پیروانش به ساختن بمب اتم اعتراض کرده بودند و به عنوان این اعتراض دریکی از خیابانهای لندن روی زمین نشسته بودند يك قانون کهنه انگلیسی میگوید: خیابان جای عبور و مرور است و جای توقف و نشستن اشخاص نیست و برای توقف بیجا و نشستن اشخاص در خیابان مجازات معین شده است بنابراین، این فیلسوف عالقدر انگلیسی به محاکمه کشیده شد محکوم شد برای اینکه به ساختن بمب اتم اعتراض کرده بودند اما هرگز هیچکس به سازنده مخرب و دهشت ناک و فلاکت بار و خانمانسوز بمب اتم اعتراض نکرد، هیچکس سازنده یا استعمال کننده بمب اتم را محکوم نکرد ولی فیلسوف عالقدر انگلیسی را که دنیا بوجود او افتخار میکند محکوم کردند برای اینکه نظم جامعه را بهم زده بود - اگر نظم جامعه این است و اگر باین عمل بهم بخورد. وای بر این مردم!

تعریف دیگری که فلاسفه از جرم میکنند اینست که جرم عملی است که وجدان اخلاقی اجتماع را متأثر میسازد اینهم صحیح نیست برای اینکه وجدان اخلاقی اجتماع معیاری برای شناسائی و ارزش بطور مطلق هنوز پیدا نکرده است آن کسی که نخستین دفعه در «روشیا» بمب اتم را استعمال کرد و آنهمه فلاکت برای بشریت ببار آورد سرافراز و مغرور از عملی که انجام داده بود روز یکشنبه هم به کلیسارت و برای اداء فرایض مذهبی و اداء وظایف اخلاقی تشریفات مذهبی کلیسارا بجا آورد.

هیتلر معروف، بعد از قتل عام مردم لهستان موقعی که از لهستان برمیگشت آنچنان مورد استقبال وجدان اخلاقی مردم آلمان قرار گرفت که هرگز هیچ دانشمندی با هیچ خدمتگزاری بعالم بشریت مثل باستور مثل پاسکال مثل فارابی مثل بوعلی - سینا و مثل هزاران دانشمند دیگری که در دنیای بشریت آنچنان خدمتی کرده اند که ما حتی امروز از برکت وجود آنها در خصب و آسایش زندگی میکنیم استقبال نکرد.

بنابراین، این تعریف از جرم، که جرم عبارتست از عملی که وجدان اخلاقی اجتماع را متأثر میسازد باز صحیح نیست.

تعریف دیگری که شده است اینست که جرم عملی است که مخالف اصول اعمال و رفتاری است که اکثریت افراد اجتماع در زمان معینی آن را رفتار صحیحی تشخیص داده اند.

براین تعریف نیز ایرادی وارد است و آن اینست که در سیستم هایی که اکثریت وجود ندارد در سیستم هایی که اکثریت و اکثریت آراء، مناط اعتبار نیست تشخیص جرم چگونه ممکن است بنابراین در آن سیستم ها تشخیص جرم بدرستی ممکن نیست فی المثل برای هر سه يك موضوع را مطرح میکنم و میگذرم.

فرض کنید يك خانم باردار که احساس میکند جنینی در شکمش ناقص الخلقه است و بهر صورت و بهر علل اخلاقی یا بهداشتی میل ندارد و نمیتواند که این جنین را پروراند می آید و سقط جنین میکند این کار ساده و كوچك در اكثر سیستم های حقوق جزا محكوم شده است، محکومیت خیلی شدید در سیستم امریکائی محکومیت دارد در سیستم مجازات ایران محکومیت دارد در سیستم اروپائی محکومیت دارد، در حالی که خیلی اعمال سنگین تر، شدیدتر انجام میشود و مجاز است دسته دسته هزاران هزار، میلیون میلیون، آدم کشته میشود و کشته گاهی تاج افتخار بسر میگذارد اما برای يك سقط جنین قانون مجازات آمده است و مجازات تعیین کرده

است. این تعاریف ناقص است بنابراین هنوز از نظر فلسفی بطور مطلق چیزی که مورد اتفاق علمای علم جزا باشد راجع به جرم بدست نیامده است هر کس تعریفی میکند و بر هر تعریفی ایرادی وارد است. /
بنابراین از معنی و بحث فلسفی بروی جرم میگذریم و به تعریف قانونی آن اکتفا میکنیم.

اما قانون جزا، جرم را باین شکل تعریف کرده است که جرم عبارت است از عمل یا خودداری از عملی است که قانون جزا ارتکاب آنرا به قید مجازات منع کرده است یا اینکه باید قبول کنیم که جرم عبارت از عملی است که برخلاف یکی از مواد قانون مجازات عمومی هر کشور بعمل آید و بحث در اینکه قوانین مجازات عمومی هر کشوری چگونه وضع میشود بحث مفصلی است که از حوصله بسیار کم این مجلس خارج است و با اجازه حضار محترم از این بحث من میگذرم بخصوص که استاد ارجمند جناب آقای دکتر سیاسی به بنده توصیه کردند که حتی المقدور کوتاه بیایم. قوانین جزا و حقوق جزا معمولاً کمتر متعرض عوامل منفی میشود و بیشتر متعرض عامل مثبت است یعنی جرم را عبارت از عملی میدانند که قانون آنرا منع کرده است این تعریف جرم را اجباراً قبول میکنیم و بعد برسیم به اینکه با جرم چه باید بکنیم؟

مجرم را مجازات میکنند، گفتم مجازات مشقت و آزاری است که جامعه نسبت به مجرم تحمیل میکند، چون قصاص فردی و انتقام کشی بصورت فردی باز نظم جامعه را بهم میزند تأدیب و مجازات مجرم را به عهده اجتماع واگذار کرده اند و اجتماع بوسیله عامل خود یعنی دستگاه دادگستری آنرا اجرا میکنند اما این مجازاتها متأسفانه بهیچوجه اجرای عدالت نمیکند این مجازاتها دردی را دوا نمیکند من باز هم ناگزیرم که خلاصه کنم و از این خلاصه گفتن بسیار عذر میخواهم اگر بخواهم مفصل عرض کنم شاید وقت بسیار گرانبهای حضار محترم زیاد گرفته بشود بنا بر این باختصار میگذرانم:

سالها ، یعنی از آن روزها که هایلل فرزند آدم برادرش را گشت بعد جامعه بشری بصورت روز افزون بر حسب نیاز های زندگی دست به تعدی و تجاوز دراز کرد فکر مجازات در مخیله بشر بعنوان جلوگیری از جرم نقش بست عقیده قدما و عقیده متقدمین شاید بر این مسئله دور میزد که مجازات جنبه قصاص و انتقام را دارد برای تشفی خاطر زیان دیده اما بتدریج که جامعه بشریت ترقی کرد این فلسفه و این تئوری از بین رفت برای اینکه مسئله انتقام مسئله کینه توزی ، مسئله عمل متشابه کردن منسوخ شد. فکر، متریقی بشر که به تحقیق بر همه حضار مجلس روشن است که امروز با هزار سال پیش بلکه با صد سال پیش بلکه با دیروز فرق کرده ، پیش رفته و در سیر تکاملی قدم برداشته و باین نتیجه رسیده است که انسان دیگر مجازات را بعنوان انتقام و قصاص نباید تعریف کند وقتی که مسئله باین صورت درآمد و وقتی که دانشمندان و متفکرین به علم النفس رسیدند وقتی که علمای امروز به روانشناسی رسیدند وقتی که به ساختمان آدم رسیدند وقتی که دانش روانشناسی شروع به پیدایش و تکامل و تکمیل گذاشت باین نتیجه رسیدند که انسان در اعمالی که انجام میدهد مقهور و منکوب عوامل و مختصات درونی و یا عوامل دیگری است که آن عوامل باید تحت رسیدگی و مطالعه قرار بگیرد - بحث زیاد است بحث اینکه آیا انسان در اعمالی که میکند مختار است یا مجبور؟ سالیهاست که مورد بحث و گفتگو و شاید جدال های عظیم علمی بین متفکرین قرار گرفته .

از پیغمبر اکرم (ص) سؤال شد که انسان مجبور است یا مختار؟ پیغمبر سیاستمدار با هوش و دانشمند و متفکر اسلام، جواب را بنحوی که عرض میکنم برگزار کرد شاید مصلحت زمانی اقتضا نمیکرد که آنچه را که میدانست صریح به مردم آن روز بگوید برای اینکه اگر میگفت بسا که نظم اجتماع آن روز بهم میخورد - فرمودند: «لا جبر ولا تفویض بل امراء بین الامرین» (این حدیث ظاهر آ از امام جعفر صادق علیه السلام است) یعنی انسان نه مجبور است و نه مختار بلکه يك چیزی است بین

این دوتا - اما این بحث به درازا کشیده شده است و من بارها فکر کرده‌ام که آیا ما بر حوادث میگذریم یا حوادث بر ما میگذرد؟ عده‌ای معتقدند که انسان آزاد است و بنابراین مسئول اعمالی است که انجام میدهد عده‌ای دیگر معتقدند که خیر؟

فومبروزو دانشمند و طبیب ارتش ایتالیا از مطالعه خال کوبی که روی بدن چند نفر سرباز کرد باین نتیجه رسید که يك عده ذاتاً و فطرتاً جانی هستند این فکر روزی مد روز شده بود فقط تا این اواخر ده بیست سی سال پیش هم گاهی امثال بنده بعنوان دادیار یا دادستان در محاکم می‌ایستادیم و باد توی غیب می‌انداختیم و در مقابل يك اسیر مظلوم بدبختی مثل همان کارگر که به چنگال عدالت کور گرفتار شده بود اعلام میکردیم که جانی بالفطره است بتدریج که علم روانشناسی پیش رفت دانش روان پزشکی پیدا شد و روان پزشکی و روانشناسی در سطوح مختلف شروع به نشو و نما کرد فرضیه «لومبروزو» بطور کلی باطل شد و قلم بطلان بر این ثنوری وارد شد گرچه يك دانشمند امریکائی چند سال پیش از مطالعه‌ای که در یکی از دانشگاههای کالیفرنیا کرده بود باز باین نتیجه رسیده بود که بعضی ها ذاتاً ممکن است خطا کار متولد شده باشد ولی چون آماری که نشان داد زیاد نتوانست بالا باشد و در يك جای مخصوص این آمار متوقف شد بنابراین این نظریه که تائید نظریه لومبروزو بود نتوانست پیشرفت کند.

اما این «لومبروزو» نبود که این ثنوری را عرضه کرده بود در ایران که مهد حکمت و مهد تمدن دنیا بوده است درست هزار سال پیش از لومبروزو در يك محاکمه ثنوری جانی بالفطره اعلام شد و با اجازه حضار مجلس من شرح آن محاکمه را بطور خلاصه عرض میکنم. این محاکمه محکمه‌ی «دمنه» معروف است قطعاً کتاب کلیله و دمنه را اگر همه آقایان حضار و خانمهای محترم قرائت نفرموده باشند عده زیادی از حضار مجلس آنرا خوانده‌اند در باب تفحص عن امر دمنه - درمندی که دمنه را به دادگاه می‌آوردند دادستان دادگاه بعنوان یکی از حاضران اینطور اعلام میکند:

دیکی از حاضران گفت: «سزاوارتر کسی که چگونگی فکر او از عوام نباید پرسید و خبث ضمیر او بر خواص مشتبّه نگردد این بدبخت است که علامات کجی سیرت در زشتی صورت او دیده میشود (يعرفون المجرمون بسیماهم) .

قاضی پرسید: که آن علامات چیست؟ تقریر باید کرد که همه کس آنرا نتواند شناخت. گفت حکما گویند: هر گشاده ابرو که چشم راست او از چشم چپ خردتر باشد باختلالی دائم و بینی او بجانب چپ میل دارد و هر منبتی از آن او سه موی روید و بینی وی همیشه سوی زیر دارد ذات او مجمع مکر و فساد و منبع فجور و غدر باید و این علامات جملگی در وی موجود است دمنه جوابی میدهد. این جواب همان است که میترسم اگر بدقت مورد توجه قرار نگیرد نظم اجتماع را برهم زند.

دمنه گفت: در احکام خالق با خلائق زبان حیل و مجاملت نتوان کرد و چون عین صواب است و در آن سهو و غفلت خطا و زلت صورت نبندد و اگر این علامات که یاد کردی معیار عدل و تمیز فکر میتواند بود و بدان حق را از باطل جدا میتوان کرد پس همه جهانیان در همه از حجت معاف آمده اند و بی شك هیچکس را نه بر نیکوئی محمّد واجب آید و نه بر بدکرداری عقوبت لازم گردد زیرا هیچ موجودی این معانی را از خود درک نتواند کرد پس بر این حکم جزای اهل «خیر» و عادات اهل «شر» محو گردد و اگر من این کار که میگوئید کرده ام نموداً بالله این علامات مرا بر آن داشت نشاید که به عقوبت آن محکوم گردم که آنها بامن برابر آفریده شده است و چون از آن اعراض نمیتوانم کرد حکم بر آن چگونه وارد گردد و تو باری برهان جهل و تقلید خویش روشن گردانیدی و به طلب نامطلوب نمایش بی وجه و مداخلت بی اصل بی درنگام بکردی دمنه جواب میدهد: که حکم خدا را هیچ خدشه ای برش جاری نیست اگر این علاماتی را که تو میگوئی در من هست و اگر به علت این علامات که در وجود من در آفرینش من و در خلقت من بوجود آمده است من مرتکب این خطایا شده ام پس چرا تقصیر بامن است؟ من خالق این علامات نبوده ام من

سازنده‌ی این علامات نبوده‌ام، من بوجود آورنده‌ی این دماغ کج و علامات که تو اشاره کردی نبوده‌ام و آن خدای من بوده است بنابراین اگر خدا مرا اینجور خلق کرده است پس بنابراین چه بحثی بر من است.

امروز این مسئله واقعاً هنوز حل نشده است که آیا بشر «مجبور است یا مختار؟» گاهی که بنده فرصتی دارم دانشجو هستم و هنوز افتخارم اینست که شاگرد مکتب هر عالم و دانشمندی باشم اگر يك دانشمند روشنفکر مذهبی را گیر بیاورم این بحث را با وی شروع میکنم و اکثراً آقایان رفقا و آقایان اساتید عظیم الشأن بشوخی و تمجیح و خنده رد میکنند مرا - یکبار نه؟ چندین بار اتفاق افتاده است که از جواب عاجز مانده‌اند و نتوانسته‌اند بمن بگویند که جبر است یا اختیار؟ و خلقت واقعاً چگونه است؟

از اینهم میکنیم، اما مجازات بصورت فعلی، هیچ دردی را دوا نمیکند اگر این مجازاتها دردی را دوا میکرد، اگر همین‌طور که در فلسفه مجازات تعریف شده است سبب عبرت دیگران میشد به علت مجازاتهایی که از بدو خلقت بشر تا به امروز انجام شده است دیگر نباید ظلمی مانده باشد و نباید مجرمی یعنی لااقل باید همه متوقف شده باشد.

گفتم مجازات اثری ندارد، تکرار میکنم در وی عقیده‌ام هم ایستاده‌ام، در انگلستان بموجب يك قانون کهنه‌ای (و چون انگلستان سنت پذیرترین ملت‌هاست) حتی بچه‌های کوچک را بجرم جیب‌بری اعدام میکردند در قرن هیجدهم این مجازات وجود داشت آلبرت کامو، نویسنده عالیقدر فرانسه در کتابی که بنام گیوتین در انتقاد بر رویه جزائی مینویسد و هم‌چنین یکی از دانشمندان دیگر انگلیسی در انتقادی که بر مجازاتها و روش جزائی میکند هر دو در کتاب خودشان این موضوع را شاهد مثال آورده‌اند در يك روزی که يك كودك در انگلستان بدار مجازات آویخته میشد برای اینكه جیب زده بود و مردم پای این دار مجازات ایستاده بودند و تماشا میکردند

هشتاد فقره جیب در همان لحظه و همان ساعت زده شد !! هشتاد فقره جیب بری در همان لحظه و همان ساعتی که مجازات اعدام برای يك جیب بر در ملاء عام انجام میشد و يك كودك خردسال را (فكرش را بكنید) بادستهای بسته و پاهای در زنجیر به طناب میکشیدند هشتاد جیب دیگر بوسیله هفت هشت ده تا جیب بر دیگر زده شد ! این مجازاتها نه تنها جنبه عبرت ندارد بلکه از دید دیگری جنبه بالا رفتن سطح تجربه تبهکار باید مورد توجه قرارگیرد .

برای اینکه تبهکار نه تنها از این مجازات عبرت نمیگیرد بلکه از ناشی گری هایی که تبهکار اول در انجام جرم بعمل آورده است تا موجبات گرفتاریش را فراهم آورده است عبرت نمیگیرد یعنی سعی میکند نقاط ضعف عمل او را در کشف جرم از بین ببرد تا جرمش کشف نشود و اسیر نشود تنها عبرتی که تبهکاران از مجازات میتوانند بگیرند همین است ولاغیر والا امروز جرمی وجود نداشت .

چند وقت پیش دریکی از دادگاههای جزائی وقتی که راجع به مجازات اعدام يك فرد مجرمی صحبت میکردم این جمله را ادا کردم که اگر يك دار بتواند بموجب فلسفه جزائی جلودارهای دیگر را بگیرد من بوکالت از موکلم اعلام میکنم که آقای دادستان همین الآن ببرند این را دارش بزنند اما بشرطی که بمن قول بدهید که این دار جلو دارهای دیگر را خواهد گرفت یعنی همانطور که گفتم موجب تنبیه و عبرت قاتلین شود اما هرگز نمیشود - هر داری دارهای دیگری را بوجود آورده است .

در زمان هائری هشتم دوازده هزار و لکزد را بجرم ولگردی اعدام کردند ولی هرگز ولگردی در انگلستان از بین نرفت و در دوره های بعد هر سال در حدود چهل نفر بجرم ولگردی به دار آویخته میشدند اما این ولگردی از زمان هائری هشتم تا امروز از آن مجازات شدید و سنگین تا این مجازاتهای خفیف امروز کوچکترین تغییری نکرده است خوشبختانه همه آقایان افرادی هستید در این

مجلس که بکرات به کشورهای خارج رفته‌اید هنوز ولکردهای انگلیسی وولکرد
 های سایر ممالک اروپائی درمرئی و منظر شما کراراً جلوهرگر هستند (من فکر
 میکنم که يك كمی دیر شده است) برای خاتمه عرایض بيك مستند چاپ شده اکتفا
 میکنم وعرایض را ختم میکنم. بنده بعلمت علاقه‌ای که روی مطالعه این نوع مسائل
 دارم سالی یکبار به « اف . بی . آی » سرمیزم « اف . بی . آی » بزرگترین سازمان
 کارآگاهی موجود در دنیا است. « اف بی آی » سازمان کارآگاهی جمهوری متحده امریکا
 وقوی ترین سازمانهای پلیسی است يك روز یکی از رؤسای عالی رتبه « اف بی آی »
 بمن میگفت که فاصله هر جنایتی که در خاک امریکا اتفاق بیفتد دو ساعت است .
 امریکا کشور پهناوری است که همه بهتر از من میدانید که آفتاب سه ساعت توی
 آن میگردد یعنی از این سمت تا سمت دیگرش سه ساعت اختلاف ساعت دارد بنابراین
 چندین هزار مایل در حدود سه یا چهار هزار مایل طول شرقی و غربی امریکا است و
 سازمان « اف بی آی » درواشنگتن واقع شده است وسازمان بسیار مجهزی است لابراتوار
 های خیلی خیلی شگرف علمی با آخرین تکنیک را دارد و بعد لابراتوارهایش را
 بمن نشان میداد وقتی که مدتی بحث کردیم مرا بردند به يك اطاقی و يك صفحه
 تلویزیونی مرتب روشن میشد وخاموش میشد برسیدم چیه؟ گفت هر جنایتی که در
 خاک امریکا اتفاق بیفتد يك دفعه این روشن میشود من ساعت را گرفتم نگاه کردم دیدم
 در هر دقیقه‌ای یکبار بیشتر روشن می شود وما دیدیم که هر دقیقه‌ای قطعاً یکبار روشن
 میشود وخاموش میشود گفت بله ؟ در ۳۷ ثانیه يك جنایت در خاک امریکا اتفاق می-
 افتد این مسئله مربوط بسال ۱۹۷۱ است در سال ۱۹۷۱ - قتل های جدی و عمد
 نه تا در هر دقیقه اتفاق می افتاد، قتل های از روی وحشی گری یکی در هر ۴۸ ثانیه
 اتفاق می افتاد ، قتل عمد یکی در هر ۳۶ دقیقه اتفاق می افتاد - اعمال منافی عفت
 بزور یکی در هر ۱۴ دقیقه اتفاق می افتاد- یورش وشبیخون یکی در هر ۲ دقیقه اتفاق
 می افتاد - دزدی یکی در دو دقیقه اتفاق می افتاد - ورود به عنف بمنزل اشخاص
 برای دزدی وجنایت یکی در هر ۱۶ ثانیه اتفاق می افتاد ، دزدی های از ۵۰ دلار بیالا

یکی در هر ۲۱ ثانیه اتفاق می افتاد. انومویل دزدی، یکی در هر ۳۶ ثانیه اتفاق می افتاد. اینست جدول نمودار جرم هائی که در سال ۱۹۶۹-۱۹۷۰ اتفاق افتاد؛ امسال که من رفتم این آمار را گرفتم. این همان کتاب چاپ داف بی آی، است ملاحظه بفرمائید با آن دستگاه عریض و طویل با آن دستگاههای تعقیب جرم ملاحظه کنید که سطح جرائم با چه سرعت وحشتناکی بالا رفته است. ملاحظه بفرمائید قتل های جدی و عمد که ۹ تا در هر دقیقه انجام میشد به ۱۱ تارسیده است؛ قتل های از روی وحشیگری که هر ۴۸ ثانیه یکی انجام میشد حالا هر ۳۹ ثانیه انجام میشود - قتل های عمد که ۳۰ تا در هر دقیقه انجام میشد به ۳۶ تا رسیده است - اعمال منافی عفت به عنف که ۱۳ تا در هر دقیقه انجام میشد به ۱۴ تا رسیده است، یرش و شیبیخون که در هر ۸۳ ثانیه یکی اتفاق می افتاد حالا هر دقیقه یکی اتفاق می افتد - دزدی که در هر دو دقیقه یکی اتفاق می افتاد حالا در هر ۸۲ ثانیه یکی اتفاق می افتد. ورود به عنف به منظور جنایت که در هر ۱۶ ثانیه یکی اتفاق می افتاد حالا در هر ۱۳ ثانیه ای یکی اتفاق می افتدالی آخر. پس اگر که مجازات بشکل فعلی اثر مطلوب داشت مسلماً میبایست این نسبت سیر نزولی داشته باشد نه سیر صعودی، و به تحقیق وقت آن رسیده است که بگوئیم: فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آور که نو را حلاوتی است دگر شاید وقت آن رسیده باشد که انسانها در تئوری جزائی خویش که از چندین هزار سال پیش تا کنون یعنی از زمان سنگ نبشته های همورابی پادشاه قانون گزار بابلی تا با امروز در اغلب کشورهای جهان یکسان مانده است تجدید نظر بعمل آید. از حضار محترم فوق العاده معذرت میخواهم که با صبر و شکیبائی به عرایض من که شاید ارزشی نداشت توجه فرمودید مطلب خیلی زیاد بود و بحث خیلی مفصل، در نظر داشتم بعرض برسانم اما اجرای امر و دستور معلم عالیقدر و استاد بزرگوار ما برای من ضروری تر از مطلب و نظر خودم بود با عرض تشکر در مقابل همه شما تعظیم میکنم و رفع زحمت. (۱)

۱- این سخنرانی در تاریخ ۱۱ دیماه ۱۳۵۲ در کانون ایران جوان ایراد گردیده است.

دوباره سنجی معتقدات دربارهٔ امر ازدواج

ابراهیم خواجه‌نوری

این سؤال مکرر برای اکثر مردم عادی و حتی دانشمندان بزرگ پیش آمده که آیا اینهمه ترقیات و کشفیات گیج‌کننده علوم و تلاشی که متخصصان رشته‌های مختلف تکنولوژی برای خوشبخت‌تر ساختن بشر کرده‌اند و با وجود اینهمه وسائل رفاه و خوشی روز افزون - آیا اکثریت انسانهای امروز خوشبخت‌تر از سابق شده‌اند یا رنجورتر؟ و اگر نشده‌اند علتش چیست؟ - و آیا وسیله‌ای برای خلاصی از این رنجهای ناشی از تمدن وجود دارد یا نه؟

آنچه علناً مشهود است اینست که بشر امروز نه تنها خوشبخت‌تر نشده، بلکه درست به تناسب پیشرفت علم و توسعه صنعت، ناراحتیهای روحی جدیدی هم برای خودش فراهم کرده است. نخستین نتیجه‌ای که من از این مطلب میخواهم

بگیرم، نمودار کردن حقیقتی است که بسیاری از مردم آنرا طولی وار تکرار میکنند، ولی عده بسیار کمی واقعاً بآن متوجه و معتقدند. آن حقیقت عبارت از این است که مهمترین عامل خوشبختی بشر متمدن، مربوط به «درون» خود اوست، نه «درون» از او. بهمین جهت است که هنوز در بعضی جوامع که از حیث ثروت و نعمت و رفاه مادی به اوج ترقی رسیده اند، ناراحتیها ورنجوری هائی به مقدار زیاد می بینیم که شاید صدیک آنرا در دهکده عقب افتاده ای نیابید و این ابتلا به حدی روز افزون است که آمارهای گویای خود این قبیل کشورها، لافل يك سوم مردمشان را کم و بیش مبتلا به گرفتاری های عصبی میدانند و مستحق علاج میخوانند.

ولی فوراً باید اضافه کنم که مبدا از استنباط حقیقت فوق کسانی تصور کنند (ومتأسفانه میکنند) که عصبیت و ناراحتیهای روانی، لازم و ملزوم غیر قابل اجتناب پیشرفت تمدن است. البته این راست است که تاکنون چنین بوده و در اکثر جامعه ها هر قدر تمدن پیشرفته، ناراحتیهای روحی افراد زیاد تر شده، ولی به عقیده بنده این بهیچوجه دلیل لازم و ملزوم بودن پیشرفت تمدن با ازدیاد ناراحتیهای روانی نیست، بلکه بعکس این دلیل نیمه کاره بودن و نامتعادل بودن پیشرفت تمدن است. مثلاً اگر کودکی که در حال رشد است نصف بدنش به حال بچگی باقی بماند و نصف دیگرش باندازه مرد درشتی رشد کند، حتماً هیولای بدتر کیب و ناراحتی میشود. همینطور تمدنی که در آن فقط علوم مادی به حد تسخیر ستارگان پیش رفته باشد و نصف دیگر از علوم که مستقیماً مربوط به روحیه خود انسانهاست به حال کودکی بماند، حتماً ناجوری و عدم تعادلی بوجود میآورد که نتیجه منطقی اش زیاد شدن ناراحتیهای روانی است.

خوب حالا ببینیم آیا راهی هست که بشود از مضار و خطرات این عدم تعادل جلوگیری کرد یا نه؟ به عقیده بنده برای همه کشورهای دنیا این کار میسر است - بخصوص برای جوامعی که هنوز بی سوادانشان زیاد و پیشرفتهای صنعتیشان کم است. در این بیان که ممکن است به نظر خیلی ها عجیب آید حقیقت مسلمی نهفته است

که اگر گردانندگان جامعه‌های در حال توسعه بآن درست توجه کنند، میتوانند مردم خود را به تمام فوائد صنعتی شدن برسانند، و معذالك نیمی از پلیدیها و گرفتاریهای ناشی از آن را دفع کنند. آن حقیقت واقع اینست که درست درس پیچ تاریخ تمدن اروپا - یعنی همان موقمی که کشورهای اروپائی در مسابقه صنعتی شدن و ثروتمند شدن بر یکدیگر پیشدستی میکردند و کم‌کم جنون رقابت سود جویانه در بینشان شعله‌ور میشد - علوم انسانی، یعنی روانشناسی و جامعه شناسی، مدافع و بلندگوی برجستهای نداشتند، و این هر دو بچه نوزاد، در زیر عبای فلسفه مخفی بودند. بنا بر این بهیچوجه نمیتوانستند در معماری جامعه‌های جدید صنعتی مداخله و راهنمایی مؤثری بکنند و خطرات رقابت‌های سودجویانه را پیشگیری نمایند. ولی خوشبختانه امروز اینطور نیست. جامعه شناسی و روانشناسی در حال رشد بسیار سریع و مداومی هستند و میتوانند جامعه‌های در حال توسعه را از ابتدای رشدشان بطور مؤثر راهنمایی و یاری کنند تا در ضمن استفاده از تکنولوژی و پیشرفت صنعت، مردمش مبتلا به امراض روانی کشورهای خیلی پیشرفته نشوند.

همانطور که سابقاً هم مکرر عرض کرده‌ام، تا وقتی احتیاجات اولیه زیستی بکنفر رفع نشده، یعنی مساله خوردن و خوابیدن و لباس و مسکن و این قبیل ضروریات زندگی تأمین نشده، طبعاً تمام فکر و ذکر و حواس و کوشش شخص در پی فراهم آوردن اینهاست - ولی همین که پیشرفت صنعت و ازدیاد ثروت این مسائل اولیه را حل کرد - به عبارت دیگر همین که انسان شکمش سیر شد - آنوقت فهرست انتظارات و توقعاتش درست به تناسب ثروت و امکاناتش زیادتر میشود. وقتی این موضوع منطقی و طبیعی از دید روانشناسی مورد بررسی قرار گیرد - مثل حساب دودوتا چهار تا - باین نتیجه میرسیم که چون هر وقت انتظار یا توقع آدمیزاد برآورده نشود، ناراضی و حتی خشمگین و کینه‌توز و انتقامجو میگردد، بنابراین باید معتقد شویم به اینکه ازدیاد ثروت و صنعت در يك جامعه‌ای که خودشناسی نمیداند - سطح توقعات و انتظاراتشان را بالا می‌برد و چون این توقعات بی تناسب

و اغلب ارضاء نشدنی است، ناراحتیهای روانی مردم رو به افزایش میگذارد. ولی خوشبختانه این غیر قابل اجتناب نیست. و با «دوباره سنجی» معتقدات متداول مردم میشود و هم میتوان علل آن و چاره آن را یافت.

«دوباره سنجی» امروز ما راجع به مشکلترین مسائل آدمیزاد است. یعنی «ازدواج» یا بطور کلی «جفت یابی». این مساله «جفت یابی» در حیوانات طبقه بالا - یعنی آنهایی که تا مرز عقل و شعور رسیده اند (مثل گوریل و میمون نظیر آنها) خود بخود به حکم غریزه حل شده و مشکل مهمی معمولاً پیش نمیآورد. تنها مشکل «جفت یابی» حیوانات، مسأله انتخاب لایقترین و صالحترین شوهر است، چون خوشبختانه جانوران مثل ما دارای عقل نیستند، این مشکل را در مسابقه «جفت یابی» به سهولت حل کرده اند.

مثلاً خروس با سایر خروسها به مسابقه بوکس و منقار میپردازد و آنکه از همه قوی تر و سالمتر بود و دیگران را زد، شوهر منحصر حرامسرا میشود و همه مرغان حرم از او تمکین میکنند. این قاعده که قانون اساسی تولید مثل است استثناء ندارد، از مرغ کوچک گرفته تا فیل که بزرگترین حیوان پستاندار روی زمین است دوباره همه صدق میکند. باین معنا که هر نری که لایق تر و سالمتر و قوی تر بود، و با سایر نرها نیروی خود را به مسابقه گذاشته و پیروز شد، بیشتر به جفت یابی نائل میگردد و ماده های زیادتری باو تمکین میکنند. حتی در خود نطفه آدمیزاد هم اگر بامیکروسکپ بنگرید، می بینید که این مسابقه با شدت هر چه تمامتر مجراست. یعنی این دوسه میلیون نطفه - به محض ورود در میدان مسابقه - همه بدون استثناء داوطلب آدم سازی میشوند و برای گرفتن جایزه - یعنی رسیدن به مقصود آدم سازی - با تمام قوت به سوی تخمکی که از تخمدان زن خارج میشود میدوند، تا آنکه از همه چابکتر و زریکتر و قوی تر بود و زودتر به نقطه مقصود - یعنی تخمک - رسید جایزه را ببرد. گاهی دو یاسه نفر از این خانواده دو سه میلیونی نطفه ها سریع تر از دیگرانند و با هم به تخمک میرسند، آنوقت است که بچه دوقلو یا سهقلو میشود.

خلاصه مشکل «جفت یابی» در حیوانات ریز و درشت (که خدا مثل ما گرفتار عقلشان نکرده) بر این اساس گذاشته شده و خود بخود بآسانی حل میشود - ولی در اشرف مخلوقات - در بشر ذیشعور - درست بهمین جهت که عقل و شعور دارد، قضیه بهمین سادگی نیست. عقل و شعورش موجبند که دودسته مسائل بسیار بسیار مشکل در امر «جفت یابی» برای خودش فراهم کرده، که حتی امروز که دانش پیشرفته ما به تمغیر کرات دیگر و شکستن اتم موفق شده، در رفع این احتیاج ساده اولیه، دچار تردید و تشنج است. هر دسته از مردم، در هر زمانی از تاریخ، در هر گوشه‌ای از دنیا، راه‌های موقتی و نسبی برای این مسأله ساده و طبیعی مقرر کرده‌اند که هنوز هیچیک کامل و قطعی و عمومی نیست. حتی میشود گفت که در جامعه‌های متمدن (به استثنای بعضی از ممالک شمالی اروپا) گرفتاری‌های مسأله جفت یابی، صد بار بیشتر از مردم عقب افتاده و کاملاً بدوی است.

بنظر بنده، در امر ازدواج جوامع متمدن دو دسته مشکلات وجود دارند. دسته اول مشکلاتی هستند که ناشی از عقل و علم و هنرند. و دسته دوم مسائل بسیار مهم و پیچیده‌ای هستند ناشی از عوارض مهر طلبی - برتری طلبی و وارستگی یعنی بطور کلی تمام عوارض حالت‌های عصبی.

این کاملاً راست است که بطور کلی «سرنوشت هر کس تا اندازه زیادی بسته باینست که از عشق چه میفهمد و چه میخواهد». امروز همه میدانیم که معنی عشق دیگر همان چیزی نیست که در ابتدای خلقت بشر و دوره‌های بربریت بود. یعنی امروز دیگر برای بشر تمهیدن، فقط ارضاء احتیاج جسمی و جنسی کافی برای دفع احتیاجات عشقی‌اش نیست. بعبارت دیگر به مقداری که پیشرفت تمدن، علم و هنر آدمیزاد را زیادتر کرده و از حیوانیت و دوره بربریت دورش ساخته، هزار و یک احتیاج معنوی دیگر بر این احتیاج پولوژیک و جنسی اضافه شده، تا به حدی که در بعضی موارد حتی خود منظور اصلی را که تولید مثل باشد بکلی تحت الشعاع قرار داده است.

امروز این نکته، بخصوص در شهرهای بزرگ که نسیم آزادی معتقدات روز به روز بیشتر چهارچوب سنت‌ها را می شکند و درهم فرو می ریزد، بهتر به چشم می‌خورد. امروز در بین دختران و پسران تحصیل کرده کسانی که منحصرأ مقصود اصلیشان از ازدواج (جفت یابی) تولید نسل باشد، کمتر می‌یابید، بلکه بعکس صدها شرط دیگر غیر از سلامتی می‌خواهند که بهیچوجه ربطی با منظور بشرهای اولیه - یعنی تولید مثل و رفع احتیاج جنسی ندارد، می‌خواهند که همسرشان لیسانس، دکتر و یا مهندس باشند - می‌خواهند استعداد به مقام‌های مهم رسیدن را داشته باشند - می‌خواهند شیک پوش و خوش بیان، فهیم، دلفریب و هنرمند و غیره باشند، که چنانکه میدانید هر یک از این صفات صدها متفرعات دیگر دارد که انتخاب زوج و یا زوجه را مشکلتر میکند.

سابقاً در اکثر اوقات برای شوهری خوب بودن فقط کافی بود که مرد سالم و نان‌آور باشد و قیافه نفرت‌انگیزی هم نداشته باشد. همینطور برای زوجه خوب بودن کافی بود که زن نسبتاً سالم و زیبا باشد و آشپزی و خانه‌داری هم تا حدی بداند. ولی امروز کدام زوج یا زوج تحصیل کرده‌ای را می‌بینید که باین شرایط محدود اکتفا کند. وقتی مشکلات مالی و ناراحتیهای ناشی از این عصر رقابت و چشم هم‌چشمی را هم بر آن بیفزائیم آنوقت باید منطقاً معتقد شویم باینکه کاملاً طبیعی است که هر روز ازدواج قانونی کمتر و طلاق قانونی و غیر قانونی بیشتر گردد.

برای پیشگیری و درمان این حالت، کارهای مختلفی میشود کرد که یکی از آنها همین «دوباره سنجی معتقدات» است. دوباره سنجی در باره هر چه مربوط به امور زناشویی و جفت یابی است - یعنی در واقع همین کاری که ما داریم انجام میدهم در زمینه این دوباره سنجی آنچه برای یادآوری بطور خیلی خلاصه باید گفت عبارت از اینست که :

اولاً، با قبول تساوی حقوق زن و مرد، که نتیجه طبیعی و منطقی و مستحسن پیشرفت تمدن است، سطح توقعات بجا و بیجای پسران و دختران به سرعت بالا رفته.

باین معنا که تقریباً تمام اشخاص با اصطلاح دم‌بخت امروز خود را مستحق آزادی بیشتر و مزایا و حقوقی میدانند که سابقاً به فکرشان هم نمیرسید .

ثانیاً ، بهمین جهت و جهات اقتصادی ، امروز پسر های تحصیل کرده قبل از سن بیست و پنج وسی قادر به تشکیل عائله و نگهداشتن زن و خانه و فرزند نیستند . و حتی اکثرشان از عهده حداقل احتیاجات و توفعات نامزد خود هم بر نمیآیند . در این صورت کاملاً طبیعی است که از ازدواج بگریزند و به آموزش بی قید و شرط بگرایند .

ثالثاً ، سینما و تلویزیون و مطبوعات و سایر مظاهر تمدن عصر اتم (که امروز اصطلاحاً مسعیدیا مینامند) چنان آتش عطش آزادیهای آمیزشی را در جوانان تیز میکنند که مثل دیک روی آتش دائم درغلیانند .

رابعاً ، اولیای اطفال که اکثرشان در قیود سنت های گذشته درگیرند و طبیعتاً نمیتوانند به پای جوانان این دوره و رجهند ، و با تحولات گیج کننده و سنت شکن این دوره هماهنگ شوند ، دائماً با عقاید و رفتار نسل جدید - حتی در لباس پوشیدنشان - در جنگ و ستیز می افتند ...

مجموع همه این عوامل ، نتیجه منطقی این میشود که حالت تلاطم و طغیان و ناراحتی و نارضایتی مداومی در فضای اکثر خانواده ها بوجود میآید ، که هر کس از هوای آن تنفس کند ، کم و بیش مسموم میشود . موضوعی که بررسی این مطلب را ضروری تر و دقیق تر میکند اینست که درامری باین مهمی هر راه حلی جستجو کنیم باید چند شرط اصلی داشته باشد والا تئوری خشک و بی فایده ای بیش نخواهد بود . و بعبارت دیگر راه حل ما باید طوری باشد که اولاً ما را از سیر قهری تمدن و احتیاجات مخصوص زمان خودمان دور نکند - مثلاً شما امروز هر قدر در فوائد درشکه و کم خطری و راحتی کجاوه بحث کنید به جایی نمیرسید ، چون يك غرض و پرش جت مافوق صوت صدای تمام طرفداران درشکه را درگلو خفه میکند . پس مسلماً به عقب نمیتوانیم برگردیم . دوم اینکه هر قدر راه حل پیشنهادی ما منطقی

و عادلانه باشد ، اگر صریحاً مخالف سنت های راسخ گذشته درآید ، و اگر طوری باشد که احساسات اکثریت مردم را برانگیزد ، بهیچوجه قابل اجرا نیست و از مرز آرزو تجاوز نمیکند . سوم اینکه برای عملی ساختنش در ایران این راه حلها و پیشنهادها باید حتماً در حدود آئین اسلام باشد والا بدرد امروز ما نمیخورد .

خوب ، حالا اگر چند لحظه با دقت و درستی فکرمان را روی علت اشکالات «جفت یابی» جوانان این دوره متمرکز کنیم ، جوابهای منطقی خود بخود بر ایمان آشکار میشود . اول باید از خود پرسیم آیا میشود سدهای قوی اقتصادی و اجتماعی که فعلاً در راه رسیدن جوانان یکدیگر وجود دارد بطرز قانونی از میان برداریم؟ اگر این کار بشود يك قسمت مهم از مسئله حل است .

شاید بهتر باشد برای اینکه بتوانیم با روشن بینی بیشتری باین مسأله ای که عرض کردم از ابتدای خلقت آدم تا امروز ، بشر با آن دست بگریبان بوده (و هنوز هم راه حل منطقی همه پسندی پیدا نکرده) بنگریم ، نظر وسیعی به کلیات این موضوع بیندازیم . یعنی اول بینیم برخورد جامعه های مختلف دنیا با این موضوع در زمانها و مکانهای مختلف چه بوده است .

ما میدانیم که مکتب (فروید) و پیروان او تفسیری که در باره عشق میکنند بطور خیلی خلاصه عبارت از این است که میگویند «عشق بین دو جنس مخالف همان غریزه جنسی است که غالباً وقتی بدلائلی منکوب و سرکوب شود ، بصورت عشق (که همان تلطیف شده غرایز جنسی است) ظاهر میگردد . » فروید در این عقیده به قدری پیش رفته که حتی هنرهای زیبا مثل نقاشی ، موسیقی و غیره را غریزه جنسی «سوبلیمه» و عالی شده میدانند . بعداً معلوم شد که این عقیده افراطی است . یعنی اگر در بعضی موارد - بخصوص در عصبی ها - صدق دارد درباره تمام مردم اینطور نیست . بهترین دلیل اینکه مکرر دیده ایم که هم در زمانهای گذشته ، هم امروز ، بسیاری کسانی که ابتدای آشنائی خود را مثلاً با زنی به حکم کشش غریزه جنسی شروع کرده اند و پس از مدتی که از این حیث به کام دل رسیده و ارضاء شده اند ، تازه احساس

عشق در شان بوجود آمده. مثلاً در شرح حال گشیش های مسیحی که خود را با اصطلاح ازهر گونه و سوسه های دنیائی دور نگه میداشتند، فقط به حکم غریزه جنسی یا نوعی از صیغه ها که «کنکوبین» می نامیدند رابطه پیدا میکردند و پس از چندین ماه کامیابی تازه بعضی ها خود را مفتون مهر و خلیقات طرف میدیدند و بشدت عاشق میشدند. و حال آنکه اگر عشق فقط غریزه جنسی محروم و منکوب شده باشد، به محض کامیابی و ارضاء باید تمام گردد (چنانکه در اکثر عشقهای بدلی همینطور هم هست). متأسفانه چنانکه از ضرب المثل های عامیانه پیداست بسیاری از کسانی که هنوز در این عقیده باقی هستند. مثلاً يك ضرب المثل فرانسوی میگوید «عشق چیز است که از راه چشم وارد میشود، و از یکی از اعضاء بدن خارج میگردد». همچنین از زبان زن و شوهرها در همین کشور خودمان مکرر می شنویم که میگویند: «ای بابا، بعد از چند سال زن و شوهری که دیگر عشقی باقی نمی ماند.» درباره این غلط مشهور که محتاج به «دوباره سنجی» است باید هم اکنون عبوراً بگویم که اگر واقعاً عشقی اصیل مبنای ازدواج باشد، نه تنها با گذشت ایام از بین نمی رود، بلکه هر روز که بگذرد آن عشق را عمیق تر و شدیدتر میکند. و من خودم نمونه های بسیاری از آنرا چه در اینجا و چه در سایر کشورها دیده ام.

تحقیقاتی که درباره زندگی قبائل دور از تمدن و سایرین کرده اند، (مثلاً راجع به تشریفات دوره بلوغ و آئین جفت یابی جامعه های عقب افتاده و رفتار با مادر زن و پدر زن) - گرچه صدها شکل مختلف دارد و گرچه بسیار جالب و آموزنده اند - ولی چون اکثر آنها از دور هم شباهتی به آئین و رسوم جوامع متمدنی امروزی ما ندارند فایده ای ندارد که ما به همه آنها برسیم. پس بهتر است ما چشم انداز خود را محدود به تمدن اروپائی (که خواه ناخواه با آن عجین شده ایم) بنمائیم. شاید اشاره به یکی از برجسته ترین تفاوت های «جفت یابی» بین بدویها و متمدنین فعلی کافی باشد. و آن تفاوت را بطور کلی میشود «بی تفاوتی» نامید. در بین بدویها و عقب افتاده ها - بخصوص برای مرد ها - موضوع مهم، یافتن يك ماده

مطبوع است، هر گس میخواهد باشد. دیگر موضوع عشق منحصر به شخص واحدی، چنانکه در بین متمدنان معمول است، مطرح نیست. عیناً مثل سک و گربه که در دوره فحل هیچگونه سختگیری در باره شخصیت زوج خود ندارند. تقریباً تمام آنثروپولوژیست‌ها در بررسی‌های خود باین نکته برخورد دارند، که برای مردهای قبائل عقب افتاده، جانشین ساختن زنی بجای زن دیگر مسأله‌ای نیست و در واقع چیز است شبیه عوض کردن اسباب یدکی ماشین. حتی در بعضی جامعه‌ها (مانند چین باستان) غالباً آنها به محض حامله شدن خودشان زن جوان دیگری برای شوهرشان پیدا میکردند. و در سایر جوامعی که زنها به حقوق مساوی نرسیده بودند این «بی تفاوتی» در مورد انتخاب زوجه‌ها شایع بود. شاید شنیده باشید که یکی از سلاطین ایران در سر میز میهمانی صدراعظم آلمان با «عجب از او پرسیده بود که «این پیرزن زشت عیال شماست؟» - صدراعظم جواب داده بود «بله» شاه پرسیده بود «همین يك زن را دارید؟» - بله. آن مرد مستبد گفته بود «عجب من بیش از سی زن دارم و هر سال هم يك دختر جوان میگیرم، شما چگونه به همین يك زن اكتفا کرده اید؟...»

داستانها و شواهد نظیر این که بی تفاوتی جفت یابی را درباره کسانی که روحاً عقب افتاده هستند میرساند، بقدری زیاد است که همه شما دهها نمونه آنرا خوانده و شنیده و دیده‌اید. ولی امروز در بین متمدنان واقعی، بخلاف گذشته، هر روز بیشتر زن را برای فضیلت‌های انسانی و اخلاقی و علمی و هنری می‌پسندند، و موضوع ماده بودن او جزء کوچکی از همسری را تشکیل میدهد. متأسفانه باید بگویم که در کشور های مسیحی مذهب، تا قبل از اواخر قرون وسطی - با وجود تمدن نسبتاً پیشرفته‌شان - بطوری نسبت به زن بدبین بودند که نه تنها او را ناقص العقل و نوع پست‌تر آدمیزاد می‌شمردند، بلکه شعار شایع این بود که زن ام‌الفساد و موجب تباهی و گمراهی است و فقط به درد تولید مثل و بچه‌داری و خانه‌داری می‌خورد و بس. میدانید که آئین مسیحیت بشر را جنساً خبیث و خودخواه و بد میدانند و معتقد است که فقط مذهب است که باید او را وادار به خودداری از پیروی نفس کرده و تاندازه‌ای

از شرارتش بکاهد ، بنابراین هر چه موجب شود شرارتش زیاد گردد. (مثل زن) باید ام الفساد خوانده شود، و عقل حکم میکند که آدم پرهیزگار هر قدر بیشتر ممکن است از آن دوری کند . شاید بهمین دلیل باشد که بعضی تیره‌های مذهب مسیحیت ، تمام عمر خود را از آمیزش با زن محروم میکنند ، و از این طبعی‌ترین و مبرم‌ترین احتیاجات غریزی انسانی دوری میجویند ، قبل از مسیحیت در یونان باستان هم که مشعل فروزنده دانش آن هنوز هم دنیا را روشن میکند همیشه رابطه زن و مردی خیلی بهتر نبوده است بخصوص راجع به شیوه روابط زن و مردی در عصر طلائی یونان و مخصوصاً در عصر موسوم به دوره تاریک مطالب بسیار جالبی هست که گرچه مربوط به بحث ما میشود ولی فعلاً از آن میگذریم .

به هر حال باید اعتراف کرد که هنوز هم در دنیا اکثریت با کسانی است که به شریف‌تر و باهوش‌تر بودن مردها معتقدند. بنده تصور میکنم فقط از وقتی آزمایشهای دو انی معروف به «آی کیو» یعنی تست هوش اثبات کرد که هوش زن کمتر از هوش مرد نیست، کم‌کم اعتقاد به پست‌تر بودن زن متزلزل شد و جالب اینجاست که درست متناسب پیشرفت تمام وسائل مادی و معنوی احترام به زن زیادتر گردید . بعبارت دیگر هر قدر جامعه‌ای معنأ و واقعاً متمدن‌تر شد، بیشتر به تساوی حقوق زن و مرد صحنه گذاشت و زیادتر روابط زن و مرد را بر پایه فضائل انسانی و دوستی قرارداد تا روابط جسمی . خوب حالا به بینیم شیوه جفت یابی متداول مردم متوسط ما چگونه است ؟

آنچه از مشهودات عینی کاملاً پیداست اینست که امروز دختر ها و پسر های طبقه متوسط ما اکثر هبورا یاد ر میهمانی و غیره با یکدیگر تصادف میکنند و اگر در ضمن صحبت از یکدیگر خوششان آمد، موضوع را به بزرگتر هایشان میگویند، و در صورت موافقت آنها فرزندان را برای هم نامزد میکنند و بعد از مدتی نامزدی- اگر اختلاف شدیدی روابطشان را خراب نکند - آنوقت مجلس عقد کنان فراهم میشود و بعد عروسی سر میگیرد . بنظر شما غیر از این است؟ خوب، در اینجا چند

سؤال داشتم که در روشن ساختن منظورم کمک میکند. اول اینکه ببینیم در مدت نامزدی دختران و پسران تاچه حد اجازه آمیزش بایکدیگر را دارند؟ - اکثراً تا حدود رقتن به سینما و پیک نیک و ملاقاتهای حتی المقدور دسته جمعی و گاهی هم تنها. سؤال دوم اینست که آیا اغلب نامزدیها به عروسی می انجامد یا اغلبشان قطع میشود و اگر قطع شود ننگین است یا بی اهمیت؟ - آنچه من اطلاع دارم شاید صدی يك نامزدیها هم بریده نشود. چون در ذهن ما، نامزدی يك مرحله ای از ازدواج است که معمولاً وقتی علناً اعلام شد، باید به عقد نکاح منجر شود و اگر نشود برای هیچکدام خوش نما نیست، ولی ننگین هم نیست. اما معذلك بهمین جهت که نامزدی يك مرحله از ازدواج است، تمام جوانانی که بدلائلی - به حق یا بی حق - از ازدواج می هراسند و وحشت دارند، بآسانی تن به نامزدی هم نمیدهند. برای اینکه اولاً نامزدها در دوره نامزدی، غالباً دانسته یا ندانسته، هم خودشان را گول میزنند هم طرف را. هم معایب خود را می پوشانند هم نواقص طرف را نمی بینند یا ندیده میگیرند. چون واقعاً این راست است که «عشق کور است» بخصوص در دوره بحران جوانی چه بخواهیم و چه نخواهیم این کوری عشق در اکثر موارد واقعی است محرز و مسلم و دلائل روانی بسیار دارد که یکی از مهمترینش همان است که «انحراف دید» یا «دید منحرف» می نامند. بقول مولوی:

«پیش چشم داشتی شیشه کبود جمله عالم کبود می نمود»

این معنا برای همه کم و بیش صدق دارد. بخصوص برای جوانانی که در لهیب رسیدن به طرف می سوزند. باین معنا که در پیش چشم این مشتاقان ملتهب و بی تاب، عینکی از شیشه پشت گلی و خوش رنگ وجود دارد که همه چیز معشوق یا معشوقه را زیبا و خواستنی و بی عیب می بینند و این درست معنای «دید منحرف» یا «دید کاذب» است.

اول ضرر مصیبت باری که این «انحراف دید» ایجاد میکند این است که پس از خاموش شدن آتش اشتیاق، تازه چشمشان باز میشود و عینک پشت گلی را از

چشم بر میدارند و متأسفانه آنچه را قبل احسن می دیدند، کریه و زشت بنظرشان می آید. مثلاً دختری که شادی و دلفریبیش آتش شوق و تمنای طرف را برانگیخته، پس از ازدواج و کامیابی، همین بزرگترین عیبش میشود و شوهرش او را سبکسر و جلف میخواند. یا جوانی که مجلس آرائی و محبوبیتش نزد زنها دل دختری را اسیر کرده بعد از ازدواج بنظر شوهرش هوسباز و بی وفا می آید.

خلاصه بعلمت همین دلائل است که ما در بین تحصیل کردگان شهر نشین، کمتر خانواده ای را خوشبخت و واقعاً راضی می بینیم به حدی که شوخیهای مجلسی و ضرب المثل های رایج از قبیل «والده آقا مصطفی»، و یا «آقا بالاس مزاحم» صفات شایعی است که برای زن و شوهرها قائلند. خوب پس چه باید کرد؟

حالا فرض کنید رسم برای این شود که بین پسر و دختری - بدون هیچگونه تشریفات دست و پاگیر - از قبیل مهریه و نفقه و کسوه و غیره، برای مدت معینی عقد نکاح انجام گیرد. در واقع این «نامزدی حلال» همان نکاح رسمی است، فقط با این تفاوت که موقتاً تعهدات و تشریفات مالی و «هم خانگی» ندارد. نتیجه ای که از این حاصل میشود این است که اولاً «نامزدهای حلال» در کمال سهولت، بدون هیچ قید و بندی و بدون هیچ تشریفات و تعهدات اقتصادی و مالی و اجتماعی، میتوانند به حد اعلا و بطور مشروع یکدیگر را در همه حال بشناسند.

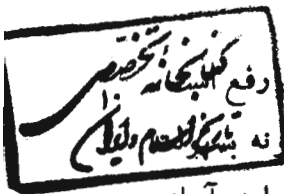
ثانیاً، طرفین قبول کرده اند که همانطور که پیوندشان با رضایت کامل انجام گرفته، ادامه آن هم باید با رضایت کامل طرفین باشد. باین معنا که اگر يك طرف پس از طی دوره معینی، مایل به ادامه نبود، اختیار جدائی و طلاق داشته باشد. و این کاملاً منطقی و عادلانه است - بخصوص در این دوره آزادی فکری که حقوق زن و مرد مساوی اعلام شده است، در این صورت هیچیک از طرفین این وحشت را نخواهد داشت که اگر پیوندشان مطابق دلخواه نبود و خوب از آب در نیامد، ناچار باید تمام عمر بسوزد و بسازد. چون غالباً یکی از دلائلی که جوانان این دوره را از ازدواج گریزان میکنند، همین است، و اگر بدانند که میتوانند پس از طی دوره «نامزدی

حلال، در صورتی که ازدواج طبق دلخواهشان نبود با آسانی جدا شوند، خیلی آسانتر زیر بار سبک این «ازدواج شرطی» میروند.

ثالثاً در این دوره، که بخلاف سابق، ازدواج ها به علل اقتصادی و تحصیلی و غیره در سنین بالا انجام میگیرد جوانان سرشار از قوه حیات^۱ مجبور نمیشوند، یا اینکه غرایز خود را سرکوب کرده و دچار عوارض روانی شوند، و یا به بی بندوباری اخلاقی و عفتی (که متأسفانه روزافزون است) تن در دهند. چون منکر نباید شد در دوره ای که آنرا دوره تحول بحران جوانی مینامند (بین ۱۵ و ۲۵ سالگی) غرایز جنسی یکی از مبرمترین غرایز آدمیزاد شمرده میشود.

رابعاً چون علماً ثابت شده که هر وقت یکی از احتیاجات مبرم غریزی ارضاء نگردد و بطور غیر طبیعی سرکوب شود، ناراحتیها و عوارض روانی از قبیل طغیان و عصیان و انتقامجویی و اسکیزوئید و انحرافات جسمی و معنوی مختلفی بدنبال میآورد، عده زیادی از جوانان از این خطرات مصیبت بار محفوظ می مانند. و غیره و غیره....

البته میدانم که رواج این رویه بسیار ساده و منطقی «نامزدی حلال»، در ابتدا با مخالفت های تعصب آمیز مختلفی مواجه خواهد شد ولی حتماً پس از آنکه کم کم عادی گردید مشکلاتش برطرف و فوایدش آشکار خواهد شد. مثلاً بعضی میگویند در دوره این «نامزدی حلال»، (خواه عماه باشد خواه یکسال یا کمتر یا بیشتر) اگر بچه ای بوجود آمد و معذک نامزدها نخواستند زندگی را باهم ادامه دهند چه میشود؟ چون مسلم شده است یکی از مهمترین ریشه های ناراحتیهای روانی اشخاص محیط ناجور و ناسالم ایام کودکیست. بنابراین کودکانی که در دوره «نامزدی حلال»، بوجود میآیند ازدواج خارج نیستند: یا پدر و مادرشان ازهم جدا میشوند، یا علیرغم میل خود فقط بخاطر کودک - باهم میسازند و میسوزند. تصدیق میفرمائید که در هر دو صورت محیط ایام کودکی آن بچه ناجور و ناسازگار است. خوب این مشکل را چگونه باید حل کرد؟



باید بگویم که نااندازه‌ای حق با آنهاست. ولی این مشکل قابل رفع است. ولی این مشکل قابل رفع است. چون اولاً در این دوره خیلی کمند کسانی که نتوانند و ندانند که چگونه باید رفتار کنند. بنابر این کسانی که کمی مال اندیشی دارند با صانی میشوند جلوی تولید نسل را گرفت. بنابر این کسانی که کمی مال اندیشی دارند با صانی میشوند بدون محروم کردن خود از کامیابی آمیزش زناشوئی، از ایجاد بچه‌ای که هنوز آتیه ازدواج پدر و مادرش مشکوک است خودداری کنند. ثانیاً در بین پدر و مادرهایی که علیرغم خواسته خودشان صاحب فرزند میشوند، حتماً همه آنها مایل به افتراق وجدائی نیستند، بلکه بعکس چه بسا میشود که خود وجود فرزند، خط ربط محکمی بین زن و شوهر بوجود می‌آورد و از کدورت و کسالت یکنواختی زندگیشان میکاهد. بنابر این با اینکه این سؤال بجاست، ولی امر غیر قابل اجتنابی نیست که از فوائد بسیار نامزدی حلال، بکاهد.

سؤال دیگر اینست که میگویند در این دوره بی‌بندوباری جوانان، کار عیاشی شهوت پرستان سهل می‌شود. چون بوسیله این نامزدی حلال بعضی جوانان شاید شهوت پرست از زیبائی و آمیزش با دختران معصوم حلالا کامیاب میشوند و پس از چندی که دلزدگی پیدا کردند و خسته شدند، او را رها کرده و سراغ دیگری می‌روند. و نتیجه این میشود که دختران بجای اینکه بنای مقدس خانواده‌ای را پایه گذاری کنند، دست به دست می‌گردند. آیا اینطور نیست؟

در جواب باید عرض کنم نه. چون گاهی مهر شدید مادری یا پدری وقتی با تعصبات سنتی توأم شوند قادرند بطوری چشم عقل را ببندند که حتی واقعیات و بدیهیات را هم عوضی ببینند. منظورم اینست که اولیاء خوب و وظیفه شناس نه تنها باید در مورد انتخاب نامزد، فرزندان شان را با لطف و منطق راهنمایی کنند، بلکه از هم نشینی خیلی عادی دختر خود هم با دختر همکلاسیش که اخلاق ناپسند داشته باشد باید جلوگیری کنند. و بنظر من این نوع راهنمایی و جلوگیری اگر با لطف و منطق صورت گیرد، نه با فشار و تهدید، نهایت ضرورت و فایده را دارد. چون امروز واقعاً حکمت این شعر بر همه آشکار شده و علوم تربیتی هم آنرا اثبات کرده که میگویند:

و نخست موعظه پیر می فروش اینست

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ،

بعقیده بند ، برای هر کس و در هر سنی لازم است که از مصاحبت ناجنس احتراز کند ، بخصوص برای جوانان که صدمه بار بیشتر از سالامندان تأثیر پذیرند و بخصوص برای نامزدان. خلاصه عرض اینست که يك دختر هوشیار و یایك پدر و مادر دلسوز ، باید تمام دقت های لازم و تحقیقاتی را که برای يك هم نشین لازم است بعمل آورند تا چه رسد برای انتخاب همسر . پس از این حیث «نامزدی حلال» هیچ فرقی با رویه فعلی ندارد ، منهای اینکه اگر شرایط اخلاقی و خانوادگی و غیره مناسب تشخیص داده شد ، دیگر مشکلات مالی سد راه رسیدن آنها به یکدیگر نمیشود ، و علاوه بر این يك مزیت بسیار پرارزش دیگر دارد که عبارت از خوب شناختن یکدیگر است. باین معنی که اگر دو نامزد جوان پس از طی دوره نامزدی حلال بر دلزدگی های معمولی و اختلافات دوره اولیه آمیزش غلبه کردند ، و باز میل داشتند که زندگی مشترك را ادامه دهند ، احتمال خوشبختی آن خانواده خیلی خیلی زیاد تر از حالا میشود . و چون مسلم شده است که در خانواده های خوشبخت و سازگار بیشتر بچه های خوشبخت و مفید و سازگار بوجود می آیند ، بنابراین این رویه در بهبود اخلاق نسل بعد هم تأثیر بسزائی دارد . چون چنانکه عرض شد همانطور که دود دلیل وجود آتش است ، بچه بد و ناسازگار هم دلیل بدی و ناسازگاری محیط خانواده است . نکته دیگری که در این باره زیاد شنیده میشود اینست که میگویند این رویه نامزدی حلال موجب میشود که از تعداد دختران دست نخورده کاسته و بر زنان بیوه جوان افزوده شود. بنابراین کسانی که در این معامله زیان می بینند دخترانند. چون مهمترین گوهر عفت خود را در این معامله به رایگان از دست میدهند .

آیا شما نمی شناسید کسانی را که برای باردوم یا سوم ازدواج کرده و خوشبخت شده اند ؟ - مسلماً هستند کسانی که چند بار ازدواج کرده و بار آخر به مطلوب خود رسیده و خوشبخت شده اند . آیا تصور نمیکنید که مهمترین ملاك برای شناختن

ارزش يك زن خوب، معلومات و اخلاق و هنر و مهربانی و عواطف خوب است؟ و آیا گمان نمیکنید تمام این صفات که در ردیف اول فضائل انسانی باید شمرده شود، در يك زن يك یا چندبار شوهر کرده ممکن است وجود داشته باشد؟ - در این تردید نیست که امروز دیگر برای اشخاص با سواد و فهیم این ارزش ها از هر چیز دیگر مهمتر است. بنابراین برای بیوه ای که دارای این ارزش ها باشد بهیچوجه چند هفته یا چند ماه ازدواج قبلی، نه تنها عقلاً چیزی از او نمیگاهد، بلکه از لحاظ تجربه آموختن زندگی و بخصوص آدم شناسی و مردم شناسی، حتماً تجربیاتی میآموزد که درسازگاری و عواطف خویش بی اثر نیست. چون زندگی هم مثل سایر هنرهاست، بلکه مهمترین هنرها - و همه میدانند که هر هنری با تجربه و تمرین بهتر میشود. سؤال دیگری که مطرح شده اینست که میگویند این همان نکاح منقطع یا باصطلاح همان صیغه سابق است و هرگز يك دختر با خانواده و محترمی تن به صیغه شدن نمیدهد.

این حرف تقریباً شبیه اینست که بگوئیم چون حسن دست و سر و پا و چشم دارد و حسین هم دست و سر و پا و چشم دارد پس حسین همان حسن است. شرایط حیثیتی و اقتصادی و حتی طبقاتی که بین «صیغه» و «نامزدی حلال» وجود دارد بقدری اساسی و عمیق است که فقط سنجش های فشرده و سطحی میتواند این دو نوع ازدواج را باهم قیاس کند. آنچه از کلامه صیغه به ذهن متبادر میشود، اینست که آقای متشخص یا حاجی متمولی، دختری را از طبقات پائین تر از خود به قیمت معینی برای مدت معینی مشروعاً و حلالاً خریداری میکند. در واقع در ذهن مردم چیزیست شبیه «کنیزك های دوره های گذشته» که هم قابل خرید و فروش بودند، هم قابل بذل و بخشش. و همین خاطره و تداعی است که کلامه صیغه را برای خیلی ها چندان آور و خفت انگیز میسازد. ولی در «نامزدی حلال» هیچيك از آن شرایط خفت آور وجود ندارد، بلکه همان نامزدی محترمانه بین دو هم شأن و هم سراسر است که فقط قیود و تشریفات مالی آن موقتاً کم شده و آزادی

مشروع آمیزش زیاد .

باینکه این توضیحات کاملاً در قالب منطق غیر قابل انکار ریخته شده، معذک میدانم اگر هم در بین بعضی متجددان پذیرفته شود، چندین سال طول میکشد تا رواج یابد . چون هر قدر هم منطق قوی و صحیح باشد، در منطقه احساس و تعصب و عادات سنتی بزودی وبه سهولت راه نمی یابد (۱) .

۱- این سخنرانی در تاریخ ۲۵ دیماه ۱۳۵۲ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است .

« کشاورزی یا صنعت »

مهندس محمود سلامت

موضوع سخنرانی امشب بنده موضوع « کشاورزی یا صنعت » یا ترجیح کدام يك از آنها بردیگری و راه توسعه هر يك از آنها در ایران است و اینکه دولت و سرمایه‌گذاران خصوصی باید دارای چه برنامه‌ای باشند تا دارای يك اقتصاد سالم بشویم، میباشد.

بطوری که خانمها و آقایان اطلاع دارند کشور ایران از قدیم الایام يك کشور کشاورزی بوده و بهمان طریق ماقبل تاریخ زراعت مینموده و جز صنایع دستی ظریفه دارای صنایع مهمی نبوده و اگر در حدود شصت هفتاد سال قبل یکی دو کارخانه قند و نساجی هم در ایران تأسیس شده بعلت نداشتن تجربه و متخصص فن و لوازم کار محکوم به تعطیل بوده تا اینکه در زمان اعلیحضرت فقید که جنبشی از لحاظ کشاورزی و صنعت در مملکت آغاز شد اقدام به ایجاد صنایع از قبیل قند - نساجی - ذوب آهن و صنایع شیمیایی و صنایع دیگری گردید.

البته برای ایجاد این صنایع گفته شده يك برنامه مشخص وسیعی تدوین نشده بود بلکه روی احتیاجات کشور و مردم اقدام به ایجاد صنایعی می‌گردید و در تعیین میزان ظرفیت کارخانه‌ها هم اغلب دچار تردید بودند کما اینکه برای ایجاد کارخانه سیمان که آنوقت‌ها مصرف آن در ایران از روزی يك تن تجاوز نمی‌کرد مشخصات مناقصه‌ای برای يك کارخانه به ظرفیت بیست تن در روز تهیه می‌کنند و پس از اینکه مراتب را بعرض اعلیحضرت فقید رسانیدند، معظم له دستور فرمودند: بروید يك کارخانه با ظرفیت یکصد تن در روز تأسیس نمائید - مرحوم مهندس علینقی سپاهی اولین رئیس کارخانه سیمان برای بنده تعریف میکرد که همه نگران بودیم که، با این همه سیمان چه بکنیم که فردا موزد مواخذة واقع نشویم، البته اوضاع احوال اقتصادی ما از آن روز تا کنون تغییرات فاحشی نموده کما اینکه اگر درسی چهل سال قبل نگران بودند که باروزی یکصد تن سیمان چه بکنند میزان تولید کارخانه‌های سیمان در کشور، امروزه بیش از روزی دوازده هزار تن است که باز هم این کارخانه‌ها در حال توسعه هستند و حداقل مقدار پانصد هزار تن هم سیمان در سال از خارج وارد می‌کنیم باز هم بازار سیاه سیمان موجود است.

این توضیح را دادم که بدانید وضع زیر بنای مملکت نسبت بسابق چقدر تغییر کرده ولی آیا در قسمت کشاورزی هم همین تغییر و همین پیشروی و ترقی بچشم می‌خورد؟ خیر - و يك ناهم آهنگی خیلی شدیدی بین بخش کشاورزی و صنعت دیده میشود زیرا سرمایه داران ایرانی در امر سرمایه گذاری در صنعت راغب تر هستند چون علاوه بر اینکه تقاضا برای هر نوع کالای صنعتی زیاد است قیمت کالای صنعتی هم کمتر تحت کنترل دولت بود، و در نتیجه امکان استهلاك سرمایه در امور صنعتی در مدت کوتاهی بین پنج الی ده سال خیلی بیشتر بوده ولی در امور کشاورزی بدلیل ثابت بودن قیمت ها و نظارت بر قیمت ها رغبت کمتری برای سرمایه گذاری مشهود است تاجائی که دولت مجبور شده برای تأمین آذوقه مردم کشور مقادیر عمده ای گندم و قند و شکر و گوشت و میوه و حتی پیاز و سیب زمینی و غیره از خارج

وارد نماید .

حالا تجزیه و تحلیل مینمائیم : آیا همانطوری که گاهی شنیده میشود باید تنها صنعت خود را توسعه بدهیم و کارگران کشاورز را در صنعت جذب نمائیم و یا اینکه برای صنعت و کشاورزی حدودی قائل شویم که با امکانات کشور و احتیاجات ما بستگی داشته باشد .

در گذشته که صنایع ما تازه پا بود و نمیتوانست با ممالك صنعتی که در صنعت سابقه‌ی حد اقل صدساله داشتند رقابت نماید و نیز نمیتوانستیم تولیدات خود را به همان ارزانی و مرغوبیت کشورهای صنعتی بسازیم معینا مردم بافدکاری کالای داخلی را می خریدند و کمک میکردند تا صنعت در ایران نضج بگیرد و حال امروزه وضع ایران عوض شده و آن تعصب قدیم را هم نداریم باید کاری کنیم که صنایع ما روی پای خود بایستد نه روی حمایت مردم و دولت - و نیز در ایجاد صنایعی بکوشیم که هم مواد اولیه آن در کشور موجود بوده و هم بازار کافی داخلی داشته باشیم و در ایجاد صنایع بزرگ مانند پتروشیمی باید در مراحل اولیه از همکاری و مشارکت شرکت های بزرگ جهانی که هم تبحر و سابقه فنی داشته و هم سهم عمده‌ای در بازار بین المللی دارند استفاده نمائیم .

درباره کشاورزی باید يك برنامه متین و استوار تدوین شود و برای تأمین رشد اقتصادی در ممالك در حال توسعه مانند ایران باید سرمایه گذاری های هنگفتی در صنعت و کشاورزی بشود و در صنایع حد اقل باید ۸ درصد در سال سرمایه گذاری شود و ۴ درصد در کشاورزی و این سرمایه گذاری روی هم باید حداقل پنج درصد تولید ناخالص ملی باشد، البته این ارقام يك حساب پیچیده‌ی اقتصادی است که از بحث امشب ما خارج است. این سرمایه گذاری باید از دوراه تأمین شود یکی از درآمد دولت و پس انداز مردم و یکی وام خارجی و کمکهای فنی که با شرایط بسیار آسان از کشور های پیشرفته گرفته میشود تا اینکه يك رشد اقتصادی مطمئن برای ما فراهم شود و

سرمایه مصرفی بی جهت هدر نرود و البته کمک‌های خارجی باید بجا و بموقع و اگر بصورت وام است بابت بهره بسیار کم گرفته و نه اینکه مثل اغلب ممالک که این کمک‌ها را حیف و میل مینمایند پول‌ها بهدر برود.

راجع به کمک‌های خارجی ذکر این مطلب خارج از لطف نیست: روزنامه - نگاری از رابرت بوردن وزیر دارائی وقت امریکا پرسید:

نظر شما درباره کمک به کشورهای کم رشد چیست؟ وزیر خنده کنان جواب داد: «این کمک را فقیران کشورهای غنی برای مساعدت به اغنیای کشورهای فقیر می‌پردازند!» البته در مملکت ما چنین حیف و میل‌هایی صدق نکرده است.

درباره توسعه کشاورزی چه باید بکنیم؟ درآمد خالص ما در سال ۵۳ به بیش از ۳۰ میلیارد دلار تخمین زده میشود که با تقسیم به جمعیت کشور برای هر نفر حدود هزار دلار میرسد و دولت باید سعی کند تا برای اضافه درآمدی که تولید میشود کالای صنعتی و کشاورزی تهیه شود تا نظم اقتصادی بهم نخورد و تورم ایجاد نشود. علاوه بر این باید برای جمعیت ایران که در آتیه به مرز پنجاه میلیون نفر میرسد آذوقه تهیه شود - از لحاظ تهیه آذوقه نباید زیاد نگران باشیم زیرا ما هنوز از منابع کشاورزی خودمان استفاده کامل نکرده‌ایم.

ایران دارای در حدود ۲۰-۱۸ میلیون هکتار زمین کشاورزی است که در دو آیش کاشته میشود که در حدود ۴ میلیون هکتار زمین آبی و پنج میلیون هکتار زمین دیم در هر آیش داریم و از آبهای کشور آنطور که باید و شاید استفاده نمیشود آبهای کشور را در حدود ۴۰۰ میلیارد متر مکعب تخمین میزنند که تاکنون کمتر از نصف آن مهار شده و اگر با اصول صحیح از این زمین و آب استفاده کنیم براحتی میتوانیم برای بیش از پنجاه میلیون نفر آذوقه تهیه کنیم.

در چند سال گذشته دولت مقادیر عمده گندم - برنج و شکر و گوشت از خارج وارد میکرد البته تهیه مایحتاج مردم، يك امر کاملاً طبیعی و ضروری است ولی

نباید گفت چون ما پول داریم احتیاجات غذایی خود را از خارج وارد می کنیم حالا به بینید اگر روزی پول اضافی نداشتیم یا این پول را برای مصارف ضروری تری احتیاج داشتیم یا اگر جنگی بود و راهها بسته بود چه فاجعه نداشتن آذوقه بوجود خواهد آورد.

در سالهای قبل دولت گندم را تنی ۸۰ دلار از خارج خریداری میکرد حالا تنی بیش از ۲۰۰ دلار باید بخرد و همینطور روز بروز بر قیمت ها افزوده میشود و این وظیفه دولت است که ضمن اینکه سعی میکند رشد اقتصادی و صنعتی ادامه پیدا می کند تشویق کند که بهمان نسبت هم بر سرمایه گذاری در تولیدات کشاورزی افزوده شود تا يك هم آهنگی کامل بین صنعت و کشاورزی فراهم آمده و آذوقه و احتیاجات کشور تأمین شود.

دولت باید برای محصولاتى که مواد اولیه آن برای خوراك روزانه مصرف میشود يك حق اولویت در تولید آن قائل شود و دولت و مردم باید تلاش وافی در افزایش رشد کشاورزی بنمایند و سعی کنند که طرق کشاورزی از سیستم قدیمی و پوسیده گذشته به يك کشاورزی مدرن با حد اکثر بهره برداری از زمین زراعی فراهم شود و با استفاده از کود و ماشین آلات کشاورزی و کاشت و سم پاشی بموقع حد اکثر استفاده از زمین و آب بشود.

البته این امر توسعه کشاورزی يك موضوع حساس و بسیار دقیق است و احتیاج به برنامۀ طویل المدت برای کشاورزی دارد و با مکانیزه کردن کشاورزی بهمان نسبت که کارگر کشاورز آزاد میشود میتوانند آنها را در صنایع نو بنیاد جذب نمایند و مکانیزه کردن کشاورزی هم نباید مانند امروز باشد که اگر يك ماشین کشاورزی یا يك تراکتور که در فلان ده کار میکند بعلت عدم اطلاع کارگر فنی یا تعمیرگاه مجهز در حوالی آن ده یا گرانی فوق العاده لوازم یدکی و عدم دسترسی بآن یا ندانم - کاری های دیگر بعد از دوسه سال آن ماشین کشاورزی به مشتی آهن قراضه تبدیل شود که هم سرمایه از بین برود و هم کار کشاورزی فلج شود.

باید در قسمت کشاورزی کاری کرد که از همان زمین و آب موجود با وسائل مدرن تر و کود و ادوات مکانیکی حداقل تولید محصول به يك برابر و نیم زمان قبل برسد و برای صنایعی که به مواد اولیه کشاورزی احتیاج دارند بهمان قسم که این قبیل صنایع رشد مینمایند مواد اولیه کافی با بهای مناسب در داخله تهیه شود تا از صنایعی که بوجود می آوریم بتوانیم جنس مرغوب و ارزان و قابل رقابت با اجناس خارجی تهیه کنیم والا مثلاً اگر کارخانهای نساجی متعدد بیاوریم آنوقت پنبه یا پشم آن در داخله به بهای مناسب فراهم نشود هم کشاورزی، هم صنعت ما محکوم فنا خواهد بود. ما باید سیستم کشاورزی خود را تغییر بدهیم، زارع ایرانی هنوز چغندر قند را بشیوۀ سی سال پیش کشت میکند، ما کارخانهای قند متعدد داریم، اما مواد اولیه کم داریم، باید برای هر نوع صنعت و کشاورزی خود برنامه پنج یا ده ساله تدوین کنیم و جزء بجزء این برنامه را در مدت مشخص بکار بندیم.

کارخانهای قند ما امروزه با حداکثر شصت درصد ظرفیت خود کار میکنند و بهمین دلیل مقادیر هنگفتی در سال مجبوریم قند و شکر از خارج وارد کنیم.

دولت چندی قبل قیمت خرید گندم را در داخله از قنیه ۶۰۰ تومان به تنی ۱۰۰۰ تومان ترقی داد، هر چند این تصمیم قدری دیر افتاد شد ولی اصولاً باید کاری کرد که درآمد کشاورزی نه از طریق گران خریدن کالای او، بلکه از طریق فراهم آوردن وسائل کار و ابزار و بذر و کود ارزان بقدری اضافه شود که به درآمد شهر نشین نزدیک شود. الساعة، مصرف يك کشاورز سالانه ۲۰۰ دلار است و این مبلغ باید به حدود ۹۰۰ الی ۱۰۰۰ دلار در سال برسد، حال به بینید چه وظیفۀ خطیری بر عهده دولت است که قوه خرید يك کشاورز را در مدت کوتاهی به پنج برابر زمان حال برساند تا ضمناً از هجوم بی رویۀ افراد از روستاها به شهرها (آنها بدون اینکه در کار مولد ثروتی جذب شوند) کاسته شود.

این بود مختصری درباره کشاورزی و راه توسعه آن.

حال نگاهی هم درباره صنعتی کردن ایران بعرض میرسانم: صنعتی کردن

يك مملكت هم آسانست وهم مشكل. آسان است زیرا اگر پول داشته باشیم میتوانیم بهترین ماشین آلات را برای هر نوع صنعت از خارج خریداری و در محلی نصب نمائیم اما مشكل، اداره آنست زیرا **اولا** باید این صنعت حساب شده و مورد نیاز مردم باشد.

دوم - از لحاظ کادرفنی و اداره آن و تهیه مواد اولیه مرغوب و امکان پذیر باشد. سوم - محصولات آن قابل رقابت با محصولات خارجی باشد تا اگر روزی دولت دست از حمایت خود برداشت و ورود آن محصول را آزاد نمود و یا عوارض گمرکی و سود بازرگانی را بنا بر مقتضیاتی کم نمود آن صنعت بتواند روی پای خود بایستد.

وظیفه دیگر دولت و مردم این است که برای مشاغل جدیدی که در صنعت ایجاد میشود کادر فنی لازم را بموقع آماده کنند تا جلوی هر گونه بحران یا بد - آموزی گرفته شود.

در حدود سی سال پیش، روزی بارفقای مهندس خود صحبت میکردم که برای حفظ صنعت جوان ما، دو چیز لازم است: یکی تهیه کادر فنی برای صنایع مختلف و چون دولت بودجه کافی برای این کار ندارد انجام آن باید بر عهده کارخانه های موجود باشد که هر کدام يك کلاس حرفه ای برای فن مورد نیاز خود در کارخانه ایجاد و اشخاصی که تحصیلات ابتدائی را به پایان رسانیده و بخواهند کارگر متخصص در یکی از فنون بشوند در آن کلاس تعلیمات حرفه ای شش ماهه به بینند، کما اینکه بنده هم موقعی که میخواستم تحصیلات مهندسی خود را در اروپا شروع کنم مجبور بودم مدت یکسال در رشته های مختلف در کلاسهای علمی حرفه های مختلف را یاد بگیرم و با به پای همان نوآموزان در کلاس آهنگری - برق - تراش کاری - آبکاری و غیره عملا کار کنم تا با اطلاعات مقدماتی بتوانم وارد دانشگاه بشوم و اگر چنین کلاسهای حرفه ای در کارخانه ها ایجاد شود که بدون مزد یا مزد کم، جوانان را برای حرفه ای خود تربیت کنند کمک مهمی به صنایع ما خواهد شد تا اگر کارگر

جدیدی می‌خواهند استخدام کنند کارگر تعلیمات و حرفه دیده و وارد به شغل خود را استخدام نمایند و موضوع دوم که مورد بحث ما بود تدوین يك قانون کار برای حفظ و حمایت کار و کارگر در مقابل تعصب‌های بی‌جای کارگر یا کارفرما بود که موضوع اولی (تعلیم کارگر) متأسفانه در کارخانها اجرا نشد و قانون کار هم که تهیه شد بصورت های مختلفی درآمده که بقانون کار امروزی منتهی شد.

در باره صنایع - صنایع ایران ب سه دسته تقسیم میشود :

اول - صنایعی که بامعادن و نفت ارتباط دارند و صنایع مادر نامیده میشوند که تحت نظر مستقیم خود دولت اداره میشوند .

دوم - صنایعی که با کشاورزی ارتباط مستقیم دارد که مواد اولیه آن در داخل تهیه میشود .

سوم - صنایعی که مواد اولیه آن باید از خارج کشور وارد شوند .

بنظر بنده صنایع دسته دوم که با کشاورزی ارتباط دارند برای ایران در درجه اول اهمیت قرار دارند - زیرا اولاً مواد اولیه آن در داخل مملکت فراهم شده و پولی که برای خرید مواد اولیه مصرف میشود مستقیماً از طرف صاحب صنعت به دست کشاورز میرسد . این نوع صنایع ارجحیت داشته و در حفظ و توسعه آن باید بکوشیم .

در مورد صنایع دسته سوم که مواد اولیه آن از خارج کشور وارد میشوند در سرمایه‌گذاری این نوع صنایع باید دقت بیشتری کرد تا این که در اثر عواملی که در اختیار سرمایه گذار نیست این صنایع محکوم به فنا نشوند چون تهیه مواد اولیه این قبیل صنایع تحت تأثیر عوامل بین‌المللی و تابع عرضه و تقاضای بین‌المللی است و روز بروز قیمت مواد اولیه آن بالا میرود و بهمان نسبت هم کالای ساخته شده گران تمام میشود که این خود تحمیل بر مصرف کننده داخلی است و دولت برای حفظ این صنایع باید برنامه‌ای تنظیم کند که مواد اولیه حتی المقدور در داخل کشور تهیه شود و اگر سرمایه بخش خصوصی کفایت نکند و یا نوع صنعت مهم باشد خود

دولت اقدام به تهیه مواد اولیه مورد نیاز نماید تا این صنایع چه با داشتن مواد اولیه ارزان و چه از لحاظ ارزانی جنس تولید شده و چه از لحاظ مرغوبیت بتوانند با محصولات خارجی رقابت نمایند.

صنایع ردیف دوم و سوم هر چند تا حدودی باید مورد حمایت دولت باشند ولی صاحب صنعت باید بداند که کالای او تحت استاندارد های معینی باید تولید شود و قیمت هم تحت کنترل منظم واقع است والا هیچ صاحب صنعتی تلاش برای بهبود کالا و مرغوبی جنس خود نخواهد کرد.

متأسفانه اغلب صنایع امروز ما يك صنعت سالم نیستند زیرا میزان تولید، تقریباً در تمام صنایع موجود در کشور به حداکثر تولید ۶۰ - ۷۰ درصد ظرفیت کارخانهای موجود نمیرسد آنهم اغلب در این کارخانها جنس نامرغوب تهیه میشود، مثلاً صنایع نساجی در کشور را اگر مثال بزنیم، هنوز بیش از میزان ۳۵ الی ۴۰ درصد از ظرفیت کارخانهای نساجی استفاده نمیشود و از لحاظ مسائل کلرگر فنی، مدیریت سرمایه - دارای نقائص زیادی هستند و وظیفه سرمایه گذاران است این نقائص را هر چه زودتر برطرف کنند.

برای مثال يك کارخانه نساجی که از مدرن ترین ماشین آلات پشمبافی استفاده میکند و پشم خالص مرینوس برای آن خریداری و در فرانسه این پشم حلاجی و روغن گیری و تبدیل به ریسمان میشود که این خود مهمترین مرحلهی تهیه پارچه میباشد و این ریسمان به ایران وارد و در همین کارخانه تبدیل به پارچه میشود علاوه بر اینکه این کارخانه نکت تولید دارد پارچه های پشمی آن بعد از مدتی کیس می افتد و سر زانو می اندازد و خلاصه کلام يك پارچه نامرغوب با این ماشین آلات و این مواد اولیه تولید میشود، اینها دردهای کارخانجات ما است که باید هر چه زودتر بفکر چاره آن باشیم.

در سال ۱۳۵۱ دولت اجازه ورود هشتاد و پنج میلیون متر پارچه ی نخی را صادر نمود در صورتیکه اگر کارخانه های ما با تمام ظرفیت کار کنند علاوه بر اینکه

۸۵ میلیون متر پارچه وارد نمیشود معادل صد میلیون متر هم اضافه تولید برای صدور خواهیم داشت .

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دریکی دو مصاحبه با روزنامه نگاران خارجی فرمودند :

«مملکت ایران در ده سال آینده به پای پیشرفت ممالك درجه اول مرفی جهان امروز خواهد رسید.»

این وظیفه دولت است که برای انجام این منظور مطالعات همه جانبه ای برای بهترین نوع بهره برداری و استفاده از تمام ظرفیت ماشین آلات و تهیه جنس مرغوب بوسیله دستگاههای رهبری و کادر متخصص نموده و توصیه های خود را برای ایجاد صنایع نوین به صاحبان صنایع و مردم بنماید تا دارای يك صنعت سالم و قابل رقابت با صنایع ممالك درجه اول بشویم .

خلاصه کلام ، باید صنعت و کشاورزی ایران هم آهنگ شوند ، باید در امر کشاورزی روش صحیح فنی کشت و برداشت ، مورد توجه واقع شود و نسبت به ایجاد و توسعه صنایع غذایی نیز بیشتر توجه شود .

ما باید برای صنعت خود از تجربه و کادر فنی ممالك درجه اول استفاده کنیم و بهترین راه این است که آنها را شريك خود سازیم .

درخاتمه عرایضم، این نکته را باید گوشزد نمایم که برای بهتر نمودن اقتصاد کشور ضمن اینکه دولت به امر سرمایه گذاری همه ساله و ایجاد کشاورزی مدرن و صنایع و محصولات قابل رقابت در بازارهای جهانی توجه میکند باید با کمال شدت از هر گونه تورم قیمت ها جلوگیری نماید زیرا رشد اقتصادی در کشور، تورم ایجاد میکند و این تورم بزرگترین بلا در اقتصاد يك کشور است، تورم قیمت ها باعث نابسامانی های اقتصادی و مانع سرمایه گذاری جدید میشود ، تورم يك بیماری خطرناکی است که به تمام ارکان اقتصادی کشور زیان فراوان وارد میکند .

دولت باید نخست مراقبت نماید در کشور ما که در حال توسعه است تورم ایجاد

نشود تا گرفتار مشکلاتی که نجات از آن گاهی غیر مقدور است نشود .
دولت باید برای اجرای طرح‌های تازه کشاورزی و صنعتی و تعمیم رفاه اجتماعی کلیه طبقات کشور مخصوصاً طبقه کم درآمد برنامه‌های طویل‌المدت مثلاً برنامه که تا بیست سال خط مشی کشور را در مراحل مختلفه معین میکند تهیه نماید .
البته تهیه این نوع برنامه‌ها، خوشبختانه امروز برخلاف سابق مشکل نیست زیرا امروزه جوانان ما ، در بزرگترین دانشگاه‌های ممالک مختلفه در رشته‌های مختلف تخصص پیدا کرده و بجای اینکه آنها را در پشت میزها، عاطل و باطل نگاهداریم یا شغل‌های نامتناسب به آنها واگذار کنیم یا در خارج بمانند دولت باید از وجود این متخصصین در همان رشته‌های تحصیلی آنها برای تهیه برنامه‌های طویل‌المدت نیز استفاده کند و هرگونه مخارجی که دولت برای تهیه این قبیل برنامه که راهنمای مملکت در سالهای آتی باشد بنماید بجا و لازم است و در تأمین رفاه و سلامت اقتصاد مملکت بسیار مؤثر است .

این بود مختصر عرایض من درباره کشت و صنعت ، امیدوارم که مورد قبول واقع شده باشد و با اظهار تشکر از حضار محترم به ریاض خاتمه میدهم (۱).

۱- این سخنرانی در تاریخ ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۲ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است.

انسان و طالع

دکتر محمد حسین ادیب

قبل از شروع به موضوع باید عرض کنم که اطلاعاتی را که در این سخن رانی در دسترس حضار محترم می گذارم از کتابی است با اسم: *Les Mysteres de la main* (اسرار دست) که بدبختانه چند صفحه اول این کتاب که شامل پیش گفتار و نام مصنف و تاریخ طبع است موجود نیست و از این بابت پوزش می طلبم که نمی توانم مصنف و تاریخ طبع آنرا در اختیارتان بگذارم ولی کتاب حاضر است و میتوانید به بینید و متعلق است بجناب آقای دکتر باستان۔ در قسمت اول این کتاب چند صفحه بنام الهام دارد که برایتان بیان می کنم و از اینقرار است .

اگر در شب تابستانی که آسمان بی ابر باشد در سکوت مطلق به فضای نامنتهای و آسمان آبی بنگریم روح و روان ما که دیگر از سر و صدا ناراحت نمیشود مانند عقابی که از زندان قفس بدر آید و نسیم معطر کوهستانی او را به منزلگاهش در کوهستان به پرواز در آورد این بارقه الهی که روح ما است بطرف آسمان آبی پر ستاره به پرواز در می آید و یا ساده تر بطرف منزلگاه خود روان میگردد، چه در

هنگام تولد وضع ستارگان آسمان که در سر نوشت ما مؤثر است آثار خود را باقی میگذارد و این وضع با آثار ارثی که با جسم و جان ما ترکیب میشود خمیره‌ی وجودی ما را می‌سازد. و بعد متکی میشود به کتاب مقدس و بیان میکند در کتاب Job فصل ۳۷ گفتار ۷ میگوید که :

«خداوند علائم و نشانیهای در دست انسان میگذارد که بتواند خود و آتیه اش را بشناسد».

همچنین از قول حضرت موسی (ع) میگوید که حضرت موسی (ع) فرمود:
«قانون الهی یا سر نوشت و طالع در پیشانی و دست ما نوشته شده است»
انسان زندگانی را ادامه میدهد و حاضر برای رنج کشیدن اگر خوبست یا درهم شکستن و زیان رساندن اگر بد است می‌باشد.
از اینجا منازعه آغاز میگردد برای رسیدن به عقل هادی ما برای خوب و بد هر دو یکی است و آن عبارتست از تجربه و رنج «من جرب المجرب حلت به الندامه» و نابرده رنج گنج میسر نمیشود.
ولی انسان دارای اراده است و بعقیده ارسطو انسان عاقل اثر کواکب را میتواند مهار کند.

چرا؟ چون انسان، عاقل و باهوش است که قدرت و استعداد خود و همچنین دشمن را می‌شناسد و میتواند آن قدرت را بموقع برای دفع دشمن بکار برد در صورتیکه توده مردم زندگانی را بحال خود میگذارند بگذرد نه میدانند سلاح‌ها کجا هستند و نه دشمن را می‌شناسند.

آنوقت در این مقدمه ادعا می‌کند که در این کتاب ما اکنون سلاح‌ها و دشمن‌ها را به شما نشان میدهیم.

و بعد میگوید ما خوانندگان را به سابقه Kabbale ماقبل هدایت می‌کنیم که بعکس حقه بازی موضوع علم اسرار طبیعت است که نسل بعد نسل و قرن بعد قرن بها منتقل شده است.

لغت Cabale یا Kabbale که بمعنای سابقه است اصل آن عبری است و Qabbalah می باشد که عبارتست از عقیده مخصوص بخدا و عالم و ارتباط با مافوق طبیعت و از عقاید سری است .

Doctrin Esoterique وخیلی لغت شبیه به قبل و قبلی می باشد عن غناث منتها کهنه و مغها این دانش را به هر کس نمی آموختند و بآنان که آموخته بودند اگر فاش میکردند مجازاتشان مرگ بود. از اینرو است که این انتقال از سابق به لاحق قدری تیره و تار است که ما اکنون روشن خواهیم کرد .

مجسمه های خدایان یا ارباب انواع ممالك و ملل مختلف نمایشگر موضوع بالا است در مصر Isis که رب النوع مادر و ملکه است و بعد Osiris که رب النوع ملك یا سلطان و مکمل یکدیگر بودند و مخصوصاً در هند مجسمه Adda - Nari که نشانه طبیعت و دنیا و خلقت و در واقع Isis هندیها است قابل توجه است .

Adda - Nari

ابن اداناری بشکل مجسمه زنی است ایستاده که در روی پیشانی او علامت تولید

مثل دنیا است طبق شکل (۱) Lesigne du lingham

در طرف راست بیری کنار پای او خوابیده که نشان انسان شری و نادان است و در کنار پای چپ او گاوی با پوزه بند و زانوی خمیده خوابیده که نشانه و علامت خوب یعنی تازه تعمید شده و ایمان آورده یا بقول خودمان تازه مسلمان شده یعنی Neophyte است .

ایزیس Isis بین شر و خیر یابد و خوب یا طغیان و اطاعت Le mechant et le bon Le revolte et l' obeissance ایستاده است این زن چهار دست دارد که نماینده چهار عنصر است و در هر دست علامت يك عنصر را دارد .

در طرف راست در یک دست يك شمشیر دو دم Glaive نماینده آتش در یک دست حلقه Carcan زنجیر آهنی که جانی را به تیر می بندند نماینده هوا یا باد و طوفان در طرف چپ در یک دست شاخه درخت گل دار نماینده زمین یا خاک و در



ش ۱

آداناری Adda - Nari

(ایزیس Isis هندیان)

يكديست يكظرف نماينده آب دارد .

يك چشمه شير از سر اين مجسمه Isis جاری است که از جلو چشم گاو پوزه بندزده ميگذرد وجلو پای او بزمين ميريزد و جريان پيدا می کند و تا زیر پای ببر که آنرا نمی بیند ميرود .

اين شير علامت علم است که برای اشرار جريان ندارد بايد برای ديدن آن خم شوند بپائين بنگرند و آنرا جستجو نمايند .

دوبازوی ايزيس که درطرف ببر است يکی شمشير و آتش و ديگری زنجير و هوا (يعنی طوفان) را در دست دارند يعنی شريز را بايد با آتش و آهن نگاهداشت شريز بايد بزنجير بسته باشد و طوفان بالای سرش باشد .

اين مجسمه يعنی طبيعت طرف راستش که شر و بدی است يا طرف ببر چادر و حجاب دارد يعنی بدی چیزی نبايد بداند و رحم براو نبايد کرد .

در صورتی که طرف چپ آن پرده و حجابی ندارد يعنی برای خوبی رمز و سری درکار نيست و دوبازوی چپ که در يکی ساقه گلدار و ديگری جام در دست دارد اولی علامت وفور نعمت و هوش و ذکاوت که غنچه اش در حال شکفتن است و دومی جامی که به چشمه شير نزديک کرده برای رفع عطش و تغذيه گاو است .

اين طبيعت گردن بندی دارد که طرف گاو آن از سرهای آدم تشکيل شده يعنی

هوش است که بهوش اضافه می شود و يك رشته الهی می سازد . Intelligence

و طرف راست از حلقه های آهن يعنی زنجير که برای اشرار است برای شر زنجير و حبس و بندگی بايد باشد چون ببر علامت شراست مسلح است قوی است خون و درندگی را دوست دارد در مقابل گاو که ملایم و مفيد است بايد در برابرش حفظ شود .

ببر از گوشه چشم آلامی را که بالای سرش معلق اند نگاه می کند ساکت غضبناک و متوحش است .

يك مار که سرش بطرف خوبی است دور گردن ايزيس پيچيده اين سر چشمه

زندگی، برق، مغناطیس. روشنائی و عامل بزرگ Magique است.

بعلاوه سه گلوبند دارد که علامت سه عالم یا سه دنیا است و بشکل مثلث است.

در طرف بزرگ ۹ بازوبند دارد که تعداد اسرار است *Mysteres*

در طرف کوچک ۵ بازوبند دارد که تعداد هوشها و ذکاوتها است. *Intelligences*

دومار که بیکدیگر نگاه می کنند دور بازویی که شاخه گل را دارد پیچیده اند که علامت تعادل روشنائی کوکبی و سرزندگانی است به خوبی و خیر همه چیز داده شده حتی پوست شر (یعنی بزرگ) که به کمرش در طرف خیر آویزان است.

و تمام خصائل این تصویر در یک علامت خلاصه شده و آن دست ایزیس است که شاخه گل را دارد که اشاره به فلسفه فیثاغورت می کند *Esoterisme* امر بسکوت، ازو ترسم یعنی آنچه باید پنهان باشد بعکس اگزو ترسم *Exsoterisme* یعنی آنچه مجاز است گفته شود.

در این دست سه انگشت اول باز است که درد کف بینی، معنای قوت *La Force*، توانائی *Le pouvoir* و سر نوشت فنا *La fatalite* است و دو انگشت آخر یعنی انگشت حلقه و کوچک بسته و مخفی است که علامت علم *Science* و روشنائی *Lumiere* است.

و معنی اینها این است که به نیکان و لایقان *Bons et adepts* می گوید متحد شوید تا قوت و توانائی پیدا کنید و سر نوشت را هدایت کنید ولی از عوام و اشرار و نادانان، روشنائی و علم را مخفی بدارید.

در اینجا تقسیم به *Ops* یعنی غنی و خوش حال و *inops* یعنی فقیر و غمگین پیش می آید یا با اصطلاح *mysteres Orphiques* اسرار *orphée* دیده میشود.

این علائم همه جا تکرار میشود مثلاً شعار مغها و کهنه قدیم عبارت بود از دانستن *Savoir* - جرأت کردن *Oser* خواستن *Vouloir* و ساکت شدن *Se taire*

در بین خودشان جز آنکه توسط خودشان آزموده شده بودند و شجاعت و ثباتشان با امتحانات بسیار سخت و رنج آور با ثبات رسیده بود کسی را راه نمیدادند.

باید دانست که قدما یعنی *Kabbalistes* کابالیست ها مقصودشان تسلط بر

سایرین نبود بجهت اینکه سرشان در پی نظری و بی علاقه‌گی و گذشت از مال دنیا و عشق به علم و حقیقت بود آنان ضعف بشر را می‌شناختند و اطاعت به قوانین الهی و سعادت بشر را بر حسب تمیز و قدرت خود می‌خواستند و مخصوصاً از اشار، علم و دانش را دریغ می‌داشتند بمصادق: «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا».

در کتاب اسرار دست می‌گوید ما باین موضوع وارد نمیشویم که حق بجانب آنان بوده یا نه ولی مسیحیت که تساوی برای بشر و برای همه خواست که غیر ممکن بود باز دسته بندیهای مختلف قائل شد که هر کس بر حسب لیاقتش جزو دسته‌ای قرار گرفت.

اگر علم و حقیقت را در دسترس همه گذارید آنانکه لایق هستند از آن استفاده می‌کنند و آنانکه لیاقت ندارند گمان می‌کنید چشمان بسته است و نمی‌بیند. مثال دیگر در مدرسه در کلاس درس، معلم برای همه یکسان درس می‌دهد گروهی می‌آموزند و تعلیم می‌گیرند و گروهی درک نمی‌کنند.

علم را در دسترس همه گزاردن اطاعت از امر الهی است خداوند هم خورشیدش بهمه می‌تابد و بهمه گرمی می‌دهد چنانکه می‌بینیم درجائی مفید و درجائی غیر مفید است و باران که درباره آن گفته شده:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس اقوام و ملل کهن غالباً چویان بوده اند و علماء و پیغمبران هم از بین آنان برخاسته اند بعلمت همان صفا و سکوت شب پس از خستگی و گرمای روز و توجه به آسمان صاف و پرستاره و نظم و ترتیب طلوع و غروب کواکب و اشکال منظم و ثابت آنها باعث ایجاد صفا و روحانیت خاص می‌کرده و اشخاص باهوش و ذکاوت توجهشان باین امور جلب میشد از طرف دیگر توجه بزمین لرزه و صداهای مهیب و کوههای آتش- فشان این اضطراب و وحشت را ایجاد میکرد و در روی زمین که جنازه‌های متعفن را بخاک میکردند و از دانه‌های کاشته شده گل و ریحان و میوه و غیره بعمل می‌آوردند تمام این کیفیات و با مقایسه با آنچه در زمین است که يك خانواده یا قوم یا ملت باید يك

رئیس و مدیر داشته باشد و تصور اینکه آنچه که در بالا است مانند آنچه در پائین است باید باشد ایجاد خدای بزرگ و خدایان و نیمچه خدایان، پهلوانان، مردان بزرگ و مظلومین و ظالمان را کرد.

پس گردش منظم این کواکب و ایجاد شب و روز و خوابها و بیدیها، راحتها و دشواریها عواملی را طبعاً ایجاد کرد. در بالا صفا و فشنکی و راحت عالم الهی یا ربانی و در پائین وحشت و اضطراب و ناراحتی یعنی عالم مادی و در وسط عالم اخلاقی.

Mond divin و mond moral و mond materiel

و این سه عالم یا تثلیث را بسط دادند. بطوری که گفتند دنیا از سه چیز جمادات، نباتات و حیوانات تشکیل شده تولید از سه اصل پدر و مادر و فرزند است.

در شیمی اسید (ترشی) قلیائی (نمک) و خنثی وجود دارد. در هوا اکسیژن و هیدروژن و ازت است اجسام نیز به سه شکل درمی آیند جامد مایع بخار و حتی این تثلیث را در مراتب بالا هم بردند که در رأس عقل کل و قدرت متعادل در چپ هوش و ذکاوت که باعث حرکت است و در راست عقل که مقاومت میکند.

و بالاخره کابالیست ها Les Kabbalistes مدعی هستند که اولین کتاب کارتهائی بوده است با اسم Taro که قبل از ایجاد الفبا درست شده مانند کارتهای بازی امروزه که امروز هم از این نوع کارتها که عکسهای مختلف دارد برای بازی بچه ها هست و هنوز هم با کارتهای بازی فال میگیرند و هر قوم آنها را منسوب بخود میدانند یهودیها آنها را منسوب به هنوخ Henoch یونانیها منسوب به Cadmus و مصریها منسوب به Hermes ولی آنچه در کتب مختلف ذکر شده بیشتر آنها را منسوب به هرمس میدانند که علاوه بر کتاب Taro کتابهای دیگر هم با اسم Pymandre و Asciepios و حتی میز زمرد Table d' emeraudes که در روی قطعه زمرد یا با زمرد روی میزی در معبدی این سه اصل نوشته شده: « راست است بدون دروغ و خیلی حقیقی » که اولی یعنی راست و حقیقی با تجربیات فیزیکی ثابت شده که عالم مادی است و دومی محقق است بدون خطا و دروغ از خطاهای فلسفی که پیش آمده بدست رسیده که

عالم اخلاقی است و سومی که عین حقیقت است و با تشبیه بعقاید مذهبی نماینده عالم الهی است و بعد بالاخره از نظر توحید باینجا میرسند که همه چیز یکی است منتها در دو جهت مخالف افراط و تفریط بخوب و بد میرسد مانند خلاء و وجود ظلمت و نور - نیک و بد - خیر و شر و غیره و آنوقت در تمام اینها عالم سه گانه را ایجاد میکنند میدانیم که نور خورشید مرکب از رنگهای مختلف است رنگهای طیف که همه آنها با هم نور سفید درست میکنند که همه خانمها و آقایان در فیزیک میگویند که در مدارس خوانده اند دیده اند که دایره ای که هفت رنگ طیف را دارد در موقع چرخاندن سفید میشود و اگر هیچ رنگی نباشد سیاه است آنوقت در همین رنگها میدانیم که رنگهای اصلی عبارتند از سه رنگ قرمز آبی و زرد و از ترکیب اینها رنگهای دیگر بوجود می آید، از قرمز و آبی بر حسب مقدار بنفش و نیلی از آبی و زرد رنگ سبز و از زرد و قرمز رنگ نارنجی آنوقت همین وضع را برای صدا و نتهای موزیک قائل میشوند همه میدانیم که اغلب سازها مخصوصاً سازهای قدیمی سه سیم داشته اند و بهمان اسم هم مانند سه تار یا سی تاروسی تاویاگی تار نامیده میشوند و بعضی سیمهای زیاد تقریباً باز سه دسته میشدند و هر دو سیم يك صدا میداده که صدا های اصلی دوسل و می بوده اند که سایر صدا ها از کم و زیاد آنها بدست می آمد بین دو وسل، سی و لا مانند بین رنگهای قرمز و آبی بنفش و نیلی و بین سل و می فا مانند سبز بین آبی و زرد و بین می و سل ر مانند نارنجی بین زرد و قرمز و در این تشابه میگویند چون هر دو از امواج هستند خواه نور و خواه صدا اصل یکی است زیادی و کمی امواج این ها را می سازند .

در انسان نیز سه حالت تمیز Isnctif و درك Abstractif و تحقیق Specialiste وجود دارد که بین هریک از آنها مدارج و درجاتی را انسان می تواند داشته باشد که از مرحله ای به مرحله دیگر برسد بدیهی است همه در این مراحل در يك درجه و رویف نیستند .

در جسم انسان نیز سه مرحله روان Mens و جسم کوکبی Corp sideral و جسم زمینی که بترتیب همان عالم الهی Monde Divin . و عالم درك Abstractif

و عالم تمیز Instinctif وجود دارد و جسم ماکه از ماده ساخته شده باید دوباره بماده تبدیل شود .

جسم Side ral که بین ماده و روان است شاید جان و هوش باشد که بین جسم و قلب ما رابطه باشد که سرچشمه حیوة است.

و بالاخره روح ما که الهی است و باید بعالم بالا صعود کند که آنرا باقی و دائم می دانند و جسم ماکه مادی است باید بماده تبدیل شود .

و بالاخره زندگانی جذب و دفع است مانند تنفس که شہیق و زفیر است این جذب و دفع همه جاهست در انسان در نباتات در حیوانات حتی در جامدات مانند جذرومد دریا، جاذبه سیارات و ثوابت و غیره و تأثیر همه اینها درهم در انسان هم بطور کامل هست و همانطور که ذکر شد سر نوشت در پیشانی و دست انسان نوشته شده حتی در تمام اندام ما - حتی این امر را مشمول حروف الف با کرده اند چون الف بارا به یهودیها نسبت میدهند و میگویند از سه حرف تشکیل شده و شاید مقصود تلفظ الف با باشد چون میدانیم که حروف بعضی ها بالب مانند ب و پ بعضی ها با دندان و زبان مانند دوت و بعضی ها از دهان مانند ح و خ تلفظ میشوند که با سم حروف لبی - دندانی و دهانی موسومند بعلاوه برای هر حرف شکلی و عددی قائل بودند که خود مانند رمزی بود

Esoterique

راجع بحروف و مخصوصاً اعداد نیز در غالب زبانها رمزی هست بعضی اعداد را نحس و بعضی ها را سعد میدانند چنانکه خیلی ها عدد ۱۳ را نحس میدانند و حتی ۱+۱۲ می نویسند یا وقتی شماره میکنند میگویند یازده - دوازده - زیاده (بجای سیزده) و بعد چهارده .

آقای ذبیح منصوری در ترجمه ای که از کتاب دکتر اندرسون بیران در خواندنیها کرده اند مینویسد موقعی که دکتر مأمور يك روستای كوچك كوهستانی باسم پیراك میشود استادش باو سفارش میکند و مثال میزند که اگر از يك مأمور قطار بررسی فلان ترن چه ساعت حرکت می کند بصورت نگاه میکند و میگوید یا از قصاب بررسی

فلان نوع گوشت چه قیمت دارد به لیست قیمت ها نگاه میکند و میگوید یا از فلان وکیل دعاوی موضوعی را بررسی به قانون مراجعه میکند و میگوید طبق فلان ماده یا تبصره چنین حقی پیش بینی یا مجازاتی ذکر شده ولی طبیب نمی تواند برای نوشتن نسخه به کتاب یا دفتر مراجعه کند و اگر چنین کند میگویند سواد ندارد (گرچه امروز چنین نیست و طبیب میتواند برای انواع دارو و مقادیر آن به کتاب مخصوص دواها و مقادیر آنها Codex مراجعه نماید) .

بهر حال باو میگوید در مواقع مشکل باید نسخه بدوح بنویسی دکتر از استاد میپرسد بدوح چیست؟ میگوید ۸ و ۶ و ۴ و ۲ (گرچه اروپائیا ابجد ندارند ولی حروف بدوح بحساب ابجد ۲ و ۴ و ۶ و ۸ یعنی ب - د - و - ح) و آن نسخه این است :

سولفات دوسود	۸ گرم
سولفات دومنیزی	۶ گرم
بی کر بنات دوسود	۴ گرم
نشاسته	۲ گرم

زیرا عقیده داشتند که روستائیان غالباً یبوست دارند و این دارو باعث سهولت عمل مزاج میشود و نتیجه خوب خواهد داد .

اتفاقاً نسخه ای دیگری هم هست برای کبد با سم ابد یعنی ا - ب - د یا ۱ - ۲ - ۴ باینصورت :

سولفات دوسود	۱ گرم
فسفات دوسود	۲ گرم
بیکر بنات دوسود	۴ گرم

که کبد را بکار می اندازد چون معمولاً به علت زیاده روی در شراب و چربی و شیرینی کبدها خراب میشود و این دارو بسیار مفید است .

در قدیم خیلی از اشخاص باعداد عقیده داشتند و تحت تاثیر آنها قرار می گرفتند مانند فیلون Phylon - ریموند لول Raymond - Lulle - پیک دو لا میراندول

Pic De La Mirandol - روکلن Reuchlin و حتی ابوعلی سینا و پاراسلز
Paracelse

چون اسم پاراسلز آمد بد نیست این مرد را با اسم مفصل درازش بشناسید
اسم او Philippus - Aureolus - Theophratus - von - Hohenheime است
اصلاً آلمانی و از ۱۴۹۳ تا ۱۵۲۱ زندگی کرده و در تاریخ ۱۵۲۶ میلادی که
بدانشگاه بال خوانده شد سخت برضد گالین - ابوعلی سینا و رازی که کتابهایشان
کتابهای درسی طب آن زمان بود قیام کرد و کتابهای آنان را در ملاء عام سوزاند و
گفت اینها درست نیست و طب صحیح و درست طب شیمیائی Medicine-Hermetique
است و باسم پدر طب شیمیائی معروف شد.

ذکر این نکته لازم است طب قدیم و کتابهای ابوعلی سینا و رازی بسیار دقیق
و صحیح بوده چنانکه چهارصد سال و اندی پس از آنکه کتاب ابن سینا را در ۱۵۲۶
سوزاندند برانسون Besancon در ۱۹۵۰ در کتابش که بسیار معروف است با تجربیات
و امتحانات آزمایشگاههای مجهز آنچه را که هزار سال پیش ابن سینا گفته بوده
عیناً متذکر میگردد بدون اینکه اسمی از ابن سینا برده شود که این بنده در کنفرانسی
در هزاره ابن سینا و همچنین در کنفرانسی که در ایران جوان، باسم زندگی و مزاج
شرح داده ام که اکنون در این مجال کم موقع بیان آن تفصیل نیست.

همچنین کلمه یهوه (خدا) نزد یهودیها که باز از سه حرف درست شده مقدس
است حرف اول آن (ی) yod یعنی عامل فاعل Actif که نماینده فالوس Phallus
(الت تذکیر) است و حرف دوم (ه) He یعنی عامل مفعول که نماینده Le Cteus
(آلت تأنیث) است و حرف سوم (و) Vov یعنی اتحاد آن دو عامل که Lingham
باشد و دوباره حرف (ه) یعنی ثمره و میوه این اتحاد که مقصود از کلیه آن تولد و
خلقت است.

باید دانست که در شرق اقصی گروهی هستند که آلات تناسلی را مقدس میدانند
و معابدی برای آنها دارند و در سال روز معینی شکل بزرگ آن را که در معبد است

مانند علم و کتل با دسته‌های مختلف جمعیت در شهر میگردانند و در معابد بعنوان تبرک و تبیین اندازه‌های کوچک آنرا میفروشند یا در اسبابهائی قرار میدهند که همراه دارند. چنانکه عیسوی‌ها هم صلیب را مقدس میدارند و از آن نمونه‌های بزرگ و کوچک بشکل گردن‌بند و غیره درست می‌کنند و در معابد بزرگ و کلیساها میفروشند و مقدسین همراه دارند.

خیال میکنم زیاد در مقدمات ماندم چون وقت تنگ است و ممکن است حضار خسته و کسل شوند زودتر باصل مطلب که شناسائی دست است بپردازیم.

در شناسائی دست دو قسمت داریم یکی علم شناسائی اشخاص از روی دست یا دست شناسی Chirognomonie که از روی شکل دست و انگشتان و ناخن و رنگ و نرمی و خشکی و رطوبت و صافی و گره‌دار بودن بندها و صفات و استعداد های شخص پی می‌برند و یکی کف بینی Chiromancie که از روی خطوط کف دست و برآمدگی های آن که باسم قفل موسومند به صفات و مقدرات و سرنوشت شخص پی می‌برند.

دست شناسی که از روی شکل و فرم دست و انگشتان به صفات و استعداد های اشخاص پی می‌برد علم جدید است و نسبت آنرا به آریان تین پی Arpentingny میدهند گرچه در کتابی که خود او پس از سی سال تجربه نوشته اظهار داشته:

بدون اینکه بخواهم بگویم من کاشف و مخترع این علم هستم باید بگویم بمن الهام شده است و ممکن است مانند سایر علوم مجهوله Science-Occulte که همیشه در جهان و کواکب ثبت است وجود داشته و دوباره توسط من ظاهر شده، بهر حال خود این شخص در ولایت زندگی میکرده و یکی از اعیان آن ولایت روز پذیرائی معین داشته و بیشتر بامهندسین و علمای علوم مثبتیه مانند فیزیک و شیمی سرکار داشته بعکس خاتمش که بیشتر با هنرمندان و موسیقی دانان و نویسندگان رفت و آمد داشته آریان تین پی در روزهای پذیرائی آقا و خانم هردو حاضر میشده و متوجه شده است که دست میهمانان خانم همه نازک و صاف و دست میهمانان آقا همه بلند و گرم‌دار هستند از آنجا این فکر بخاطر او رسیده که اشخاص با استعداد های

مختلف دستهای متفاوت و مختلف دارند و طبق گفته خودش از آنجا بمطالعه این امر پرداخته است .

در کتابی که در ابتدا ذکر کردم نویسنده کتاب میگوید مدت هفت سال که طبق رویه این مرد یعنی آرپان تین بی در شناسائی اشخاص از روی دست امتحان کردم هیچگاه اشتباه و خلائی ندیدم حتی ذکر میکنند که مجسمه هائی که از اشخاص بزرگ یا نمونه ای از دست های موسیقی دانان که در موزه ها موجود است همه با قواعد و اصول کلی آرپان تین بی مطابقت دارند .

درباره اینکه از این علم هم در سابق اطلاع داشته اند و مبتکر اولیه آرپان تین بی نبوده در تاریخ است که آنا کساگور Anaxagore یونانی (۴۲۸-۵۰۰ قبل از میلاد) که یکی از فلاسفه بزرگ بوده و در آتن مکتب و مدرسه ای داشته و اشخاصی مانند پریکلس Pericles و ادوری پید Euripide و آرکلائوس Archelaus و حتی سقراط از شاگردان او بوده اند از این علم اطلاع داشته .

باید دانست که این دو علم مکمل یکدیگرند یعنی دست شناسی باید با کف بینی همراه باشد تا کامل گردد .

بطور خلاصه انگشتان صاف در اشخاصی دیده میشود که زود تحت تاثیر قرار میگیرند و موضوعات مختلف مانند الهام برایشان روشن میشود و به اولین نظر قضاوت میکنند و اهل حساب و کتاب نیستند یا بعبارت ساده تر اهل هنر هستند در صورتیکه اشخاصی که انگشتان گره دار دارند اهل تفکر و نظم و حساب و کتاب و علوم مثبت مانند فیزیک - شیمی - مهندسی و غیره هستند .

دست انسان شکل خاص دارد شست در مقابل انگشتان دیگر قرار میگیرد مانند افسری که در مقابل سربازان باشد از این رو شکل شست در شناسائی اشخاص اهمیت فوق العاده دارد هر قدر شست بزرگتر و کلفت تر باشد قدرت و توانائی بیشتری را در شخص نشان میدهد بعقیده آرپان تین بی احمق ها دارای شست بسیار کوچک هستند و بچه ها تا به عقل نرسیده اند شست دستشان غالباً با انگشت های دیگر پوشیده

شده است یعنی مشتشان بسته است اشخاص مصروع قبل از حمله صرع در وحله اول شست خود را می بندند. در شهر ناپل در ایتالیا معمول و متداول است که برای رفع چشم زخم از چشمهای شور شست خود را در کف دست با انگشتان دیگر می پوشانند تا چشم بدو شور را از خود دور کنند La - Fellatura باین ترتیب که دوا انگشت وسط از چهار انگشت روی شست باین می آیند یکی انگشت حلقه با اسم آپولون Apolon که علامت علم است و همه چیز را جذب میکند و یکی انگشت میانه با اسم زحل Saturne که علامت شومی Fatalite و حاضر بجذب تمام بدیها است و در صورتیکه دوا انگشت اشاره و کوچک باز هستند رو به بالا اولی با اسم مشتری Jupiter علامت تسلط و قدرت که بدی هارا می راند و دومی با اسم عطارد Mercure که چون تیر بدیها را دور میکند .

هر يك از رب النوع ها علامتی داشته اند عطارد هم علامتی با اسم کادوسه Caducee داشته است که عبارت بوده از جوی از غار گیلان یا زیتون که در بالای آن دو بال و در پائین آن دو مار دور هم پیچیده بود علامت صلح و تجارت بالها علامت عمل و پرواز و مارها علامت احتیاط و تزویر . ش ۲

شست دارای سه بند است .

بند اول که ناخن در آن قرار دارد نماینده اراده Volonte است که کابالیهستها آنرا مانند عالم الهی Monde - Divin میدانند که الهامات از آنجا گرفته میشود و بطرف بالا دست مخصوصاً در موقع دعا مانند اولین بند سایر انگشتان .

بند دوم نماینده منطق Logique است یعنی درك وقضاوت که کابالیهستها عالم درك و تصور Monde - Abstractif میدانند .

بند سوم که در واقع ریشه شست است و کف شناسان برآمدگی آنرا در کف دست با اسم کوه یا قله زهره Mont - de - Venus می نامند و نماینده عالم مادی Monde - Materiel کابالیهستها است (بیشتر مقصودشان امور جنسی است)

بند اول که علامت اراده است و از عالم بالا الهام میگیرد اگر بزرگ و بلند



ش ۲

کادوسه Caducee

علامت مخصوص ستاره عطارد

باشد علامت اراده قوی و اگر کوتاه باشد اراده ضعیف مییاشد .

بند دوم که علامت منطق است استدلال روشن بینی و تفکر را می رساند بلند

باشد منطق قوی و کوتاه باشد منطق ضعیف .

بند سوم یاریشه شست که درکف دست جای مهمی را اشغال کرده اگر بزرگ

* و برآمده باشد علامت عشق قوی و اگر كوچك و لاغر باشد علامت عشق ضعیف و بی تفاوتی است .

نکته دیگر اینکه هر يك از این بندها و علائم در صورت شدت و ضعف زیاد جنبه افراط و تفریط پیدا میکنند مثلاً شدت در بند اول در شخص ظالم و دیکتانور و ضعف فوق العاده بند اول در شخص بیعرضه و ضعیف دیده میشود بعلاوه ترکیبات بندها با یکدیگر نیز دارای اهمیت است :

مثلاً اگر بند اول و دوم هر دو بزرگ باشند اراده قوی و منطق درست شخص را فوق العاده میکند بعکس اگر بند اول و دوم هر دو كوچك باشند اراده ضعیف و منطق نادرست شخص را مهمل میسازد یا بند اول كوچك ولی بند دوم بزرگ باشد این شخص اراده در کار ندارد یعنی هر کار را درست شروع میکند چون منطقش قوی است ولی رها میکند چون اراده ندارد چنین شخص مشاور خوبی خواهد بود چون مطالب را با منطق و دلیل صحیح می بیند صحبت بیشتر در این باره باعث طول کلام خواهد شد و ما را از ذکر سایر قسمتها باز میدارد . ش ۳

در سایر انگشتها نیز چنین است مثلاً در بند اول که ناخن قرار دارد شکل ناخن ها ممکن است متفاوت باشند .

۱ - ناخن بیضی و کشیده علامت مذهب - خدا پرستی - شعر و اختراع

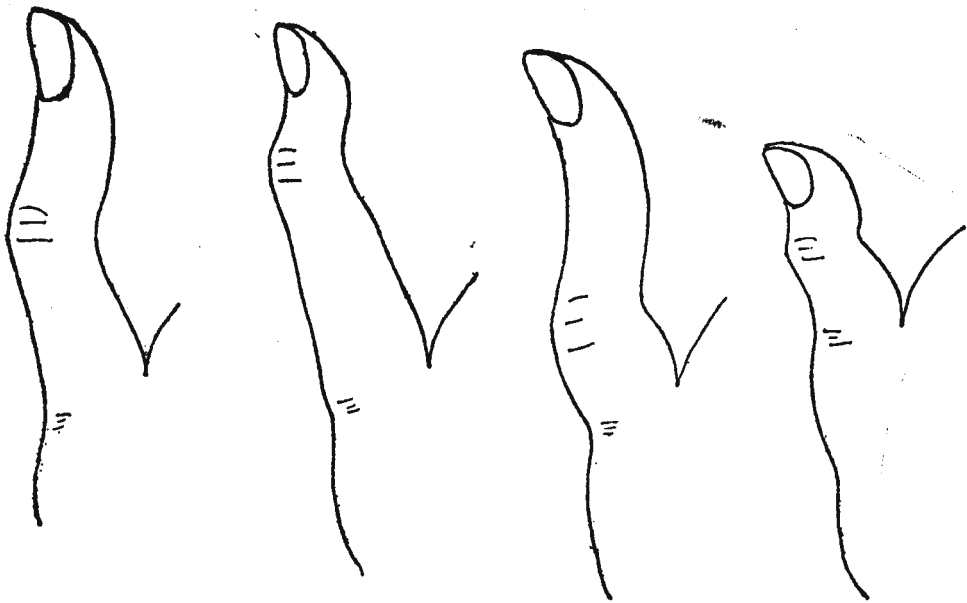
Pointue

۲ - ناخن مربع علامت نظم و ترتیب و فکر و استدلال و اطاعت Carree

۳ - ناخن بیلچه ای علامت احتیاج به حرکت و عمل و زندگانی مثبت و نفع مادی

Spatulee - ش ۴

در دستهای گره دار گره ها در فواصل بندها قرار دارند مثلاً بین بند اول که ناخن در آنست و بند دوم که زیر آن قرار دارد گره یا مفصلی است با اسم گره فیلسوفی Noeud- Philosophique که حد فاصل بین عالم الهی (بند اول) Monde-Divin و عالم اخلاقی (بند دوم) Monde - Moral است که بند اول الهامات را میگیرد و در

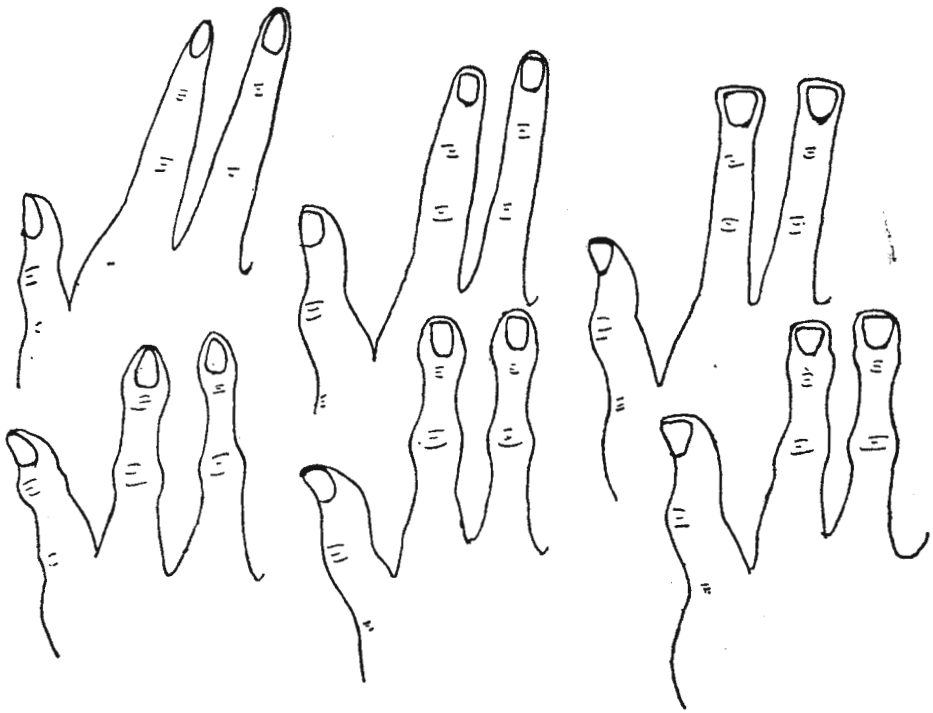


ش ۳

اشکال مختلف بند های شست دست

اول بند دوم تفتیش میشود شخصی که این گره را دارد دوست دارد افکار و الهامی که باو میرسد بازرسی کند امتحان نماید همچنین افکار سایرین را و دنبال استدلال میگردد و هیچ چیز را بدون دلیل قبول نمیکند.

فاصله بین بند دوم و سوم مفصل یا گره مادی است **Noeud - Matériel** یعنی در اینجا نزاع بین مادیات و قوانین و استدلال است چون شخص مادی فقط نظر به مادیات دارد و خیلی دربند قوانین و مقررات نیست خلاصه ترکیبات این گره ها نیز بحث مفصل دارد که میگفدیم.



ش ۲

اشکال مختلف انگشتان و ناخن‌ها

بالاخره انگشتان بلند یا کوتاه دستهای گوشت آلود یا لاغر و دستهای گرم یا سرد - پر خون یا رنگ پریده - استخوانی یا عضلانی هر يك نماینده موضوعی برای شناسائی اشخاص است بد نیست در اینجا اشاره ای باشخاصی که مزاج های مختلف از نظر طبی دارند بشود .

اشخاص را در طب قدیم و جدید از نظر مزاج به صغراوی - لنفاوی - دمووی و عصبی یا سوداوی تقسیم میکرده‌اند .

صفر اوپها پوست بدنشان گرم و خشك برنگ زرد زيتونی و نسوجشان سفت و سخت ولاغر است .

لنفاوپها چربی زياد دارند پوستشان سفيد با سرخ كمرنگ نسوجشان سرد و نرم و عضلاتشان شل است ،

دموپها دارای پوست سرخ و گرم مخاطها قرمز و نبض پر هستند.

سوداوپها بنا بر اينكه ضعيف يا قوی باشند فرق میکنند .

سوداوپهای ضعيف Hyposthenique رنگ پريده كم حرکت خاموش هستند.

سوداوپهای قوی Hypersthenique دارای حرکات سریع و شديد العمل میباشد

صفات ديگري نیز برای اين چهار دسته ذکر کرده اند كه خارج از موضوع

سخنرانی امشب است فقط برای نشان دادن شكل و وضع دست در اشخاص مختلف

بود كه اين مختصر ذكر شد .

باتوجه بنكات مذکور دستها را بدست ساده - دست شاعر - دست صانع -

دست شهوتی - دست عالم بنا بر اشكال و تركيبات مختلف تقسيم کرده اند (ش ۴)

اکنون درباره كف بينی صحبت کنیم .

بايد دانست كه دست اهميت فوق العاده دارد و خیلی علائم با دست است پنجه

دست در كارها و امور مختلف دستهای متصل بهم علامت اتحاد و اتفاق اقسام سلامها

در ملل مختلف مانند سلام نظامی سلام فاشیستی سلام هیتلری علامتهای تعظیم و

تكریم و تسليم و غصب و امر و نهی و فرمان همه بادست و با شكل مختلف صورت میگیرد

حتی دعا و الهام كه دستها را بطرف بالا می بریم بعقیده دست شناسان و كف بینان

الهامات آسمانی از سر انگشتان ما وارد میشود و چون متذكر شدیم كه ستارگان

آسمانی در موقع تولد ما با سوابق ارثی شالوده ما را میسازند در ما موثرند .

هر يك از ستارگان در دست جاومكانی دارند كه باسم قله یا كوه معروف هستند.

در كف دست در زیر هر يك از انگشتان قله يك ستاره است :

زیر انگشت اشاره قله مشتری كه بزرگترین سیاره یا ستاره منظومه شمسی

در آسمان است مشتری خدای خدایان و فرمانروا در آسمان است و این قله زیر انگشتی قرار گرفته که با آن امر میکنیم می ترسانیم نشان میدهیم صفات مربوط بآن مذهب - شرافت عشق و شرف است .

زیرا انگشت وسط قله زحل در کف دست است که علامت غم و اندوه است این ستاره پادشاه شکست خورده آسمان است صفات مربوط بآن احتیاط - عقل - گاهی خنده - گاهی غصه و گریه است .

زیر انگشت حلقه قله خورشید یا آپولون است انگشتی که در آن حلقه طلا است و آپولون که خدای خوبی - نجات و هنر است همین صفات هم برای این قله است ذوق هنری - ادبی - موسیقی - افتخار - هوش - نبوغ - ثروت اشتها و غیره . زیر انگشت کوچک قله عطارد است قاصد بین خدایان و بنا بر این رابطه انمان با آسمان یا عالم بالا و علامت آن کادوسه را که ذکر کردیم (ش ۲) دائماً مانند تیر پیغام آورد و پیغام بر از آسمان بزمین و از زمین بآسمان است صفات آن علم و هوش - تجارت - سرمایه - افتخار - اختراع و چون عطارد خدای دزدان هم هست دزدی - حقه بازی - تزویر نیز از صفات آن است .

کف دست دو قسمت عمده دارد و در واقع از دو قله مهم ساخته شده است یکی قله زهره در زیر شست یعنی در واقع بند سوم شست که مربوط بعشق است و یکی قسمت مقابل آن بین مچ و زیر انگشت کوچک قله ماه که علامت نجابت - تقوی - تصور - سکوت و انزواست بالای قله ماه و در زیر قله عطارد قله مریخ رب النوع جنگ است که علامت شجاعت - خونسردی - افتخار - تحمل - مقاومت میباشد . در کف دست یعنی وسط دشت مریخ است یعنی میدان زندگی يك طرف آن قله زهره یعنی عشق يك طرف قله مریخ یعنی جنگ پس محل نزاع و بقا یعنی اصل زندگانی است .

از ستارگان دیگر مانند اورانوس - نپتون و غیره اسمی در کار نیست دست شناسان و کف بینان را عقیده آنست که آنها یا خیلی دورند یا خیلی کوچک که نمی -

توانند اثری در انسان داشته باشند و اگر ماه که بسیار کوچک است اثری دارد علنش نزدیکی آنست چنانکه میدانیم اثر ماه در جذر و مد دریا و اثر بدر و محاق در دیوانگان بر همه محقق است .

علاوه بر قفل خطوطی نیز در کف دست هست که آنها نیز مهم و بهترین وسیله شناسائی اشخاص است که در انگشت نگاری با فرمولها میتوان اشخاص را شناخت بطوری که میتوان گفت در دنیا دو نفر پیدا نمیشوند که اثر انگشتانشان يك شکل باشد . که خود بحثی جدا گانه دارد .

از خطوط کف دست سه خط مهم تر از همه هستند .

اول خط قلب *Ligne - de - Coeur* که از زیر انگشت اشاره یا انگشت وسط شروع شده سر تا سر کف دست را عبور می کند و در زیر انگشت کوچک بطرف پشت دست میرو .

دوم خط سر *Ligne - de - Tete* که بین انگشت اشاره و شست شروع میشود و از کف دست بطرف مقابل میرو .

سوم خط زندگانی *Ligne - de - Vie* که باز از همان محل خط سر شروع میشود و دور قله زهره مانند رودی که پای کوهی جاری باشد میگردد و بطرف میچ دست می آید .

بطور کلی مانند قله ها که اگر برجسته و واضح بودند علامت افراط در صفات و اگر ضعیف و گود بودند علامت ضعف یا فقدان صفات بود خطوط هم اگر کامل و عمیق و واضح باشند علامت خوب و هر گاه نازک - کم عمق یا مقطع و پاره باشند دلیل بر ضعف و بدی و اگر بعضی از این خطوط مضاعف باشند علامت بسیار خوب است . خیلی را عقیده بر آنست که اگر یکی از قفل با خطوط خیلی قوی و واضح و خوب باشند سایر خطوط و قفل هم باعث تقویت آن میشوند .

بالاخره علائم دیگری هم هست مانند نقطه - ستاره - صلیب - ضرب در - حلقه مربع شکل - زنجیری - خطوط متقاطع که اگر در طول خطوط یا در یکی از قفل

باشند علامت تغییرات خاص است مثلاً ستاره علامت خوب و درخشندگی - صلیب
 علامت مرك - مربع علامت قدرت - شبکه علامت مانع - زنجیر علامت مخالفت -
 نقطه علامت ضرب و جرح و علائم دیگری که مجال ذکر آنها نیست .
 خطوط دیگر دست عبارتند از خط زحل که ازدشت مریخ (کف دست) یا از
 خط زندگی یا از قله ماه یا از میچ دست شروع شده به قله زحل یا ریشه انگشت وسط
 میرسد که برای هر نوع آن تعبیری خاص است .

دیگر خط کبد که از میچ دست نزدیک خط زندگی شروع شده مستقیماً بطرف
 قله عطارد میرود گاهی هم شروع آن ازدشت مریخ یا خط زندگی است که باز بر حسب
 شکل و وضع آن تعبیرات مختلف اخلاقی و مرضی دارد .

یکی دیگر از خطوط فرعی خط خورشید است که از خط زندگی یا قله ماه بطرف
 انگشت حلقه میرود که علامت افتخار - اشتها - ثروت - عشق و هنر است با تعبیرات
 خاص آن .

این خطوط اگر ابتدا و انتهای آنها انشعاباتی داشته باشند بر حسب عده
 انشعابات و بطرفی که میروند تعبیرات مخصوص دارند .

یکی دیگر از علائم مهم مثلث است که تمام کف دست را می پوشاند این مثلث
 بین سه خط زندگانی - سرو کبیدی قرار دارد که همان میدان یا دشت مریخ باشد این
 مثلث دارای سه زاویه است :

۱- زاویه بین انگشت ابهام و سیاه از تقاطع دو خط سرد زندگی با سم زاویه
 بالا یا عالی زاویه ایست واضح غالباً حاده علامت وضع خوب - ظرافت - هوش و
 نجابت در صورتی که منفرجه باشد علامت کندی ذهن است .

۲- زاویه راست که بین خط زندگانی و خط کبیدی قرار دارد رأس آن در روی
 عمودی است که از زیر انگشت وسط یعنی زحل فرود آید که بمناسبت زحل علامت
 خست و مزاج ناسالم است در صورتیکه خیلی حاده باشد و بالعکس اگر واضح و روشن
 باشد علامت سلامت است .

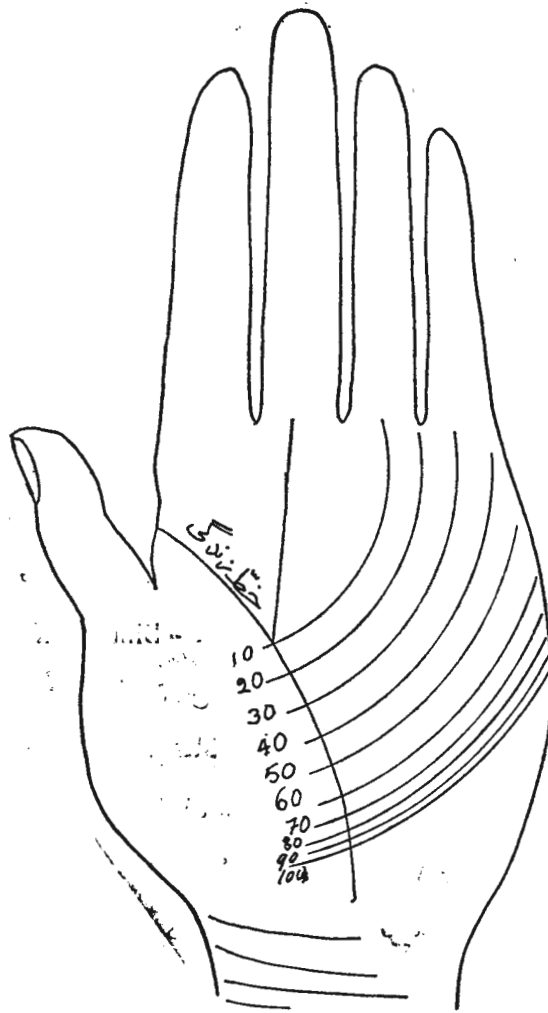
۳- زاویه چپ که از خط کبدی و اشتهای خط سر تشکیل شده رأس آن غالباً در بالای قله ماه وزیر قله مریخ است که وقتی واضح باشد علامت هوش و سلامت و قلب خوب است و اگر خیلی حاده باشد علامت شیطننت و اگر منفرجه باشد علامت کند ذهنی و عدم ثبات است .

یکی دیگر از خطوط حلقه زهره است که بصورت نیم دایره از بین انگشت سیابه و وسطی میرود بین انگشت حلقه و کوچک در واقع زحل و خورشید یعنی انگشت وسطی و حلقه را محاصره میکنند که تعبیرات بسیار کف شناسان برای این خط دارند .

در دست قسمتی هم باسم چهار ضلعی داریم که بنام مین هم نامیده میشود که بین خط قلب و خط سر قرار گرفته وسط آن کم عرض تر و طرف شست آن عریض تر و طرف انگشت کوچک یا کوچک دست خیلی عریض است که آن نیز تعبیرات خاص دارد که مجال ذکر آن نیست .

بالاخره در مچ دست خطوطی باسم رسترنت *Restreinte* یا راست *Rascette* وجود دارد که مانند بازوبند است معمولاً چند خط است موازی یکدیگر و هر یک علامت سی سال عمر و سه خط واضح آن علامت ۹۰ یا صد سال عمر است بعلاوه توضیحات دیگر که وقت اجازه نمی دهد. (ش ۵)

بدنیست بدانیم که خط زندگانی را به تقسیمات ده گانه برای سالهای زندگی تقسیم کرده اند باین ترتیب که ده سال اول زندگی که انسان معصوم برای نمو پر تحرك است قسمتی بیشتری از خط زندگانی را شامل میشود بعد بطور متعادل پیش میرود و در آخر کمتر میشود تقسیم این خط زندگی از این قرار است که اگر دایره ای که مرکز آن قله مشتری زیر انگشت اشاره و شعاع آن فاصله این نقطه تا زیر انگشت حلقه باشد رسم کنیم محل تقاطعش تا خط زندگی ده سال اول زندگی را نشان میدهد که از ابتدای خط زندگی بین شست و انگشت اشاره شروع میشود و باین نقطه ختم میشود بعلاوه این نقطه در محل تقاطع خط زندگی با خطی است که مستقیم از زیر



• ش

تقسیمات خط زندگی در کف دست

انگشت وسط بطرف میچ فرود آمد برای ده سالهای بعد از همان مرکز بالا دائره-
هائی بشعاع فاصله مرکز تا این انگشت حلقه وانگشت كوچك بعد از وسط انگشت

کوچک بعد تا کنار انگشت کوچک که این خطوط دایره‌ای همه فاصله شان مساوی خواهد بود تا چهل سالگی ده سال ده سال پیش می‌رویم و همین فاصله را تا خط ششم که شصت سالگی است ادامه می‌دهیم و چون از شصت سالگی بی‌عد قوا تحلیل می‌روند فواصل دوائر کمتر می‌شود و برای سالهای ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ سالگی هر دایره يك ثلث از فاصله دایره قبلی کمتر می‌گردد تا صد سالگی. (ش ۵)

نکته دیگری که در آخر می‌خواهم ذکر کنم عبارتست از بازی اعداد در دست ابتدا ذکر کردیم که تثلیث در کف بینی دارای اهمیت است در بندهای انگشت عالم الهی - بندها که بطرف آسمان و بالا است و الهام می‌گیرد بند سوم بطرف پائین و کف دست عالم مادی و بند وسط هوش و علم و ذکاوت.

در کف دست بالای خط قلب قسمت الهی پائین خط سر قسمت مادی و بین این دو خط عالم نجومی Sideral یا هوش Intelligence همچنین در مثلث کف دست نماینده Chocmah - Binah - Kether (ش ۶)

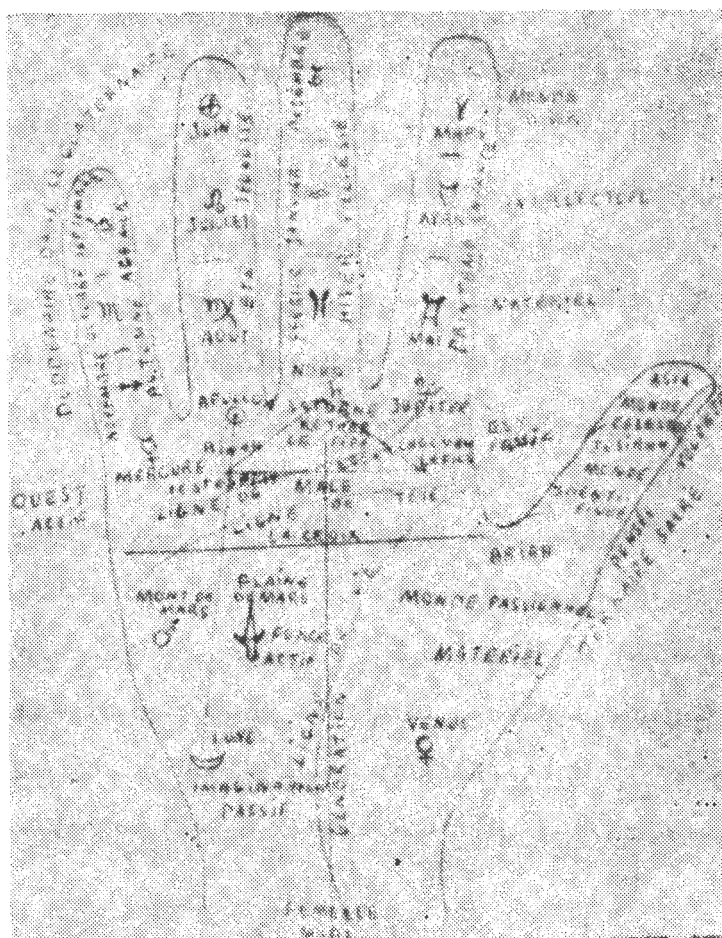
عدد ۴ نیز از اعداد مقدس است چنانکه خطی که از وسط انگشت میانه مستقیم بطرف میچ می‌آید با خط سر تقاطع می‌کند قسمت بالای آن شمال یا مذکر قسمت پائین آن جنوب یا مؤنث طرف شست مشرق یعنی لازم Passif و طرف انگشت کوچک مغرب یعنی متعدی Actif همچنین عدد ۱۲ چهار انگشت هر يك سه بند دارد مجموعاً ۱۲ بند می‌شود مانند فصول سال هر يك نماینده يك فصل می‌باشند.

انگشت اشاره بهار و بندها از بالا بیائین: فروردین - اردی بهشت - خرداد - یا حمل - ثور - جوزا (مارس - آوریل - مه) علامت طفولیت.

انگشت حلقه تا بستان بترتیب بندها از بالا بیائین: تیر - مرداد - شهریور یا سرطان - اسد - سنبله (ژوئن - ژوئیه - اوت) علامت جوانی.

انگشت کوچک پائین بندها بترتیب از بالا بیائین: مهر - آبان - آذر یا میزان - عقرب - قوس (سپتامبر - اکتبر - نوامبر) علامت سن کامل.

انگشت وسط زمستان بندها بترتیب از بالا بیائین دی - بهمن - اسفند یا



مش ۶

خطوط و قله‌های کف دست باعلامات مخصوص خورشید و ماه و ستاره‌ها
علامات روی بند انگشتان مخصوص دوازده برج منطقه البروج است

جدی - دلو - حوت (دسامبر - ژانویه - فوریه) علامت کھوات و پیری . (ش ۶)
اروپائیها خواسته اند در این انگشت که ماه اول سال ژانویه و ماه آخر سال
دسامبر قرار دارد تعبیر و تطبیق با زندگی با زندگانی دهند متذکر شده اند که چون اول زندگی

و آخر آن هردو بخطر و مرگ نزديك است در اين انگشت جمع شده اند زيرا ستاره زحل كه شوم است قله اش در زير اين انگشت قرار دارد ولى اين موضوع خيلى درست بنظر نمى آيد زيرا سال فرنگى ها مانند ما از اول بهار شروع ميشده و در تغييراتى كه پاپ گوكوار وسايرين دادند اول سال را به ژانويه برگردانند .

ملاحظه ميشود عدد دوازده خيلى جاها بحساب مى آيد منطقه البروج دوازده قسمت است برجهائى دوازده گانه، سال ۱۲ ماه است هريك از شبانه روز ۱۲ ساعت هستند حتى حواريون را ۱۲ نفر ميدانند - امامان را ۱۲ نفر ميدانيم ،

اعداد ۹ و ۵ هم مقدس اند در مجسمه آداناري ديديم ۹ بازوبند طرف راست يا بيس علامت اسرار ۹ گانه و ۵ بازوبند طرف چپ يا گاو علامت هوشهائى پنجگانه .

درخامه براى اينكه بدانيد با تراكيبات اين قتل و اين خطوط و اين علامات چه تراكيبات و تغييرات ممكن است كرد خواهش ميكنم بشماره هاى ۴۵۴ - ۸ ديماء ۱۳۵۲ و ۴۵۵ - ۱۵ ديماء ۱۳۵۲ «زن روز» مراجعه كنيد تا تفسيراتى كه از اشكال و خطوط دست از قول دست شناسان و كف بينان ذكر كرده است ملاحظه فرمائيد كه خلاصه آن اينست كه امروزه دوباره كف بينى رواج پيدا كرده و اشخاصى مانند چيرو Cheiro در انگلستان كتابهاى مفصلى در اين باره نوشته يا كف بين ايتاليائى ۵۴ شكل كف دست را توضيح داده و دست شناسى شكل «هفت دست» را كشيده و صفات و مشخصات هريك را بيان كرده است .

اجازه بفرمائيد در پايان سخن بمرض حضار محترم برسانم كه با اين موضوعات بعضى ها عقيده دارند و بعضى ها عقيده ندارند شعر هائى هم درباره هردو نظر گفته شده غزل معروف حافظ :

زلف آشفته و خوى كرده و خندان لب و هست كه كلنل وزيرى آنرا
باركستر گزارده و بسيار قشنگ است ميرسد با اينجا كه ميگويد :

آنچه او ريخت به پيمانه ما نوشيديم
اگر از خمر بهشت است و اگر باده مست

يعنى سر نوشت ما هر چه بوده، بوده است .

درمقابل هم داریم که میگوید :

کوکبان فلکی را اثری در ما نیست

حذر از گردش چشم سیاهی باید کرد

اکنون خود دایید گروهی این و گروهی آن پسندند.

بعضی نشسته دافند بعضی شکسته خوانند

چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را

سخن من بیایان رسید و باید این میز خطابه را ترك كنم ولی میدانیم بمحض
بائین آمدن از این مکان عده ای از خانمها و آقایان دستشان دراز و بطرف بنده می آیند
که بگو به بینم عمر من چند سال خواهد بود چه استعدادی دارم چند اولاد پیدا
می کنم و غیره ولی قبل از این کار من چند بیت شعر گفته ام که برای همه می خواهم
بخوانم و از آنجا که شاعر نیستم ممکن است قرص و محکم نباشند و بالعکس سست
باشند لذا قبلا معذرت می خواهم .

اگر اشعار من بینی که سست است مرا معذور دان مطلب درست است
اکنون آن اشعار :

نخست این نکته را باید بدانی
تمام گفته هایم بود اقوال
ز آینده بود آگاه ، الله
بیا و از سر من دست بردار
مرا آسوده دار از قیل و از قال
بیا کن با همانها جار و جنجال
در اینجا شاهد بسیار دارم
نشاید بیش از این اینجا بمانم
خدا باشد شماها را نگهدار (۱)

اگر خواهی کنی از من سئوالی
نه کف بینم نه طالع بین نه رمال
ز بگذشته ندانم بنده و الله
چو اکنون بنده گشتم مثل سرکار
بر و منزل نوشنگول و خوش احوال
بکن پرش ز کف بین و ز رمال
بجان جملگی من کار دارم
من امشب نزد شخصی میهمانم
مرخص میشوم از نزد حضار

۱- این سخنرانی در تاریخ هفتم اسفندماه ۱۳۵۲ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است.

دیداری از استرالیا و زلاند نو

(قاره و جزائر کم شناخته شده)

از : دکتر پرویز کاظمی

برای شرکت در کنفرانس حقوقی در اسفندماه سال ۱۳۵۱ سفری با استرالیا و زلاندنو نصیب شد که ره آورد آنرا در خلاصه اطلاعات که در این سرزمین ها کسب کرده و شگفتی ها که دیده ام بدوستان ایران جوان تقدیم می دارم .

مختصری جغرافی - استرالیا جزیره وسیعی است که بزرگترین جزیره و کوچکترین قاره دنیای ما است که در جنوب شرقی قاره آسیا و در مرکز اقیانوسیه قرار گرفته و یکی از غنی ترین کشورها از حیث دارا بودن منابع طبیعی و در اغلب نقاط از خوش آب و هوای دنیای اماکن دنیای خاکی ماست .

جزیره مزبور که در طول جغرافیائی ۹/۱۱۳ درجه و ۳۹/۱۵۳ و در عرض جغرافیائی ۴۱/۱۰ درجه و ۳۹/۴۳ درجه قرار گرفته و جمعاً ۷،۷۴۰،۰۰۰ کیلومتر

مربع مساحت دارد که در واقع قریب $4/7$ برابر ایران و معادل مساحت کشور ایالات متحده منهای آلاسکا و هاوایی بوده و ۲۵ برابر جزایر بریتانیای کبیر و ایرلند و دو برابر هندوستان و پاکستان جمعاً می باشد. استرالیا از طرف مغرب محدود باقیانوس هند و از طرف مشرق بدریای مرجان و دریای تاسمانی که در جنوب اقیانوس آرام قرار گرفته محدود است و قریب صدی چهل خاک آن در شمال مدار جدی قرار گرفته است.

Victoria, New South Wales, South Australia, Queensland,
Western Australia Northern Territories, Tasmania

استرالیا به شش ایالت که عبارتند از استرالیای غربی - کوئینزلند - استرالیای جنوبی - سوئولس جدید - ویکتوریا و همچنین جزایر تاسمانی و ایالت شمالی و منطقه پایتخت اتحادیه یعنی کانبرا «Canberra» قسمت شده است. کرانه های دریای آن قریب ۲۰,۰۵۳ کیلومتر و در واقع فاصله بین سیدنی و لندن از راه سوئز میباشد و دارای سواحل کم دندان است که کشتی رانی را تسهیل می کند. بیش از $\frac{3}{4}$ زمین های استرالیا فلات صافی است که در حدود ۳۳۰ متر بلندی دارد ولی کوه های مرتفعی در قسمت استرالیای غربی است که ارتفاع آن به ۱۴۰۰ متر می رسد و همچنین در قسمت شمال قله مکدونل رنج Modonell Range قریب ۱۷۰۰ متر و در جنوب قله وودروف Woodroffe ۱۶۰۰ متر ارتفاع دارد.

استرالیا یکی از خشکترین قاره های دنیاست و در بعضی نقاط آن، باران بی اندازه کم و رودخانه ها بی آب هستند و تقریباً در صدی هفتاد خاک استرالیا حد متوسط باران سالانه از ۲۰ اینچ هم کمتر است.

سیدنی Sydney که بزرگترین شهر استرالیا است ۱۶,۸۰۰ کیلومتر هوایی از لندن و ۴,۱۰۰ کیلومتر با خط آهن از پرت Perth که در مغرب استرالیا قرار گرفته فاصله دارد.

طول کرانه های دریایی - خاک اصلی استرالیا بضمیمه جزیره تاسمانیا معادل

۲۰،۰۵۳ کیلومتر است. بطور کلی هوای استرالیا با مقایسه با کشورهای دیگر که در همان سطح قرار گرفته اند ملایم بوده و در کمتر قسمتی برف می بارد و بطور کلی می توان گفت که باستثنای کرانه های دریا در قسمت شرق و شمال قاره نیمه خشکی است و در قسمت عمده استرالیای غربی و جنوبی، صحرای بی آب و علفی دیده میشود و در اغلب روز های سال قسمت عمده خاک استرالیا آفتابی است ولی حد متوسط درجه حرارت در بیشتر شهر ها از ۲۰ درجه سانتیگراد تجاوز نمی کند و هوای ملایم و مطبوعی دارد. در زمین استرالیا گل های وحشی بیشمار و زیبایی و همچنین درخت های اکالیبتوس Eucalyptus با ۵۰۰ نوع مختلف و درخت اقاویا و امثال آن می روید و مخصوصاً چوب یک نوع درخت اکالیبتوس بسیار سخت بوده و درخت آهن بجای ریل بکار برده میشود. حیوانات زیادی شامل ۲۳۰ نوع پستاندار و انواع مختلف سوسمار و گرو کدیل و سوسمار دریائی و لاک پشت دریائی و ۷۰۰ نوع پرنده یافت می شود. مخصوصاً کانگورو Kangaroo که شباهت بخرگوش داشته و بچه های خود را در کیسه ای در زیر شکم می پروراند و نوع دیگر آن بنام کوالا Koala مخصوص باسترالیاست. انواع پرنده ها با پر های رنگارنگ زینت بخش جنگل ها و خانه های شخصی می باشند و بعضی از آنها نیز مانند طوطی سخن گفتن یاد می گیرند.

جمعیت استرالیا در حدود ۱۴ میلیون نفر بوده که صدی شصت آن در شهر ها زندگی میکنند. برای توسعه این کشور احتیاج بکارگر و کارشناس فنی و مانند آن زیاد است و دولت استرالیا مهاجرت بآن کشور را تشویق می کند و هر سال عده زیادی از اروپایی ها بدن کشور مهاجرت می کنند و حتی ایرانی ها هم با تعداد کم که بیشتر آنها ارمنی و آسوری هستند از جمله مهاجرین باسترالیای می باشند. از ۱۴ میلیون جمعیت استرالیا بیش از ۴/۵ میلیون آن در ایالت نیوسوئ ولس - ۳/۵ میلیون در ایالت ویکتوریا - ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر در کوینسلند - ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر در استرالیای جنوبی - ۱ میلیون نفر در استرالیای غربی و ۴۰۰ هزار نفر در جزیره تاسمانی سکونت دارند.

مختصری تاریخ - در سالهای قبل از قرن ۱۷ میلادی عقیده جغرافی دانان بر این بود که قاره بزرگی در جنوب کره زمین وجود دارد که ناشناخته است ولی فقط در سنه ۱۶۰۶ میلادی بود که اولین کشتی هلندی بساحل استرالیا رسید .

در سال ۱۷۷۰ جیمز کوک James Cook انگلیسی بساحل شرقی استرالیا رسید و آنجا را بنام کشور بریتانیا تصرف کرد و نام استرالیا که بمعنای کشور جنوبی است بر آن نهاد ولی تصرف استرالیا برای تشکیل مستعمره در سال ۱۷۸۸ واقع شد و در آن سال کاپیتان آرتور فیلیپ با ۱۰۳۰ نفر سرباز، ملاح و محکومین جزایی بسیدنی وارد شد و این واقعه که در ۲۶ ژانویه همان سال (۱۷۸۸) اتفاق افتاد، هر سال با مراسم خاصی یاد می شود و بنام روز استرالیا تعطیل عمومی است و چون در همان سال فرستادن محکومین بآمریکا دیگر اجازه داده نمی شد در آن سال ۱۷۲۶ که آخرین سال بود محکوم جزایی را با استرالیا فرستادند ولی بتدریج فرستادن محکومین با استرالیا در اواسط قرن نوزدهم موقوف گردید. کاپیتان فیلیپ بتدریج شروع بکشف نقاط مختلف آن قاره و ایجاد مزارع کشاورزی نمود و بتدریج کاشفین دیگری بآن خاک هجوم آوردند و تقریباً اغلب کشورهای اروپایی و حتی آمریکا با استرالیا مهاجر فرستادند. قاره استرالیا در طی زمان بشش کلنی انگلیسی تقسیم شد و امروز هم با آنکه در سال ۱۹۰۱ اتحادیه ای بین ایالات برقرار شده است دولت بریتانیای کبیر در هر یک از ایالات شش گانه نماینده خاصی بنام فرماندار و در ظاهر یک فرماندار کل که تابع دولت بریتانیای کبیر است دارد .

پایتخت استرالیا شهر «کانبرا» است که منطقه معتدلی شناخته می شود و در قسمت جنوب شرقی این جزیره بزرگ قرار گرفته و شهر سبز و خرم و زیبایی است و مرکز حکومت فدرال می باشد و از طرف دولت بریتانیا یک فرماندار کل که اختیار تمدید و انحلال پارلمان و تعیین وزراء و رئیس قوای لشکری و همچنین تعیین قضات را بامشورت با وزراء و شورای اجرائی دارد در آن شهر مستقر است .

پارلمان استرالیا مرکب از نمایندگان مجلس عوام و سنا تورها می باشد و در

هر يك از ایالات اختیار قانونگزاری با پارلمان می باشد ولی پارلمان فدرال نیز برای امور کشور در مسائل مربوط به فدراسیون (اتحادیه ایالات) وجود دارد. نمایندگان مجلس عوام برای ۳ سال و سناتورها برای ۶ سال انتخاب می شوند و در هر سه سال برای نصف سناتورها تجدید انتخاب می شود. اما اختیارات امور داخلی ایالات با پارلمانها و قوه اجرائی ایالتی است. در مجلس عوام ۱۲۵ نماینده و در سناتور ۶۰ سناتور یعنی ده نفر از هر يك از ایالات شش گانه عضویت دارند. مجلس نمایندگان ایالات جمعاً ۵۳۳ عضو دارد. دولت استرالیا از طرف سازمان ملل مأمور اداره گینه جدید Papua و New guinea که جزیره ای است در شمال استرالیا و فاصله آن تا خاک اصلی استرالیا بیش از ۱۰۰ کیلومتر نیست می باشد و همچنین چند جزیره دیگر در اقیانوس آرام و در اقیانوس هند و همچنین در قسمتی از قاره اقیانوس منجمد شمالی که بالغ بر ۲,۴۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت داشته و قریب نصف آن قاره است تحت اداره استرالیا است ولی قرار است گینه جدید و پایوا در همین سال استقلال یابند.

در این جزیره دولت استرالیا کوشش بسیاری برای توسعه اقتصادی و عمرانی آن نواحی کرده و سطح زندگی مردم بومی آن بتدریج بالا رفته و می رود. جمعیت گینه جدید و پایوا - Papua قریب ۲/۵ میلیون نفر است که فقط ۴۹ هزار نفر آن غیر بومی هستند. برخلاف قسمت عمده خاک اصلی استرالیا این جزایر خیلی سرسبز و خرم و پر آب می باشند. اما ایالات شمالی استرالیا که بیش از يك میلیون کیلومتر مربع مساحت دارد زمین خشك و گرمی است که جمعیت آن از ۷۲ هزار نفر تجاوز نمی کند و ۲۰ هزار نفر از آنها از بومیان می باشند. بومیان استرالیا قریب ۱۴۰ هزار نفر بوده و ۱/۱۰ جمعیت استرالیا را تشکیل می دهند و حدس زده می شود که قریب ۲۰ تا ۳۰ هزار سال پیش از جنوب شرقی آسیا بجزیره استرالیا مهاجرت کرده باشند.

بواسطه فعالیت در قسمتهای مختلف کشاورزی و صنعت سطح زندگی مردم

استرالیا بالا بوده و صدی هفتاد و یک از خانه‌ها متعلق بساکنان آنها می‌باشد. بطور متوسط هر سه نفر استرالیائی صاحب يك اتومبیل می‌باشد و حد متوسط مزد هفتگی مزد بگیران در حدود ۱۰۰ دلار آمریکائی است و در فاصله پنج سال که منجر بژوئن ۱۹۷۰ می‌شود بیش از ۶۱۸ هزار خانه و آپارتمان در این کشور ساخته شده است و این ساختمانها با کمک اعتباری دولت با بهره کم و اقساط طویل‌المدت به داوطلبان واگذار می‌شود.

بیمه‌های اجتماعی بحد رضایت بخشی که از هر جهت حقوق بیمه کنندگان را تأمین می‌کند و در مواقع بیماری و بازنشستگی زندگی راحتی برای مردم فراهم آورده است در استرالیا رواج دارد و می‌توان استرالیا را یکی از ممالک نمونه برای این کار دانست.

آموزش و پرورش در استرالیا سالهاست که بیسود مطلقاً وجود ندارد و آموزش ابتدائی و متوسطه بین سنین ۱۵ و ۶ سال برای همه اجباری است و حتی رفتن بکودکستان و یا برنامه‌ای برای کودکان بوسیله تلویزیون و رادیو در اغلب ایالات معمول و مجری است.

تحصیلات متوسطه بعد از سنین ۱۵ بین ۵ تا ۶ سال طول می‌کشد و در این نوع آموزشگاهها دخترها و پسرها باهم درس می‌خوانند ولی این اختلاط عمومیت ندارد. در استرالیا ۱۵ دانشگاه و يك مدرسه عالی دانشگاهی وجود دارد که از هر حیث با دانشگاههای مشابه خود در ممالک غربی همسری می‌کند.

دولت استرالیا هر سال برای قریب ۱۰،۰۰۰ دانش آموز و ۱۲،۵۰۰ دانشجو و قریب ۶،۰۰۰ نفر برای تحصیلات پیشرفته و فنی مخارج تحصیل می‌دهد.

صدی نود و نه مردم استرالیا مسیحی بوده که ۳ میلیون نفر آن کاتولیک می‌باشند و آزادی مذهب برای همه تأمین شده است.

هنر - فعالیت هنری در استرالیا خیلی رواج داشته و آثارها و موزه‌های آن معروف دنیا است و اخیراً پس از چند سال مباحثه ساختمان اپرای معروف سیدنی که

۴۵ میلیون دلار خرج آن شده است خانه و با حضور ملکه انگلیس گشایش یافت. وسایل ارتباط جمعی در استرالیا رادیو و تلویزیون رنگی رواج کامل داشته و بیش از صدی نود و پنج مردم از آن استفاده می کنند. در آخر ژوئن ۱۹۷۳ فرستنده ملی و ۱۱۴ ایستگاه رادیوی تجارتي و همچنین ۹ فرستنده قوی برای سرزمین های خارج از استرالیا که تحت تسلط آن سرزمین است و همچنین در همان تاریخ ۴۱ فرستنده ملی و ۴۵ ایستگاه تجارتي تلویزیونی وجود داشت.

ورزش - در استرالیا ورزش فوتبال و اسب دوانی رواج کامل داشته و فوتبال لیستهای استرالیا معروف جهانند و در مسابقات تنیس جام جهانی دیویس ۱۵ بار برنده شده اند و امسال هم برنده آن جام شدند.

تحقیقات علمی - برای توسعه کشاورزی و صنعت در استرالیا توجه خاصی به مؤسسات تحقیقاتی شده است که با کمک دولت و دانشگاهها تحقیقات وسیع و عمیقی برای تولید بیشتر و بهتر و مبارزه با آفات نباتی و غیره می شود که بودجه يك سال آن در ۱۹۷۰ از ۶۳ میلیون دلار تجاوز کرده است. مخصوصاً در دانشگاهها تحقیقات وسیعی در مسائل پزشکی، طبیعی، شیمی، بافت شناسی و علوم اجتماعی می شود. **تحقیقات فضائی** - و نیز در قسمت فلک شناسی و آشنایی با ستارگان اقدامات دامنه داری از طرف دانشگاه سیدنی انجام گرفته و در نزدیکی کانبرا رادیو تلسکوپ بزرگی که بازوهای آن ۳/۱ کیلومتر طول دارد برقرار شده است. موشک سازی با کمک دولت بریتانیا نیز از کارهای پر دامنه دستگاههای لشکری است. همچنین تحقیقات فضایی از جمله برنامه های استرالیا است که با کمک ایالات متحده آمریکا برقرار شده است.

مطبوعات - نشر روزنامه و مجله در استرالیا رواج کامل دارد و اکنون ۶۵۰ روزنامه که ۵۰ تاي آنها روزانه است منتشر می گردد که کثیرالانتشار ترین آنها که نامش «سیدنی مورنینگ هرالد» است بیش از ۳۰۰ هزار و روزنامه «دسان» که شبانه منتشر می گردد ۳۴۰ هزار و «دیلی میرور» ۳۴۸ هزار نسخه منتشر می شود.

روزنامه‌های نامبرده در سیدنی منتشر می‌شوند و در شهرهای دیگر نیز روزنامه‌کنیر-
الانتشار دیگری منتشر می‌گردند .

کشاورزی - کشاورزی در استرالیا رونق بسیار دارد و ۳۲ درصد پشم دنیا و
نصف پشم نرم و صدفی ۴۵ بازار پشم دنیا متعلق با استرالیا است . چنانکه می‌دانیم
گوشت بره و گوسفند و گاو و نیز لبنیات و پشم از جمله صادرات مهم استرالیا است و
گوشت خوک و مرغ نیز از اقلام مهم صادرات است . استرالیا از جمله بزرگترین
صادرکننده گندم بوده و سایر غلات نیز تولید و صادر می‌شود . بعلت دارا بودن آب و
هوای مختلف میوه‌های بسیار از قبیل مرکبات و اقسام میوه‌ها بصورت تازه و یا
کنسرو شده تولید و صادر می‌شود . شکر ، تخم مرغ و عسل هم از محصولات ارزنده
استرالیا می‌باشد .

برای اینکه با اهمیت تولیدات کشاورزی استرالیا آگاه شویم بدینست بدانیم
که بطور متوسط بیش از سالی ۴۰ میلیارد دلار بهای این محصولات است . در سال
۱۹۶۹-۷۰ تولید گندم از ۴۰۰ میلیون بوشل Bushel و در سال قبل این رقم به ۴۴۴
میلیون رسیده بود . تولید ۷۹ میلیون بوشل و ذرت ۹۲ میلیون بوشل بوده و تولید
پشم سالی ۱۹۵۲ میلیون پوند و تولید گوشت در سالهای ۶۹-۱۹۶۸ يك میلیون تن
گوشت گاو و گوساله و ۷۶۲ هزار تن گوشت گوسفند و بره و ۱۷۴ هزار تن گوشت خوک
بوده است . محصول لبنیات بالغ بر ۲۲۲ هزار تن کره و ۷۵ هزار تن پنیر بوده و
ماهی‌گیری در دریا‌های مختلف استرالیا مخصوصاً ماهی تن و خرچنگ دریایی از
از اقلام مهم صادرات می‌باشند . پرورش گوسفند از نظر گوشت و پشم آن از فعالیتهای
مهم دامپروری در استرالیا است و بعضی از ایستگاههای دامپروری بیش از ۶۰ هزار
گوسفند دارند که در چراگاههای آنها با مراقبت کامل از حیث بهداشت و مصونیت در
مقابل بیماریها تحت مراقبت کامل قرار دارند .

بواسطه خشکی هوای استرالیا قسمت عمده زمینهای زراعتی آبیاری میشود
و در نیوسوت و لس که رودخانه بزرگ ماری ریور Murray River در آن جاری است

بیش از ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار جریب زمین آبیاری می‌شود و محصولات این زمینها پنبه و پرورش دام و سبزیها و میوه‌ها و شراب و برنج می‌باشد و یکی از برنامه‌های مفید دولت استرالیا ساختن سدهای مختلف بروی رودخانه‌هاست تا آنها تحت انقیاد درآمده و بانهر کشتی مناسب بمصرف آبیاری مزارع و باغات برسند. در بیش از صدی شصت زمینهای استرالیا آبهای زیر زمینی وجود دارد که با حفر چاههای آرتزین از آنها استفاده می‌شود.

منابع معدنی - منابع کانی استرالیا بسیار غنی است و مواد معدنی که عبارتند از سنگ آهن، بکسیت، نیکل، منگنز، ذغال سنگ و نفت و گاز طبیعی و فسفات، اورانیوم بمقدار قابل توجهی میباشد و در ۱۹۶۹ قریب ۱۱۵۰ میلیون دلار از مواد مزبور صادر شده است. مخصوصاً سنگ آهن که برای صنعت ژاپن ضروری است با قراردادهای ۳۰ ساله بمبلغ ۶۴۵۰ میلیون دلار براین فروخته شده و کشف مواد نفتی که اخیراً در قسمت‌های شمالی بآن رسیده‌اند بسیار قابل توجه بوده و آینده مساعدی را برای این مواد معدنی نفت و گاز پیش‌بینی می‌شود و فقط در سال ۱۹۶۹ قیمت‌ها را مزبور بتقریب ۹۰۰ میلیون دلار بالغ شده است و همچنین در ساحل ایالت ویکتوریا مواد نفتی قابل توجهی کشف شده که در يك قسمت از آن روزی ۳۳۰ هزار بشکه استخراج می‌شود و ذخیره نفتی استرالیا به ۱۸۰۰ میلیون بشکه تخمین زده شده است و پیش‌بینی می‌شود که در آخر سال ۱۹۷۳ تمام احتیاجات نفتی استرالیا از چاههای کشف شده در آن قاره تأمین شود و همچنین گاز طبیعی در گینه جدید و استرالیای غربی و شمالی بحد کافی وجود دارد.

صنعت - صنعت در استرالیا بطریق چشمگیری توسعه یافته و محصولات آن بصدی ۴۰ در آمد ناخالص ملی می‌رسد. تا اواخر سال ۱۹۷۱ بیش از ۶۳ هزار کارخانه تولید کننده مواد صنعتی که يك میلیون و ۳۳۱ هزار کارگر در آنها کار می‌کرده‌اند وجود داشته است. مواد صنعتی در استرالیا عبارتند از تولید برق معادل ۵۴،۰۰۰ میلیون کیلووات ساعت، شمش آهن ۶،۷۶۶،۰۰۰ تن، سیمان ۴،۴۳۹،۰۰۰ تن،

زغال سنگ ۲۴ میلیون تن و آلومینیم ۱۶۵،۰۰۰ تن .

علاوه بر مواد مزبور استرالیا اتومبیل ، لوازم الکتریکی ، پلاستیک ، محصولات نفتی و پتروشیمی و لوازم جراحی صادر می کند و مخصوصاً تولید آهن و فولاد از اقلام قابل توجه صنعت استرالیاست که جمعاً سالی ۷ میلیون تن تولید آن است . همچنین استفاده از سدهای عظیم برای تولید برق مورد عمل قرار گرفته است .
واردات و صادرات - تجارت خارجی عمده استرالیا با ژاپن است که محصولات نساجی ، ماشین آلات ، اتومبیل و لوازم الکتریکی با استرالیا فروخته و در مقابل پشم ، زغال سنگ ، گندم ، شکر و مواد معدنی از استرالیا می خرد .

در سال ۱۹۷۰ ژاپن ۲۹ میلیون تن که صدی هشتاد و هفت تولید سنگهای آهن است از استرالیا خریداری کرده و طرف تجارتي بعدی بریتانیا ، آمریکا و کانادا می باشند .

در سال ۷۰ - ۱۹۶۹ صادرات استرالیا بالغ بر ۴۱۳۲ میلیون دلار و واردات ۳۸۸۴ میلیون دلار بوده است . در آخر ژوئن ۱۹۷۰ کشتیهای بازرگانی استرالیا بالغ بر ۱۴۳ فروند بوده که ۱،۱۲۹،۰۰۰ تن ظرفیت دارند . بواسطه وسعت خطوط آهن خاک استرالیا سفر با راه آهن نقش بزرگی دارد و طول خطوط راه آهن به ۲۵ هزار میل می رسد که در همان سال ۴۴۷ میلیون مسافر را حمل کرده اند .

خطوط هوایی - نظر بوسعت خاک استرالیا سفر با هواپیما با خطوط متعدد و ساعات نزدیک خیلی متداول است و در آخر سال ۱۹۶۹ بیش از ۳۷۰۰ هوایمای کشوری که ۲۵،۰۰۰ خلبان آنها را رهبری می کرده اند و ۵۷۰ فرودگاه وجود داشته و علاوه بر خطوط هوایی دولتی چند خط هوایی ملی هم وجود دارد که در اثر رقابت آنها راحتی و ارزانی مسافرت تأمین می شود . خط هوایی کانتاس Cantas بیشتر برای سفر بخارج مورد استفاده قرار می گیرد و در همان سال ۶۲۱ هزار مسافر داشته است .

جاده ها و اتوبان ها - در آخر ژوئن ۱۹۷۰ - ۵۶۲ هزار میل جاده های

آسفاته ساخته شده در استرالیا وجود داشته که از هر جهت با جاده های ممالک مشابه قابل مقایسه است .

تلفن - در آخر ژوئن ۱۹۷۰ - ۳,۷۰۰,۰۰۰ تلفن در استرالیا وجود داشته که باین ترتیب هر ۳ نفر استرالیایی يك تلفن دارد .

سیاحت - نظر باینکه استرالیا قاره وسیعی است که انواع زمینها از بایر و خشك و سرسبز و خرم و کوههای پر برف و جنگلهای مناطق حاره دارد و نیز جاده - های خوب و میهمانخانه های تمیز و مناسب در همه جا مشهود است یکی از بهترین نقاط دنیا برای سفر و سیاحت و تفریح می باشد و همچنین برای ورزشهای دریایی امثال سرف Surf خیلی مناسب است و در شهر های بزرگ آن که بسیار زیبا و سرسبز و خرم می باشند بهترین موزه های هنری وجود دارد و مخصوصاً جزیره تاسمانی بعلت وجود ساختمانهای قدیمی آن سیاحان را جلب می کند . شهر های ملبورن Melbourne و آدلاید Adelaide بسیار زیبا و پر درخت و شهر سیدنی در کنار دریا یکی از زیباترین بنادر دنیا و در استرالیای غربی شهر پرت Perth با دریا بارهای زیبا و آفتابی و گللهای وحشی و جنگلهای و کوههای آن از دلپذیرترین شهر های کره زمین می باشند .

اصولاً مردم استرالیای مردمی بسیار آزاده بوده و بحکومت پارلمانی و آزادیهای فردی علاقمند بوده و مصرأ در مقام دفاع از آن هستند چنانکه روزی که بدیدار عمارت پارلمان استرالیا که بسیار زیبا بوده و مرکب از دو تالار جلسه برای مجلس نمایندگان و مجلس سنا می باشد رفتیم راهنمایی که از طرف پارلمان مأمور نشان دادن ساختمانها و اتاقها و کتابخانه و غیره بود نطق فصیح و بلیغی در محاسن پارلمان ایراد کرد که هرگز از چنین شخصی انتظار چنان بیان جذابی نمی رفت . از جمله اظهار داشت که تمام پیشرفتهایی که در استرالیای غربی نصیب مردم این کشور شده بعلت آنست که مردم در انتخاب نماینده خود دقیق می باشند و از آنها کار و توجه بحال و موکلین و سرزمین خود را می خواهند .

نمایندگان هم بمسئولیت خطیر خود پی برده و کوشا هستند خواستهای مشروع مردم را در حدود امکان بمرحله اجرا درآورند. نظر باینکه بیشتر مردم استرالیا از انگلستان بدانجا مهاجرت کرده اند افکار آزادخواهانه را باخود بآنجا برده و از اینکه کشوری دارند که حکومت قانون بر آن حکمفرماست راضی میباشند. خود مردم هم پای بند آزادیهای فردی و قانونی خود هستند و حتی در برخورد طبقات مختلف بایکدیگر و سیاحان از آنها انتظار عمل متقابل دارند چنانکه راننده تاکسی انتظار دارد که مسافر در جلوی اتومبیل نزد او بنشیند و در سطح مساوی با او بصحبت پردازد و در هیچ مقام در استرالیا انتظار و توقع انعام و هدیه و سرویس را ندارند و حتی اگر انعامی بخد متگذران یا راننده داده شود جنبه برخورد دارد. در مهمانخانه ها هم غیر از قیمت اتاق بهیچ نحو وجه اضافی بعنوان سرویس و غیره مطالبه نمیشود و در اتاقها هم آبگرمکن برقی بایسته های کوچک چای و قهوه و شکر و شیر تازه و حتی بیسکویت در اختیار مسافران است که هر موقع بخواهند مجاناً از آن استفاده کنند. این طرز پذیرایی در مهمانخانه ها را بغیر از استرالیا و زلاندو در جای دیگر ندیده ام و این خود می رساند که مردم استرالیا فقط در مقابل انجام خدمت دستمزد میگیرند و با انعام و این قبیل متفرعات که در اروپا و آمریکا رواج کامل دارد خونگرفته اند و این خود یکی از امتیازات سفر در استرالیا و زلاندو است.

در خاتمه بد نیست یادآور شوم که در ده سال پیش حقوقدانان استرالیا مبتکر تشکیل اتحادیه حقوقی بنام اتحادیه حقوقی آسیا و اقیانوس آرام غربی شدند که اغلب کشورهای آسیایی در آن عضویت دارند و انجمن حقوقدانان ایران و کانون وکلای ایران نیز عضو این اتحادیه می باشند. کنفرانس این اتحادیه هر دو سال یکبار برای بحث در مسائل حقوقی در یکی از پایتختهای دول عضو اتحادیه تشکیل می شود و تاکنون غیر از استرالیا در کوالالمپور پایتخت مالزی و در مانیلا پایتخت فیلیپین و در تابستان گذشته در جاکارتا پایتخت اندونزی این کنفرانس تشکیل گردید و مسائل مختلف حقوقی مورد بحث قرار گرفت و تصمیمات لازم اتخاذ شد. در کنفرانس مالزی

گروه مخصوصی برای مطالعه قوانین و مقررات مربوط بتعهدات در آسیا تشکیل گردید که منجر بنشر کتاب جامع و نافع راجع بقانون تعهدات و قراردادهای در آسیا شد که گوینده این مطالب هم یکی از مؤلفین آن کتاب که بزبان انگلیسی منتشر شده است می باشد و این خود می رساند که مردم استرالیا بتوسعه کشاورزی و صنعت و هنر اکتفا نکرده بلکه در مقام تحقیق و مطالعه مسائل حقوقی مربوط بکشورهای آسیایی برآمده سعی در تهیه قانون مشابهی برای معاملات بین کشورها و کشورهای آسیایی کرده اند تا از این راه در ارتباط بین ملل آسیایی تسهیلاتی فراهم شده باشد .

دیداری از زلاند نو New Zealand - بعد از سیر و سیاحت چند هفته در استرالیا شائق دیداری از زلاند نو که در ۲,۰۰۰ کیلومتری جنوب شرقی استرالیا قرار گرفته است شده و از سیدنی با هواپیما عازم شهر « اکلند » Ouekland که در جزیره شمالی زلاند نو قرار گرفته است شدم . توضیح آنکه زلاند نو مرکب از دو جزیره بزرگ شمالی و جنوبی است که مساحت آنها ۲۶,۹۰۰ کیلومتر مربع است و در اقیانوس آرام و در ۱۰,۵۰۰ کیلومتری جنوب غربی سانفرانسیسکو و ۷۲۰۰ کیلومتری سنکاپور قرار گرفته است. جزایر نیوزیلند دارای مناظر زیبای کوهستانی و جلگه ای و دریاچه های ژرف و جنگلهای نیمه عاره و یخچالهای طبیعی و کوههای پر برف و آتشفشانها و چشمه های آبگرم و دریا بارهای زیبا بوده و سرتاسر این جزایر بواسطه بارانهای زیاد همیشه سرسبز و خرم است .

در جزایر مزبور بیش از شانزده قله کوه بارتفاع بالاتر از ۳,۳۰۰ متر وجود دارند که بلندترین آنها کوهستان Cook است که ۴,۱۲۰ متر ارتفاع دارد . هوای زلاند نو معتدل و اغلب آفتابی و حداکثر درجه حرارت از ۳۲ درجه تجاوز نکرده و در زمستان از ۹ درجه زیر صفر کمتر نمیشود و بدین شرح کشور مناسبی برای سیاحت و اقامت و کشاورزی می باشد .

مختصری تاریخ - زلاند نو در سال ۱۶۴۲ میلادی توسط اروپائیان کشف شد.

در آن تاریخ قوم بومی بنام: ماوری *Maoris* که از آسیای جنوب شرقی و جزایر پلی‌نزی در اقیانوس آرام با قایق‌های ساخت خود بدانجا مهاجرت کرده بودند، ساکنان بومی این جزایر را تشکیل می‌دادند و اولین کسی که از اروپاییها بدانجا رفت «آبل تاسمان *Abel Tasman* دریاورد هلندی بود و بعداً «جیمز کوك» *James Cook* دریاورد معروف انگلیسی در اواخر قرن هجدهم بدانجا قدم نهاد و همچنین در سال ۱۷۹۲ میلادی عده‌ای از اروپاییان بدانجا مهاجرت کرده و در اوایل قرن نوزدهم نیز مهاجرین زیادی وارد نیوزیلند شدند و جنگ‌هایی هم با ماوری‌ها کردند ولی نظر باینکه حقوق مردم بومی آن سرزمین را شناختند بعد از سال ۱۸۷۰ صلح در آن جزایر برقرار شد و انگلیسها در سال ۱۸۴۰ سلطه خود را بر سرزمین مزبور اعلام داشتند و چون در سال ۱۸۶۱ در بستر رودخانه‌های آنجا طلاکشف شد از اکتشاف عالم طلاجویان بدانجا روی آوردند و کم‌کم توسعه اقتصادی و سیاسی در آن سرزمین آغاز شد. در اثر مهاجرت عده زیادی از انگلیسها بآن سرزمین بالاخره دولت انگلستان مجبور شد که در سال ۱۹۴۷ استقلال آن سرزمین را برسمیت بشناسد ولی دولت زلاندنو و همچنین استرالیا عضو *ممالك مشترك المنافع* بریتانیای کبیر می‌باشند که از این جهت هر دو کشور روابط سیاسی و اقتصادی نزدیکی با کشور انگلستان دارند و يك فرماندار كل از طرف ملكه انگلستان در هريك از آن سرزمین‌ها با دولت محلی همکاری می‌کند.

جمعیت زلاند نو کمی بیش از ۳ میلیون نفر بوده که ۲۳۵.۰۰۰ نفر آنها از قوم بومی ماوری می‌باشند که $\frac{1}{8}$ جمعیت نیوزیلند محسوب می‌شوند و صدی نود آنها اروپایی و بقیه از ملل مختلف می‌باشند. ماوری‌ها بزبان مخصوص بخود تکلم میکنند و صنایع دستی مخصوصاً کنده‌کاری علاقه خاصی دارند و با اروپاییها دارای حقوق مساوی بوده و در موقع انتخابات بنامزد خود رأی می‌دهند. نکته جالب آنکه زلاندنو اولین مملکتی است که در سال ۱۸۹۳ بزنها حق رأی داده است.

اختلاط و امتزاج با اروپاییها جزو مسائل عادی شده و اغلب این دو قوم مختلف

با هم ازدواج میکنند و طبق آمار صدی دوازده ماوری ها با اروپایی ها ازدواج کرده اند. پایتخت نیوزیلند شهر ویلنگتون Werlinton است که ۳۱۲,۰۰۰ نفر جمعیت دارد ولی شهر پر جمعیت آن شهر اکلند است که در شمال جزیره شمالی قرار گرفته و ۶۷۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

بطوریکه فوقاً گفته شد این سرزمین سبز و خرم دارای جنگلهای وسیع و زیبا که در آنجا وسائل تفریح مردم و انواع ورزشها فراهم شده است بوده و بواسطه اینکه زلاند نو دریا بارهای ممتدی دارد ورزشهای آبی و ماهیگیری در آنجا خیلی رواج دارد.

آموزش و پرورش در زلاند نو توسعه یافته است و تعلیمات ابتدایی اجباری و مجانی است و حتی مؤسساتی برای پرورش کودکان قبل از سن پنج سالگی بوجود آمده که آنها را برای تحصیلات ابتدائی که دوره آن ۸ سال است آماده کنند کتب درسی مجانی بوده و تحصیلات تا آخر دوره متوسطه مجانی است. در این کشور ۷ دانشگاه با سطح عالی که با بهترین دانشگاه های دنیا همسری می کند وجود دارد و تحصیلات فنی نیز در مدارس مخصوص تعقیب می شود. بموسیقی و هنر و تئاتر نیز توجه کافی شده و تقریباً تمام مردم زلاند نو ورزشهای دسته جمعی و فردی می پردازند که در مجامع بین المللی و در مسابقات دسته جمعی اغلب برنده جایزه های معروفی هستند. در جنگلهای جلگه های زلاند نو شکار پرند ها مانند قراول و اردک و چاربا بان مانند گوزن و گراز و در رودخانه ها و دریاچه ها صید ماهی آزاد که وزن بعضی از آنها تا ۱۲ کیلو و قزل آلا که تا ۷ کیلو هم وزن دارند رواج دارد. در کرانه شرقی جزیره شمالی یکی از مناسب ترین امکنه برای صید، ماهی هایی هستند که در عمق دریا زیست می کنند و از این جهت هم برای طالبان ورزش و سیاحت کشور مطلوبی میباشد. سطح زندگی مردم زلاند نو بالا بوده و از حیث درآمد ملی چهارمین کشور دنیا بعد از آمریکا و کانادا و استرالیا میباشد. هر ۲۰/۲ زلاند نویی يك اتومبیل داشته و صدی نود و چهار خانه ها دارای يك رادیو، صدی هشتاد و سه يك دستگاه تلویزیون،

صدی نودویک یخچال و صدی هشتاد و هفت یک دستگاه رختشویی دارند. صدی هفتاد خانه‌ها متعلق بساکنین آن می‌باشد و صدی نود و پنج خانه‌ها برق داشته و صدی هشتاد و دو خانه‌ها یک تلفن دارند.

درز لاندنو بیکاری اصلاً وجود ندارد و نرخهای مالیاتی هم زیاد نیست تا آنکه توسعه کشاورزی و صنعتی تشویق شده باشد. علفزارهای نیوزیلند محل مناسبی برای چرای دام مخصوصاً گوسفند و گاو بوده و این کشور هر سال میلیون‌ها تن گوشت گوسفند صادر کرده و فرآورده‌های شیری آن مخصوصاً کره و پنیر نیوزیلند شهرت جهانی دارد. تعداد گوسفندان در این سرزمین ۶۰ میلیون رأس، گاو شیرده ۳/۵ میلیون رأس و گاو گوشتی ۵/۵ میلیون رأس می‌باشد. کارخانه‌های تولید لبنیات از ۲۴/۰۰۰ عدد متجاوز است که در هر کدام از آنها لااقل صد گاو پرورش داده میشود، مزارع پرورش گوسفند از ۴۴،۰۰۰ عدد تجاوز می‌کند و فرآورده‌های کشاورزی زلاندنو صدی هفتاد و یک کل صادرات این کشور می‌باشد. باین وصف می‌توان گفت که بهترین گوشت‌های جهان را درز لاندنو و چنانکه قلم رفت در استرالیا می‌توان یافت و بهمین دلیل بهای غذا در رستورانها و همچنین خواربار ارزان است و با ۱۰۰ ریال پول ما می‌توان یک وعده غذا در رستورانهای خوب صرف کرد.

شهرهای زلاندنو مطابق با اصول جدید شهر سازی ساخته شده و دارای ساختمانهای دولتی زیبا و باغهای عمومی و تئاترها و موزه‌های هنری و مهمانخانه‌های درجه اول با قیمت مناسب می‌باشد و از هر حیث برای جهانگرد که بامردمی مهربان و مهمان‌نواز سروکار دارد قابل توجه می‌باشد.

صنعت سه دوزلاندنو صنعت نیز رواج کامل داشته و بیش از ۱۱،۰۰۰ کارخانه که ۲۷۵،۰۰۰ کارگر در آن بکار مشغولند وجود دارد. محصولات صنعتی صدی سیزده جمع صادرات است که با برنامه توسعه صنعت پیش‌بینی می‌شود در سال ۱۹۸۱ جمع صادرات بعدی بیست و هفت برسد.

ماشین‌آلات و صنایع فلزی و فولاد و آلومینیم و صنایع چوب از اقلام مهم تولیدات

صنعتی این کشور می باشد .

باتوجه باینکه دولت زلاندنو سرمایه گذاری خارجی را تشویق می کند صنایع این کشور در حال توسعه است و کالاهای مصرفی بیشتر در خود زلاندنو ساخته میشود. زلاندنو دارای حقوقدانهای برجسته می باشد که اتفاق ملاقات آنها برایم حاصل شد و از مصاحبت آنها بهره مند شدم. از جمله آنها سرلسلی مولر Sir Leslie Monroe که یکی از اعضاء مجلس ملی زلاندنو است که ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را بعهده داشت و نیز دبیر کل انجمن بین المللی حقوقدانان زنو بود و در سفر بایران مهمان انجمن حقوقدانان ایران بوده می باشد که شخصیت علمی و سیاسی آزموده ای است و در ملاقاتی که بارتیس کانون و کلای زلاندنو و رئیس دیوان عالی و سایر قضات حاصل شده همه آنها را دانشمندان مجرب و آزاده دیده و مصاحبان استرالیایی راء علاقه مند بآشنایی بیشتر بمیهن عزیز یافتم و همه آنها اطلاعات زیادی راجع بکشور ما داشتند و مخصوصاً پیشرفتهای دهساله اخیر ما که از آن صحبت می کردند مورد اعجاب آنها بود و معتقد بودند که باید روابط بیشتری بین آنها و محافل فرهنگی و علمی کشور ما برقرار گردد. امیداست نوشتن این سرگذشت در انجام این مقصود بی اثر نباشد . (۱)

۱- این سخنرانی در تاریخ ۲۱- اسفند ماه ۱۳۵۲ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است.

حمام روح : نسخه‌ای عجیب و ساده

۱. خواجه نوری

آن شب آقای دکتر سیاسی - رئیس اسبق دانشگاه - (که از جهات مختلف مورد احترام زیاد من است) به شدت میکوشید تا بلکه سم قسمتی از بیانات مرا در دل حضار خنثی کند. بنده این مرد ملایم مؤدب را کمتر اینقدر کوشا دیده بودم. آنشب در تالار کانون فرهنگی ایران جوان جا برای نشستن نبود، بطوریکه عده‌ای مجبور شدند حاشیه دیوار قطار بایستند. احتمالاً دوستان برای این هجوم کرده بودند که بینند این «حمام روح» دیگر چه جور چیز است. چیزی نیست جز يك تجربه شخصی بنده که چون سالهاست سود آن برایم مسلم شده، خواستم شیوه آنرا به دوستان هم عرضه کنم، تا اولاً به کمکشان معلوم شود این تجربه شخصی بنده تا چه حد در دیگران هم درست درمی‌آید، و ثانیاً اگر درست درآید، این نوع حمام مخصوص را (برای سالم سازی محیط) جداً به همه دوستان و هموطنان توصیه کنم. چون واقعاً این کار را برای علاج اکثر عصبیت‌ها، یکی از بهترین، ساده‌ترین و کم‌خرج‌ترین نسخه‌های شفا بخش یافته‌ام، مخصوصاً در جوامعی که در حال توسعه سریع هستند. منشاء و موضوع این فکر اینست که روزی صبح خیلی زود، دکتر م. از

بیمارستان مهر با تأکید از من خواست هر چه زودتر خود را به بالین آشنائی که قصد خودکشی کرده بود برسانم. بعد از چند ساعت که مریض به هوش آمد، در ضمن شنیدن درد دل هایش فهمیدم که این زن هم علت انتحارش، رنجش شدید و بی تناسبی بوده که (مثل اکثر زنها) از همسرش پیدا کرده.

طی ماصاحبه ها، مذاکره ها مشاوره های متعدد که بعداً با عده زیادی از اشخاص سالم ولی بشدت ناراحت برایم پیش آمد، نتیجتاً بطور خیلی ساده خود بخود این فرمول در ذهنم نقش بست و متوجه شدم که در اکثر مردم، علت اغلب ناراحتیهای روحی و رنجشان، رنجش است. باین معنی که در زندگی تمام این اشخاص سالم ولی ناراحت (یعنی قریب هفتاد هشتاد درصد مردم شهر نشین که ظاهراً عرفاً مبتلا به هیچگونه امراض روانی نیستند و احتیاجی به مراجعه به روانپزشک ندارند، معذک کم و بیش روحاً ناراحتند و رنج میکشند) عامل اصلی ناراحتی و عصبیت و ناخوشبختیشان «رنجش» است و بس. رنجش از دیگران و رنجش از خود (که رنجش از خود را باید علماً صدبار دردناکتر از رنجش از دیگرانش شمرد). پس پیش خود گفتم اگر بشود راه عملی و ساده ای برای «رنجش زدائی» روزانه پیدا کرد، به مقدار زیادی از خشم و ناسازگاری و عناد و کینه و عصبانیت روز افزون مردم این عصر کاسته خواهد شد. فکر کردم عیناً همان طور که هر روز مقدار زیادی دوده و گرد و غبار و کثافات ناشی از فضای آلوده شهرهای بزرگ بر سر و روی مامی نشیند، و همانطور که با گرفتن دوش و شستشوی دست و صورت خود هر روز صبح این آلودگی هارا از جسم خود می زدائیم، و بلافاصله احساس رفاه و خوشی میکنیم و خود را تروتازه و سر حال می بینیم همانطور هم اگر بشود آلودگی های ناشی از رنجش های روز قبل را با سیستم سهلی از جان خود بشوئیم، حتماً احساس راحتی و خوشی و تروتازگی بیشتری خواهیم داشت که نتیجتاً خود بخود در سازگاری ما با مردم، در سازگاری ما با محیط کار، و از همه مهمتر در سازگاری و آشتی بودن ما با شخص خودمان، تأثیر به سزائی خواهد کرد. اسم این عمل ساده و سهل و کم خرج و شفا بخش را پیش خودم «رنجش زدائی» یا «حمام روح» گذاشتم و مدت ها است عادتاً هر روز صبح زود - حتی گاهی قبل از دوش

جسمی آب گرم - باین دوش معنوی موسوم به «رنجش زدائی» جان خود را تمیز و تروتازه میسازم ، و چون نتایج بسیار باارزشی نصیب شده ، میخواهم شیوه آن را به شما دوستان عزیز هم توصیه کنم .

شیوه سهل آن عبارت از اینست که :

- ۱- صبح زود در کتابچه برنامه روزانهام (که همیشه باخوددارم) فهرستی از تمام رنجش های کوچک و بزرگی که در آن لحظه در دل خود نسبت به اشخاص احساس میکنم فهرست وار مینویسم - مقصودم رنجش از بی لطفی ها و اجحاف ها و اهانت ها و تحمیل هائی است که روز قبل بمن وارد کرده اند (یا تصور میکنم وارد کرده اند .)
- ۲ - بعد ، يك يك آنها را با دقت بررسی میکنم تا بینم خود من چه سهمی در بوجود آوردن آن رفتار رنجش زا داشته ام - آیا کجا دانسته و ندانسته ، دیده و ندیده ، پا روی دم دراز کسی گذاشته ام که دردش آمده و فریادش بلند شده و در صدد تنبیه و انتقام از من برآمده است ؟

در اینجا باید با کمال صراحت و خضوع اعتراف کنم که اغلب اوقات - وقتی شهادت منصف بودن را دارم می بینم گفتار و رفتار خود بنده بوده که طرف را وادار به بی لطفی و اجحاف و اهانت کرده است . یعنی در اکثر اوقات هر وقت با انصاف می - نگرم می بینم که طرف ، با خصوصیات روحی و عادات ذهنی که داشته ، چنان از رفتار من دردش آمده که غیر از آنچه کرده نمیتوانسته بکند . برای روشن تر شدن این مطلب فوق العاده مهم ، بد نیست شاهد مثالی از کار خودم برایتان بیاورم و آن اینست که روزی در يك میهمانی کوکتل ، بجای سلام عادی ، بازوی دوستی را بطور خودمانی از عقب گرفته و فشار دادم - آن دوست سراسیمه بر گشت و چنان فریادی کشید که همه متوجهش شدند . فوراً در مقابل تعجب من توضیح داد که چون فردا برای انجام مأموریت مهمی باید به هندوستان برود و الزاماً واکسن وبا کوبیده ، فشار دوستانه دست من بر جای واکسن (که البته نمی دیدم و نمی دانستم) چنان درد شدید و غیر قابل تحملی در بازوی او ایجاد کرده که بی اختیار فریادش در آمده است . و این نمونه ساده میرساند که چطور ما انسانهای متمدن - حتی بانیتی کاملاً دوستانه ، میتوانیم

ندانسته و نخواسته، بر جراحات مخفی دیگران فشار آوریم و رنجش غیر ارادی تولید کنیم. خلاصه پس از بیان شیوه سهل «رنجش زدائی» یا «حمام روح» دیدم در ذهن عادل و خیر خواه آقای دکتر سیاسی - شاید بعلت زبان نارسا و اختصار بیانم - توهمی پیدا شده که لازم می بیند با کمال جدیت و اصرار سموم احتمالی عرایض بنده را در ذهن حضار خنثی کند. دکتر بایان فصیحش گفت که این مطالب برای اشخاص خود شناخته و خود یافته که تعدادشان متأسفانه زیاد نیست صددرد صد مفید است. ولی برای اکثریت مردم، اگر رنجشی در قبال خلافاکاری های دیگران حاصل نشود، یا حاصل شود ولی با این سیستم رنجش زدائی منتفی گردد، این موجب خواهد شد که تباه کاری ها و بی انصافی های بدکاران در جامعه ما بی تنبیه بماند و آنها روز به روز گستاخ تر و بدکاره تر شوند.

بنظرم کاملاً حق با اوست و این توهم را حتماً اختصار توضیح و بیان نارسای من در ذهن محتاط و بشر دوست او ایجاد کرده است. چون چنانکه از لابلای عرایض مختصرم هم پیداست منظور بنده بهیچوجه عفو مطلق در مقابل هر کار بد نیست و حتماً منکر «تأثیر تربیتی تشویق و تنبیه» نیستم، بلکه فقط منظورم کمک به واقع بینی در درون خود، و زدودن و شستن نود درصد از رنجش های دردناک - یعنی رنجش - هائی که اگر منصفانه بنگریم حتماً می بینیم که آنها ناشی از رفتار و پندار و عادات ذهنی خود ماست و طرف ما آن قدرها که تصور میکردیم تقصیر نداشته است. بهر حال آنچه تجربیات شخص بنده برایم مسلم ساخته اینست که در هر موردی که توانسته ام از بند خودخواهی ها و خودپسندی های کودکانم بجهم و بوسیله این «حمام روح» رنجش زدائی کنم، خیلی خیلی روحم راحت تر و تروتازده تر شده و عواطف انسانیم مجال یافته تا نسبت به رفتار دیگران منصفانه و با محبت قضاوت کند. خلاصه بنظر بنده چون این نسخه خیلی ساده و سهل و کاملاً بی خرج است، به امتحانش می ارزد. (۱)

۱- این سخنرانی در تاریخ ۱۹ - آذرماه ۱۳۵۳ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است.

آیا تغییر خط صلاح است ؟

مهندس محمد کیوان

مقصود از این سخنرانی روشن شدن این مطلب است که آیا تغییر خط کنونی فارسی صلاح است یا نه - آراء در این باب مختلف است از این لحاظ سعی میشود تا آنجا که مقدور است دلائل موافقین و مخالفین را بر شمرده و تحقیقت را جلوه گر سازیم. قبلاً، بدانیم خط چیست و چرا بوجود آمده است: پس از آنکه از راه سخن گفتن ارتباط بین مغزها برقرار شد افراد بشر از مقاصد یکدیگر آگاه شدند و توانستند در رفع مجهولات یکدیگر را یاری کنند، روز افزونی دانسته ها موجب اختراعات گردید. بشر برای توسعه دامنۀ انتقال اندیشه در مکان و زمان که بیش از آن منحصر بسخن گفتن و از راه دهان و گوش بود وسیله نئی پیدا کرد که بدو از راه نقاشی اشیاء یا تصویر نگاری و سپس بوسیله نمایش واژه ها بوسیله علائم یا اندیشه نگاری بود و بتدریج در طول زمان تبدیل بعلائم هجائی و بالاخره حروف الفبائی گردید. چون بشر برای فکر کردن محتاج بدانستن واژه است هر قدر تعداد

واژه‌هایی که می‌شناسد بیشتر باشد بیشتر فکر خواهد کرد و از این رو کسی که علاوه بر سخن گفتن نوشتن و خواندن را نیز می‌داند کلمات بیشتری را در اختیار دارد و در صورت لزوم می‌تواند با استفاده از کتابها و واژه نامه‌ها بکمک حافظه خود بشتابد.

اشخاص بی‌سواد هر قدر هم باهوش باشند از درست فکر کردن و بهره‌مند شدن از هوش خود عاجز هستند. از این جا با اهمیت پیدایش خط و لزوم باسواد شدن همگان بهتر پی می‌بریم.

ارتباط از طریق تصویر نگاری و اندیشه نگاری مکمل ارتباط فکری صوتی یا سخن گفتن گردید این طرز نوشتن بزبان خاصی بستگی نداشت زیرا بین علائم این خطوط و تلفظ کلمات ارتباطی نبود، نقص این دو نوع خط تعداد فراوان علائم بود که فرا گرفتن آن نیاز بوقت زیاد و حافظه قوی داشت نظیر خط هر کلیف مصری یا خط چینی. با گذشت زمان بشر توانست دریابد که الفاظ با واژه‌ها از ترکیب هجاها یا بخش‌ها بوجود آمده‌اند. هجا چنانکه میدانیم عبارت از جزء لایتجزای لفظ است که از طریق صوتی بایک مرتبه بیرون دادن نفس از دهان که وظیفه لوله صوتی را انجام می‌دهد با وضع خاص زبان و شکل لبها بگوش میرسد. در نوشتن برای هر هجای صوتی یک علامتی مشخص گردید - با ترکیب این علائم الفاظ و عبارات نگاشته شدند و از آن بعد بشر توانست خطی که با تلفظ زبان مربوط بود بشکل خط هجائی بوجود آورد.

خط میخی تخت جمشیدی که ایرانیان با اقتباس از بابلیها با اصلاحاتی در آن برای نوشتن کتیبه‌ها ساخته بودند و همچنین خط هیروگلیف یا زبانی نمونه‌هایی از خط هجائی هستند.

اشکال این خط لزوم علائم بسیار زیاد است که بخاطر سپردن آن تعداد علامت، کاری است بس دشوار.

اگر بخواهیم خط کنونی فارسی را با خط هجائی بنویسیم در حدود ۱۷۰ علامت لازم خواهد بود. بدیهی است ساختن این علامات که باید از طرفی ساده باشند تا

بتوان آنها را زود آموخت و از طرف دیگر باهم متفاوت باشند تا تولید اشتباه نکنند کار آسانی نیست .

بعداً بطوریکه میدانیم فنیقی ها از روی خط هجائی خط الفبائی را بوجود آوردند، خط فنیقی دارای نواقصی بود که بآن اشاره خواهیم کرد. یونانیها با تقلید از خط فنیقی خط کاملی برای زبان خود ساختند که در آن هجاها با آنکه از لحاظ صوتی تجزیه ناپذیرند بدو جزء تقسیم شدند .

آنچه مربوط بوضع داخل دهان بود جزء کنسون یا خاموشی و آنچه مربوط بشکل لبها بود ویل یا گویا خواندند و بعلت مشابعت اجزاء داخلی و شکل لبها در بعضی از هجاها توانستند با همان ۲۲ علامت فنیقی الفبای کاملی بوجود آورند. آسان بودن آموزش خط یونانی موجب توسعه دانش و فرهنگ در یونان گردید ، بعداً الفبای لاتینی هم بتقلید از یونانی بوجود آمد، همچنین الفبای کوتیک و سیریلیک نقص خط فنیقی فقدان ویل یا حرف گویا بود . عملاً برای شکل لبها که در سخن گفتن اهمیت فراوان داشت علامتی وضع نشده بود و تشخیص نوع ویل بستگی به آگاهی خواننده از طرز تلفظ کلمه داشت . در این خط در واقع کن سن هجا بجای هجای کامل بکار میرفت .

خط های مختلف سامی از قبیل آرامی - قبطی - عربی با تفسیراتی در شکل حروف و تعداد آنها مشابه الفبای فنیقی هستند .
مقایسه خطوط :

امروزه در جهان ما سه نوع خط عمده که مربوط به سه نژاد یا سه گروه با فرهنگهای مختلف است وجود دارد .

۱- نژاد زرد با خط چینی .

۲- نژاد هند و اروپائی با خط لاتینی و خطوط مشابه آن .

۳- نژاد سامی با خط عربی و دیگر خطوط سامی .

- گروه اول بر دیگر گروهها از لحاظ تعداد جمعیت برتری دارد زیرا کشور

چین بتنهائی در حدود ۸۰۰ میلیون نفر سکنه دارد .
 - گروه دوم که آنرا بیشتر اروپائیا و امریکائیا تشکیل میدهد تا از احاطه تعداد نفوس تقریباً در ردیف گروه اول قرار دارد .
 - بالاخره گروه سوم که اعراب آنرا مشخص میسازند در حدود یکصد میلیون نفر نفوس دارد .
 از جهت وضع اجتماعی و پیشرفتهای مادی و معنوی بدون تردید از لحاظ میانگین گروه دوم (هند و اروپائیان) در مرتبه کاملاً بالا قرار دارند .
 گروه اول در مقام دوم و گروه سوم که شامل سامی هاست در مقامی بسیار پائین تر قرار گرفته است .

پاره‌ای از ملل در تماس با یک گروه بعضی از خصوصیات خود را از دست داده و روشهای خاص ملت دیگری را پذیرفته اند . بعد از اسلام مصریهای قبطی خط و حتی زبان خود را بتدریج تبدیل به عربی کردند و ایرانیها با وجود حفظ نسبی زبان خط عربی را که ویژه اقوام سامی و نامناسب برای نوشتن زبان هند و اروپائی ایرانی بود برگزیدند .

۱- خط چینی چنانکه میدانیم خطی است ایدئوگرافیک یا اندیشه نگاری بدین معنی که حروف آن نمایش دهنده معنای کلمات هستند و ارتباطی با تلفظ آنها ندارند از این رو آشنائی باعلامات کلمات تا حد زیادی خواندن عباراتی که باین خط نوشته شده باشد بدون دانستن زبان چینی ممکن میسازد که خود امتیاز بزرگی است ولی تعداد حروف که تا پنجاه هزار حرف میرسد مانع بزرگی برای آموختن این زبان و تعمیم آنست . از این رو چینیها باعلاماتی از این خط ، خط هجائی ساخته اند .

کره‌ای ها و ژاپنیها هم از این خط استفاده میکنند ، اما مردم ژاپن برای زودتر آموختن سواد به کودکان خط سیلابی هیراگانا را بکار میبرند که در حدود پنجاه علامت دارد و آموختن زبان ژاپنی را بسیار آسان میکند ، ولی چون تعداد سیلابها محدود است نوشتن همه الفاظ خارجی با آن مقدور نیست . ژاپنیها از اواخر قرن

نوزدهم و چینی‌ها پس از انقلاب اخیر گرایش بسوی الفبای لاتین پیدا کرده‌اند که متأسفانه بکار بردن این الفبا که حروف آن محدود است برای نوشتن چینی بدون ترکیب حروف و افزودن اکسان‌های مختلف بدون اشکال نیست و ژاپنی‌ها از حروف هیراگانا برای تعلیم کودکان استفاده می‌کنند و الفبای چینی را فقط در ضمن تحصیل مانند دروس دیگر به نوآموزان و دانش‌آموزان می‌آموزند و در نتیجه بی‌سوادی در آن کشور محو شده است، مردمی که خطشان منحصرأ چینی است با همه کوششهایی که میشود هنوز شماره بی‌سوادان در میان آنها فراوان است و یقین است که مشکل خط سدهی در راه پیشرفت تمدن در کشور باستانی چین بوده است.

وضع خاص کلمات چینی که ٲك هجائی هستند بکار بردن این خط را بعنوان خط هجائی برای زبان چینی ممکن ساخته است.

۲- خط عربی سامی

این خط که مخصوص زبان عربی بوده است در پاره‌ای از کشور های مسلمان جانشین خط های ملی آنان شده است از جمله در ایران که مردم آن پس از حمله اعراب به این کشور و از دست دادن استقلال ملی خود تا حدودی رنگ عربی پذیرفتند زبان عربی به دستور عبدالملك بن مروان خلیفه اموی جای زبان قبطی و یونانی را در مصر و سوریه و زبان پهلوی را در ایران و عراق که تا آن زمان زبانهای رسمی بخشهای غربی و شرقی امپراطوری اسلامی بود گرفت و نوشته های دیوانی عموماً بزبان عربی شد و زبان مردم کشورهایائی مانند سوریه و مصر که نزدیک تر به عربی بودند یکباره تبدیل به عربی گردید.

اما ایرانیان زبان و آداب خود را تا آنجا که مقدور بود حفظ کردند. و عربی دانی منحصر بود به کسانی که با مذهب و دیوان سروکار داشتند، نوشتن و خواندن پهلوی محدود شد.

بعقوب لیث صفاری که ملییت و مذهب را دو موضوع جداگانه میدانست زبان دری را که بیشتر در مشرق ایران معمول بود زبان رسمی قرار داد.

ولی خط عربی برای این زبان که خود فاقد خط بود برای نوشتن بکار رفت. دیگر حکومت‌های ایرانی که اکثرشان در شرق طلوع کردند زبان دری را با خط عربی زبان و خط رسمی کشور شناختند، ابتدا شعرا و سپس نویسندگان نیز آثار خود را باین زبان و باین خط نوشته و از آن تاریخ زبان دری و خط عربی جای زبان پهلوی و خط آرامی را گرفت.

ملتهای دیگر مانند ترکها و هندیه‌های مسلمان به تقلید از ایرانیان خط عربی را برای نوشتن زبانهای خود بکار بردند.

۳- خط لاتین

این خط که از یونانی تقلید شده و مشابه آنست خط رومیها و کشورهای تابعه بود که زبان لاتین را که مدت‌ها پس از تجزیه امپراطوری بازم زبان رسمی مردم کاتولیک مذهب اروپا بود با آن می‌نوشتند.

پس از آنکه تحولاتی اعم از مذهبی و ملی در کشورهای اروپائی پیدا شد و هر کشوری بر آن شد که بزبان محلی خود بنویسد و بخواند، خط لاتین همچنان خط مشترک این دسته از اروپائیان باقی ماند اما برخلاف ایرانیها که خط عربی را چنانکه مخصوص زبان عربی بود و حروفی زائد بر نیاز زبان ایرانی داشت و فاقد پاره‌ای از حروف مخصوص فارسی بود خط جدید فارسی شناختند آنان برای اصواتی که علامت لازم در خط لاتینی نداشت از ترکیب حروف یا با آکسان گذاری الفبائی متناسب با تلفظ کلمات زبان خود ساختند. بعداً بمناسبت تغییراتی که در طرز تلفظ کلمات پدید آمد چون املاء همچنان ثابت مانده بود. در پاره‌ای از این زبانها بالاخص در انگلیسی و فرانسه اشکالاتی در امر خواندن و نوشتن پیش آمده اما از مدت‌ها پیش گویندگان باین دوزبان که بعیب املاء خود آگاهند در صدد اصلاح آن هستند.

بطور کلی خط لاتین خطی است بسیار مناسب برای نوشتن کلمات زبانهای که تعداد حروف الفبای آن در حدود لاتین است و خواندن و نوشتن آنها بدون اعراب میسر نیست که نمونه برجسته آن زبانهای هند و اروپائی است.

با شرح آنچه بعرض رسید مسلم گردید که تقلید از خط چینی و ژاپونی که خود طالب تغییر آن به لاتین هستند مورد ندارد. از این رو دو خط لاتین و عربی را با هم مقایسه میکنیم تا امتیاز یکی بر دیگری مخصوصاً از لحاظ زبان فارسی روشن گردد، خط عربی نواقصی بدین شرح دارد.

- هر حرف بسته باین که در اول یا وسط یا آخر کلمه باشد بشکلی نوشته میشود و یادگیرنده باید همه شکلها را بداند.

این کار برای چاپخانه‌ها و ماشین نویسان نیز بدون زحمت نیست.

- پاره‌ای از حروف عربی بوسیله يك یا چند نقطه در زیر و بالا یا وسط از یکدیگر تشخیص داده میشوند که اگر نقطه بیافتد یا کم و زیاد شود خواننده را گمراه میکند.

- حروف عربی پیوسته هستند و این خصوصیت هر چند کلمه را کوچکتر میکند اما تشخیص حروف خط دستی را مخصوصاً برای مبتدیان مشکل میسازد.

- خط عربی دارای حروفی است که در فارسی هم صدا هستند ولی بشکلهای مختلف نوشته میشوند باین جهت هر کس باید املای تمام کلماتی که در آنها این نوع حرف وجود دارد بخوبی حفظ کرده باشد. بدیهی است این کلمات فضای وسیعی را که ممکن است مطالب مفیدی در آن جای داد در حافظه اشغال میکنند.

از همه مهمتر خط عربی فاقد اکثر حروف گویا (ویل) است و چند ویل هم که دارد مانند (ا) (ی) (و) با کنسونهائی هم شکل هستند و از لحاظ تلفظ خواننده را دچار اشتباه میسازند.

بطور خلاصه هر خطی متناسب با زبان یا زبانهای که با آن خط می نویسند درست شده است مثلاً در زبان چینی که زبانی است تك هجائی میتوان از خط بعنوان هجائی استفاده کرد - زبان عربی بعلت هم وزن بودن بسیاری از کلمات و صیغه های افعال و همچنین اعراب کلمه‌ها بسته بحالات آنها در جمله کمتر از زبانهای دیگر نیاز بحروف گویا یا اعراب دارد. در حالیکه زبانهای هند و اروپائی که خط اکثر آنها لاتین

یا خطی از آن گروه است بدون اعراب قابل تلفظ نیستند و اگر ما میتوانیم نوشته فارسی را باین خط بنویسیم یا بخوانیم حاصل سالها تمرین است که هر کلمه را پس از صدها بار نوشتن و خواندن میشناسیم.

کسانی که سواد فارسی دارند اغلب با حروف لاتین با مشاهده نوشته‌ها که روز و شب در معرض دید آنهاست آشنا هستند.

- برای ما ایرانیها بدلیل آنکه مانند بسیاری از ملل جهان اساس زندگی خود را بر پایه زندگانی غربی استوار کرده‌ایم دیگر تقلید از فرهنگ و زبان و خط مللی که همپایه ما یادروضعی پائین تر از ما قرار دارند درست نیست و بهمان ترتیب که در همه امور فرهنگی و فنی مقلد غریبها هستیم باید خط ناقص عربی را که مانع بزرگی برای پیشرفت دانش و فرهنگ در کشورهای فارسی زبان بوده است رها کنیم و اگر مصلحت به توسل بخط لاتینی است از انتخاب آن نهراسیم.

کشور ما که خوشبختانه در امور اقتصادی پیشرفتهای چشم گیری کرده است و با خارجیان که گروه گروه باین کشور می آیند روز بروز روابط بیشتری برقرار میکنند در صورتیکه خط ما برای آنها دشوار نباشد و همان خط لاتین باشد که همه میشناسند خیلی زود زبان ما را که آه و خمنش بسیار آسان است فرا خواهند گرفت و این زبان شیرین که امروزه برخلاف دوره‌های پیش در بخش کوچکی از آسیا بدان صحبت میکنند خواهد توانست گسترش جهانی پیدا کند و دیگران هم بفرا گرفتن آن بدلیل عدم اشکال خط رغبت پیدا خواهند کرد. امروزه بسیار کم اند خارجییانی که مقیم ایرانند و زبان ما و خواندن و نوشتن آنرا میدانند. زیرا صرف مدتی زیاد برای یاد گرفتن خط برای آنها طاقت فرسات در حالیکه در کشور ترکیه اغلب خارجییانی که دوسه سالی در آنجا میمانند زبان ترکی را با سانی فرا میگیرند.

ایرانیانی که زبانهای محلی غیر ایرانی دارند - یاد دادن فارسی که زبان رسمی ایرانیهست بهم وطنانی که در اثر تصادفات قرنهای پیش زبان محلی خود را با لهجه غیر ایرانی عوض کرده اند ولی زبان رسمی همچنان زبان خواندن و

نوشتن آنها باقی مانده است امروزه که سواد خواندن و نوشتن برای همه ضروریست اگر القباء فارسی آسان باشد کودکان و بیسوادان این مناطق میتوانند با فرا گرفتن آن بآسانی حتی بدون کمک آموزگار کتابهای آسان فارسی را بخوانند و معنی واژه‌هایی را که نمیشناسند ولی درست میخوانند بی‌سند - در صورتیکه در وضع کنونی چون یاد دادن خط و تلفظ کلمه برای این نوع بیسوادان که آشنا بزبان فارسی نیستند باهم لازم است، کار آموزش بمراتب دشوارتر خواهد بود - در این جا بعنوان جمله معترضه بعرض میرسانم که چون خوشبختانه در حال حاضر محظور مالی موجود نیست لازم است در قسمتهائی مانند آذربایجان علاوه بر آموختن فارسی در دبستان بطریقی که فعلاً معمول است در هر دهکده و بخش و شهری تعداد لازم کودکان که در آن جا فارسی را با لهجه تهرانی بکمک آموزگارانی که بخوبی باین لهجه آشنا باشند و بکمک نوارهای صوتی و غیره بیاموزند تا آنان نیز بتوانند مانند دیگر هم میهنان خیلی زود فارسی را با لهجه شیرین آن فراگیرند و همچنین کلاسهای برای آموزش سواد و زبان با لهجه صحیح تأسیس شود که هر چه زودتر همه ایرانیها اگر باصلاح یکدل هستند یک زبان هم بشوند .

زیرسازی اقتصادی

کشوری که میخواهد به پیشرفتهای اقتصادی نائل گردد بیش از هر اقدامی باید زیرسازی یا زیربنای آن مورد توجه قرار گیرد .

زیرسازی کشور عبارت از احداث راهها و شاهراهها - توسعه شبکه راه آهن - ساختمان فرودگاهها و بندرهای بزرگ و اصلاح و نوسازی وسائل مخابراتی و نظائر آنست که تا موجود نباشد اقتصاد کشور رونقی نخواهد یافت .

هر برنامه‌ای را میتوان با کمک پول عمل کرد - میتوان کارخانه ها را از سازندگان آنها خریداری کرد - معادن را بکمک خارجی‌ان استخراج کرد - سد ها را بدست پیمانکاران بیگانه ساخت و توربین ها را وارد کرد - اما آنچه از همه اینها بالاتر است وجود کادر یعنی کارمندان و کارگران ورزیده و کاردان است - در صورتیکه بخواهیم

وضع اقتصاد کشور را بپایه کشورهای پیشرفته جهان برسانیم و نظیر آنها وابستگی خود را از لحاظ صنعتی و تکنولوژی بدیگر کشورها بعداقل برسانیم لازم و واجب است که مجهز بکادر صنعتی ورزیده بویژه کارگرانی متخصص باشیم. کمبود کارگران کارآموده نقصی است که باید با تمام امکانات در رفع آن بکوشیم. باید هر چه زودتر حتی بیش از بنیاد کارخانه و بیمارستان و دانشگاه بفکر تربیت افراد این کشور باشیم زیرا میخواستیم کشور ما بدست افراد این کشور اداره شود و همانها از امکانات مادی و معنوی این کشور بیش از دیگران بهره مند گردند.

امروزه با افراد بیسواد نمیتوان حرفه‌ای را آموخت. اگر پیش از این قالی بافی یا کشاورزی یا بیل و کارگری یا بیل و کلنگ را میشد از استاد آموخت امروزه بکار انداختن ماشینهای کشاورزی - راهسازی - کار کردن در کارخانه‌های الکتریکی و امثال آن نیاز بکارگرانی دارد که در ضمن چند سال تحصیل به فن خود بخوبی آشنا شده باشند و بتوانند در ضمن عمل از کتب و دستورهای کتبی برای بهبود طرز کار خود و آشناسدن بامشینهای جدید استفاده کنند.

پس اینک که ما میخواهیم با شتاب اکثراً در ظرف دو برنامه خود را به پایه کشورهای پیشرفته صنعتی نظیر ژاپن برسانیم جز این راهی نداریم که با نهایت سرعت بی سوادان و کودکان کشور خود را قبل از هر کار با استفاده از روشهای سریع و آسان باسواد کنیم. مثلاً اگر برای آموختن سواد خواندن و نوشتن هر کتاب و نوشته امروزه احتیاج بیک دوره پنجساله ابتدائی داریم (که متأسفانه در این مدت هم باز سواد کامل آموخته نمیشود). این مدت را به ثلث یا اکثراً به نصف تقلیل دهیم و از وقت اضافی برای آموزش دانستنی‌های مفید علمی و فنی استفاده کنیم. اینکه مدتها صبر کنیم که بیسوادها با ثباتی باسواد شوند و بعد بکسب هنر و فرهنگ بپردازند چندین سال بطول می‌انجامد و در این مدت ممکن است فرصت ازدست برود.

تنها راه از این لحاظ بنظر ما از پیش پا برداشتن مشکل الفبای کنونی است که اساسی یا زیربنای فرهنگ است - به تجربه ثابت شده است که میتوان به یک ایرانی

بزرگسال در مدتی در حدود ششماه خواندن و نوشتن و دروس ابتدائی را بطور فشرده آموخت و او را آماده فراگرفتن هر فن و دانش نمود، کودکان ما میتوانند حتی در کود کستان الفبای آسان لاتینی را برای یاد گرفتن فارسی بیاموزند زیرا حقیقتاً در مدتی کمتر از سه ماه میتوان با این خط، فارسی را به خردسالان آموخت، در دبستان کودکانی که موضوع سواد خواندن و نوشتن برای او حل شده است میتوانند هر چه بیشتر وقت خود را برای فراگرفتن رشته های مفید صرف کنند. پس خط ما نیز که بمنزله زیر سازی یا زیر بنای فرهنگی و اقتصادی کشور است و ابزاری است که چندین قرن پیش برای نوشتن فارسی برگزیده ایم باید همانطور که راههای مالرو و گاری رو قدیمی تبدیل به اتوروت و راه آهنهای سریع السیر میشود از تشکل کنونی که بدون تردید باعث اتلاف وقت و خستگی دماغ است بیرون آید.

خط کنونی ما بعلت نداشتن اعراب مانع علاقه نوسوادان به کتاب خواندن است زیرا خواننده اگر کلمه را که تلفظ آنرا قبلاً نیاموخته و مجبور است بکمک حدس و گمان آنرا بخواند خیلی زود مغزش خسته شده و از خواندن کتاب بیزار میشود و مختصر سواد را هم که آموخته است خیلی زود فراموش میکند. همانطور که اگر شما زبانی را خوب ندانید و در هر عبارتی بکلماتی برخوردید که معنای آنرا نمیدانید و محتاج به مراجعه به کتاب لغت باشید بسیار زود از این کار خسته میشوید و این طرز زبان آموختن و کتاب خواندن را رها میکنید.

اینک مقایسه میکنیم بین مدت و هزینه تدریس خط عربی - قبل از آغاز بیکار با بی سواد در سال ۱۳۵۰ و مدت هزینه آموزش سواد با خط لاتین طبق نوشته کتابچه مربوط به بیکار با بی سواد در دوره ششماه جمعاً در مدت یکسال سواد فارسی را به بی سوادان میآموزند و هزینه با سواد شدن برای هر فردی ۲۰۰۰ ریال برآورد شده است. اما با خط لاتین مدت آموزش سواد و فراگرفتن دروس ابتدائی بطور فشرده ششماه است که فقط ابتداء چند ساعت در روز و بعداً دو ساعت در هفته نیاز با آموزگار خواهد بود و هزینه آن برابر است با ۱۵۰ ریال برای هر نفر. در این مدت در ظرف یکماه و نیم کتاب نخستین که پس از خاتمه آن هر بی سواد دارای سواد کامل فارسی خواهد بود

آموخته میشود و در چهارماه و نیم دیگر معلومات ۵ ساله ابتدائی - حساب در حدود احتیاج - یاد داده میشود. این مبالغ بنرخهای سابق منظور گردیده، در هر صورت تناسب بین آنها محفوظ است و معادل نسبت ۱ به ۸ است با این تفاوت که اگر کسی بخط نو با سواد شود پس از ششماه میتواند بخوبی بنویسد و بخواند ولی با ۲۰۰۰ ریال باخط کنونی بعد از یکسال بلکه با چند برابر این مبلغ حتی بعد از شش سال هم خواندن و نوشتن درست را نخواهد دانست - در خط کنونی چنانکه گفتیم دانستن املای هر کلمه از لحاظ نوشتن تلفظ آن از لحاظ خواندن ضروریست - در حالیکه خط لاتینی فاقد چنین عیبی است.

با آنچه بعرض رسید روشن شد که با سواد شدن باخط لاتینی بمراتب آسانتر است تا باخط عربی. یعنی یکنفر بیسواد که نسبت بهردو خط یکسان بی اطلاع است بوسیله خط لاتین در مدتی بسیار کوتاهتر با زحمتی کمتر و با اطمینانی بیشتر فارسی را خواهد آموخت در حالیکه اگر بخط معمولی عربی سواد فارسی را بیاموزیم مدتها وقت لازم خواهد بود تا حروف - طرز تلفظ کلمات در جملهها و املای درست آنها و رابطه آنها در عبارات یاد بگیرد - باخط عربی برخلاف خط لاتین آشناسدن به ترکیب حروف برای ساختن هجاها و کلمات کافی نیست که کسی نوشتن و خواندن درست را فراگیرد بلکه مدتها تمرین لازم است تا با هر کلمه و با تلفظ و املای آن آشنا شود.

هزینه کلی ریشه کن ساختن بیسوادی برابر است با مبلغی که برای ساختمان يك شاهراه یکصد و پنجاه کیلومتری خرج میشود و در مدتی اکثراً مشابه آن. طرفداران حفظ خط کنونی که مخالف تغییر آن هستند خلاصه دلائلشان بشرحی است که بعرض میرسد:

میکویند خط چینی که ژاپونیا نیز از آن استفاده میکند مانع باءوادشدن ژاپونیا نبوده است.

میکویند خط فرانسه و انگلیسی هم املای دشواری دارند باوجود این مردم

کشورهای انگلیسی زبان و فرانسه زبان عموماً با سوادند .
 میگویند خط مربوط به ملیت است و تغییر آن درست نیست .
 میگویند خط زیباست .
 میگویند با تغییر خط فرهنگ باستانی ما از بین میرود .
 چون قرآن و کتب دینی بزبان و خط عربی نوشته شده اند از این لحاظ لطمه
 بدیانت وارد میشود .

وبالآخره عده‌ای با ما در ناقص بودن خط کنونی هم عقیده‌اند ولی اصلاح خط
 فعلی را مفیدتر از تغییر آن میدانند .

اینک پاسخ باین نگرانیها :

- ۱- خط چینی و ژاپنی
- ۲- خط فرانسه و انگلیسی
- ۳- ملیت و خط
- ۴- خط زیباست
- ۵- لطمه بفرهنگ باستانی
- ۶- اصلاح خط بجای تغییر خط
- ۷- دلائل مذهبی
- ۱- خط چینی و ژاپنی :

خط چینی چنانکه میدانیم ابتدا خطی تصویری بوده که بتدریج بخط اندیشه نگاری
 تبدیل شده یعنی هر علامتی مشخص کلمه‌ای است - گاهی از این علامات بجای هجا
 هم استفاده میشود - بدیهی است یاد گرفتن کامل خط چینی بسیار مشکل است و
 چینی‌ها از سال ۱۹۲۸ رسماً مجامعی برای بررسی و رفع اشکالات خط و پذیرش خط
 لاتینی ترتیب داده‌اند نسبتاً خاصیتی که خط چینی دارد آنست که بعلت تعداد لهجه‌ها
 در چین که شاید از سی لهجه تجاوز میکند با این خط دستوره‌ای کتبی پکن و سایر
 نوشته‌های چینی را در استانهای مختلف بزبان محلی میخوانند - اما با وجود این

دولت چین ملی در سال ۱۹۵۸ طی تصویب نامه نوشتن چینی را بخط لاتین تأیید کرده و حتی درصدد است که لهجه‌های مختلف را تبدیل به لهجه مردم پکن که لهجه رسمی کشور است بنماید - البته مشکل دیگر برای زبان چینی تعداد حروف است .

- ژاپنی‌ها از قرن‌ها پیش خط چینی را پذیرفتند ولی این خط مشکلاتی برای زبان آنها در برداشت باین واسطه خط دیگری بنام هیراگانا برای با سواد کردن سریع مردم ابداع کردند - این خط از حدود ۵۰ علامت که هر کدام يك هجارا می‌نمایاند تشکیل شده است و با آن بآسانی میتوان نوشتن را آموخت تا حدی که کودکان ژاپنی پیش از آنکه بدبستان بروند در نزد مادران خود این خط را بآسانی می‌آموزند - نوشتن و خواندن بخط هیراگانا بی نهایت ساده و آسان است - در دبستان درس را باین خط به نوآموزان می‌آموزند و در ضمن خط چینی را بتدریج بآنها یاد میدهند ، تعداد علائم چینی که آموختن آن اجباری است در دبستان در حدود ۸۵۰ و در دبیرستان یک هزار علامت است .

ژاپنی‌ها بعلمت پیشرفتهای علمی و اقتصادی خود امروزه همه با سواد هستند و اغلب دوره دبیرستان را آموخته‌اند .

در ژاپن از قرن شانزدهم سعی کرده‌اند تاخط را لاتینی کنند - از سال ۱۸۸۴ انجمنی بنام انجمن Rāmadyī Kovaī (کاربرد خط رومی) در ژاپن تأسیس شده است .

۱ - فرانسویها و انگلیسیها :

خطوط فرانسوی و انگلیسی برای خواننده که تعداد آن همواره چند برابر نویسنده است اشکالی در بر ندارد زیرا این خطوط دارای حروف گویای کافی هستند معذلك بعلمت مشکلات کوچکی که دارند سالهاست انگلیسی زبانها و فرانسویها بفکر ساده‌تر کردن خط‌های خود هستند - اشکال از لحاظ آنها جهانگیر بودن این خطوط است که تعداد زیادی این زبانها را با املاء فعلی آموخته‌اند و تغییر املاء مشکلاتی را در بر دارد - از طرف دیگر مسئله تغییر خط که جنبه انقلابی دارد برای آنها

مطرح نیست بلکه فرض اصلاح خط است که بسیار مشکلتر از تغییر آنست، همچنانکه در فارسی اصلاح یا حفظ خط کنونی بسیار دشوارتر از تغییر و تبدیل آن بخط دیگری است.

۳- خط مربوط به ملیت ما است :

با آنچه بعرض رسید خط بهیچوجه جنبه ملی ایرانی ندارد ، ملی عربی هم نیست . اساس آن مربوط به سومریها است که نه هند و اروپائی بوده اند نه سامی - درطول تاریخ ما چندین بارخط تغییر کرده است ولی ملیت ایرانی ما محفوظ مانده است - درخارج این خط را اگر عرب یا ایرانی یا پاکستانی بنویسند منحصراً خط عربی میدانند - علاوه براین ایرانیان یا هر قوم دیگری همواره برای پیشرفت خود از تقلید از دیگران اباء نداشته اند .

۴- خط زیباست :

پاره ای خطها فقط برای آنهاییکه دارای سواد هستند و سواد کافی دارند شاید زیبا بنظر میآیند - مقصود از ابداع خط توجه بزبائی آن نبوده است - در زمانهایی که ایرانیان را بعلمت پاره ای از تعصبات مذهبی ظاهراً از نقاشی منع کرده بودند به زیبا نویسی پرداخته اند - خط های دیگر هم زیبا هستند امروزه دیگر باروی کار آمدن ماشینهای تحریر و ماشین های چاپ خوش نویسی مقروک شده است .

۵- فرهنگ باستانی ما از بین میرود:

اولا چنین چیزی نیست زیرا فرهنگ ما که حاصل اندیشه پیشینیان است ارتباطی بخط ندارند - آنرا بهر خطی میتوان نوشت - اگر این خط کاملتر باشد حتماً نشر فرهنگ باستانی هم آسانتر خواهد بود ثانیاً باید در نظر داشت که کسانی که خواندن و نوشتن را باخط کنونی میدانند سالیان درازی باز هم باخط کنونی قدیمی استفاده خواهند کرد اما تازه سوادان خردسال یا بزرگسال درابتدای امر نیازی به کتب قدیم نخواهند داشت ولی بتدریج که سطح دانش آنها بالا میرود بدیهی است هر کتابی که مورد نیاز آنها باشد از جمله کتب قدیمی ایرانی باستانی و باعلاقه کامل

ناشران خط نو برای مشتریان جدید که شماره آنان در تزیید خواهد بود چاپ و در دسترس آنان گذارده خواهد شد .

توجه ما در ضمن حفظ آثار قدیمه به نیازمندیهای آینده ابناء این کشور است .
جای تعجب است که هیچیک از آنهایی که مدام دم از مولوی - حافظ یاسمعی میزنند و مردم را بدون دلیل از فراموش شدن آثار پیشینیان بعلت تغییر خط میترسانند هیچگونه ناراحتی از اینکه کشوری مانند ایران با همه سوابق تاریخی تاریخ جامعی برای آن تدوین نشده است ندارد - نه تنها تاریخ ، بلکه جغرافیای ایران و تاریخ ادبیات ایران و دیگر کتبی که برای شناساندن خصوصیات این کشور ضرورت دارد .
۶ - اصلاح خط بجای تغییر آن :

پاره ای که قبول دارند خط فعلی ما خطی است نامناسب برای نوشتن فارسی ولی بدلائل احساساتی با جهات دیگر حفظ آنرا لازم میدانند بجای تغییر خط اصلاح آنرا پیشنهاد مینمایند .

بدین قرار که حروف اضافی بخصوص عربی حذف شود مثلث لغت صادق (سادغ) نوشته شود - و بجای کسره حرف ضروری (ع) بکار ورد و بالاخره حروف متصل با سه شکل تبدیل به يك شکل منفصل گردند باین ترتیب که صادق بشود (س آ د غ) که در واقع همان خط لاتینی است که از راست به چپ نوشته میشود . پس چرا يك باره خط جهانی شناخته شده لاتین را بکار نبریم .

مطلب دیگری که باید یاد آوری شود این است که چون زبان ما بخط عربی بدون کم و کسر در حروف آن نوشته میشود بآسانی لغات عربی را در خود پذیرفته است .

کوشش فرهنگستان قدیم و جدید برای زنده کردن واژه های ایرانی تازمانی که خط ما همین خط عربی است نتیجه مطلوب را نخواهد داد . از این روست که کلمات مملکت - مؤسسه - وطن - همچنان دوباره بجای کشور - بنگاه - میهن بکار میرود .

میگویند قرآن بخط و زبان عربی نوشته شده است و باید این خط را مابدانیم بنده تصور نمیکنم که شرعاً چنین دستوری صادر شده باشد والا تمام کسانی که عربی نمیدانند مخصوصاً سواد فارسی هم ندارند و ناچار عربی را نمیتوانند بخوانند بایستی در زمره کفار شمرده شوند - اما کسانی که فارسی را آموختند پس از رسیدن بسن بلوغ یعنی در دوره دبیرستان میتوانند خط عربی را هم لااقل تا آن اندازه که برای خواندن قرآن لازم باشد بیاموزند - اصولاً عقیده داریم که در دبیرستان نامدتی چند ساعتی خط کنونی را بدانش آموزان بیاموزند ، گذشته از آن بطوری که اطلاع داریم در کشورهای عربی مانند لبنان و مصر انجمن هایی برای تبدیل خط عربی به لاتین تشکیل شده و مشغول فعالیت اند و چه بسا زودتر از ما که خود را از عرب هم غربتر میدانیم موفق به تغییر خط خود بشوند با آنکه تبدیل بسیاری از حروف زبان عربی به علت نداشتن مشابه لاتینی مشکلاتی از لحاظ لزوم آکسان های مختلف و حروف ترکیبی فراهم میآورد .

سخنرانی بنده در اینجا پایان یافت ولی بهیچوجه آرزوی من که اصلاح واقعی فرهنگ با تغییر خط است بهمین عرایض پایان نمی پذیرد ، بلکه دعوت میکنم از سرورانی که باین امر توجه دارند چه از راه گفتن و نوشتن و چه از راههای دیگر اهمیت موضوع را باولیای امور گوشزد نمایند و با پیشنهاد های مفید دسته جمعی در تحقق این آرزوی بزرگ که قرن ها بآن توجه نشده است تسریع نمایند .

در خاتمه تصادف این سخنرانی را با روز تاریخی هفدهم دی که روز آزادی زنان ایران است بغال نیک میگیرم و آرزو مندم همانطور که زنان ما از قید های گذشته آزاد شدند زبان ما نیز از بند خط نامناسب تحمیلی آزاد شده و گسترشی که شایستگی آنرا دارد باز یابد. (۱)

۱ - این سخنرانی در تاریخ ۱۷ دیماه ۱۳۵۳ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد

گرفته است .

افسانه‌های ایرانی

جواد میراحمدیان

پنج‌ه‌ سال است که در مکتب استاد معظم جناب آقای دکتر علی‌ اکبر سیاسی درس خوانده‌ام و يك تلمیذ بی‌ ارادتی نبوده‌ام امیدوارم شاگرد ناخلفی نباشم .
با اظهار تشکر از مراحم ایشان و همچنین از ذوات محترم عزیزم ، خانمها و آقایان که سرافراز فرموده اند و تشریف آورده اند سخنرانی خود را شروع میکنم .
البته تصدیق میفرمائید که این سخنرانی به معنای آن سخنرانی های علمی که در کانون ایزان جوان ایراد میشود نیست زیرا قرار بود آقای سید علی هاشمیان در این جلسه راجع بموضوع دیگری صحبت کنند ولی بعلت گرفتاری ایشان ، قرار شد اینجانب بجای ایشان مطالبی را به عرض حضار محترم برسانم که در برنامه سخنرانیها جای خالی باقی نماند .

معمولاً در مجالس وعظ و روضه خوانی که در ایام سوگواری تشکیل میشود گاهی اتفاق می افتد که واعظ یا روضه خوان اصلی دیر میرسد برای اینکه مجلس

از گرمی و شور و غوغا نیفتد و مستمعین ناراحت نشوند صاحب مجلس میآید سرگوجه میایستد و يك مداحی را صدا میکند ولی يك ملائی كه میآید رد بشود از ارتقاضا میکند بیاید سر حصار را گرم نماید تا واعظ و روضه خوان اصلی برسد - حالابنده هم همان حكم را پیدا کرده ام اینجا در خدمت آقایان و بانوان آمده ام سر تان را گرم كنم بنا بر این توقع ایراد مطالبی كه آموزنده و جنبه علمی و هنری داشته باشد نداشته باشید بلکه این سخنرانی اتفاقی امشب را يك نقالی تلقی فرمائید بهمین جهت است كه موضوع سخنرانی خودم را «افسانه های ایرانی» انتخاب کرده ام.

در افسانه های ایرانی از كتاب خاله سوسكه و از عاق والدین و چهل طوطی و سلیم جواهری و ریاض الحکایات و امیر ارسلان نامدار - اسکندر نامه - برزنامه شیرویه نامدار - اردشیر نامه و امثال آن كه از نظر ادبی در سطح پائین و متوسط قرار گرفته تا برسیم به شاهنامه كه در حد اعلای ادبی بوده و بلندترین و بالاترین مرتبه حماسی را دارد نكات بسیاری بچشم میخورد كه خیلی گیرا و جالب است و از آن جمله اغراق است كه در تمام افسانه های ما آمده است ، البته اغراق از صنایع بدیعه است و بسیار مفید و برای لطف كلام لازم است ولی بعضی اوقات می بینیم كه این اغراق بجائی میرسد كه ملایم طبع خواننده نیست و خواننده هرگز حاضر برای قبول آن نمیشد ، مثلاً در كتاب حسین كرد شبستری یا بهتر بگوئیم « گرد » شبستری اغراق هائی دیده میشود كه بكلی دور از ذهن و لطافت است خدا رحمت كند مرحوم محمود دره كه از دوستان ارجمند ایران جوان بود يك شب كتاب حسین كرد شبستری را كه با چاپ سنگی بود بكانون آورده بودند و درد سترس دوستان قرار دادند ، در صفحات متعدد در مواردی كه نویسنده داستان دروغهای شاخه داری به قهرمان كتاب نسبت داده بود بقدری دور از ذهن و مبالغه آمیز بود كه حتی كاتب را عصبانی كرده بحدی كه در متن كتاب به تنظیم كننده داستان به فحش دادن و ناسزا گفتن پرداخته و چند جا پراثر باز كرده و گفته بود : لعنت بر پند دروغگو !

همانطور كه عرض كردم اغراق در صورتیكه دارای لطف بدیعی باشد بسیار

مستحسن است و اغراق دارای سه درجه است : یکی اغراقی است که لطف شعری و لطف نویسندگی دارد من باب مثال سعدی میفرماید :

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

بقدری این شعر لطیف است که مرحوم حاج شمس العلماء (استاد معاصر ادبیات) میگفت در اغراق بهترین شعری که من در مدت عمرم دیده‌ام همین شعر است که درعین اینکه بزرگترین اغراق بکار رفته کوچکترین اغراقی هم در آن دیده نمیشود . زیرا درعین اینکه شاعر از ماه خود تعریف کرده و آنرا بالاتر از ماه آسمانی دانسته و تفاوت بین آنها را از زمین تا آسمان گفته است درعین حال نیز حقیقت امر را بیان کرده ، چه مسلم است که تفاوت بین معشوق شاعر تا ماه آسمان فاصله از زمین تا آسمان است.

و هم چنین حافظ می فرماید :

به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام

خون دل عکس برون میدهد از رخسارم

البته همه میدانند که خون دل باعث سرخی روی است و در کمال لطافت تشبیهی شده است که درعین حال خالی از اغراق هم میباشد .

فردوسی حکیم بزرگوار طوس میفرماید که :

به میدان در آمد یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

درید و برید و شکست و به بست یلان را سر و سینه و پا و دست

ملاحظه میشود که این شاعر بزرگ در حالی که یل ارجمندی را با شمشیر و خنجر و گرز و کمند به میدان در آورده و بعید بنظر میرسد که به تنهایی پهلوانان دیگر را بتواند با شمشیر بدراند و با خنجر ببرد و با گرز بشکند و با کمند به بندد ولی وقتی که لطف شعر او «لف و نشر»ی را که استاد بکار برده در نظر بگیریم این اغراق حماسی بقدری جالب و درخور تحسین است که مبالغه آن را از یاد میبرد و همچنین در این شعر :

رُسم شوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت

البته در مقام حماسی و توصیف صحنه نبرد بسیار بسیار زیباست و ذهن را متوجه میکند که در آن میدان رزم چه غوغائی بوده است و این قبیل اغراقها بسیار مطلوب و پسندیده است. ولی در صورتیکه اغراق و مبالغه فاقد لطائف بدیعی باشد و از حد بگذرد بجائی میرسد که بهیچوجه پسندیده نخواهد بود مثل شعر شاعر دیگر که نه کرسی فلک را زیر پا می نهد تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند. وقتی که ظهیر فاریابی میگوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

اغراق بجائی میرسد که سعدی بر او ایراد میگیرد و میگوید:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان

پس باین نتیجه میرسیم که اغراق حدودی دارد، چه در شعر و چه در نثر که اگر از حد بگذرد مطلوب نیست، چنانکه در بعضی از کتابها مثل اسکندرنامه، امیر ارسلان و حسین کرد بعدی این اغراق دور از ذهن است که خواننده آنرا قبول نمیکند، مثلاً در همین کتاب حسین گرد شبستری آمده است که:

حسین گرد در بیابانی خیلی تشنه اش بود تا رسید به سرچاه آبی، چون وسیله ای برای بیرون آوردن آب نداشت يك پای خود را این طرف چاه گذاشت و يك پایش بطرف دیگر و يك جا چاه را بلند کرد و آب آنرا سر کشید و دومر تبه چاه را سر جای خودش نهاد! (خنده حضار).

البته يك چنین قصه ای دور از ذهن است و قابل قبول و مطلوب نیست ولی اغراقهای دیگری هم هست که مبنای آن آرزوی بشر است و آنرا میتوانیم قبول کنیم مثلاً آرزوی بشر همیشه این بوده است که پرواز کند و این مسئله در قصص آمده است، از جمله داستان قالیچه حضرت سلیمان است که پرواز میکند یا چهار عقاب، تختی را برای شاه فراهم میکنند و شاه در آن سوار میشود و میرود البته از بدو خلقت، این آرزوی بشر بوده است که مثل پرندگان در هوا به پرواز درآید و

این آرزوها در افسانه‌های ایرانی خالی از لطف نیست چنانکه حالا می‌بینیم آن آرزوها کم‌کم بحد کمال رسید و اکنون بوسیله طیاره ما میتوانیم باقی نقاط عالم پرواز بکنیم.

یامثلاً اینکه در قصص آمده است که اگر کسی اسم مادر حضرت موسی را بداند و آن اسم را بهر قفلی بگوید فوراً باز میشود مثل اینکه خود من اسم مادر حضرت موسی را در عالم طفولیت خیلی آرزو داشتم بدانم و حال آنکه چنین اسمی از آن مخدیره در کتابها نبود تا بتوانم بهر قفلی که بگویم باز بشود، مخصوصاً که خیلی میل داشتم به آن گنجۀ مادرم که حلویات منزل در آنجا بود بروم و دستبردی بزنم.

از قضا يك روز درویشی آمد به در منزل ما و يك كتاب بیاضی در دست داشت که حاوی اشعاری از صفی‌علیشاه بود و میخواند و من که در کلاس سوم یا چهارم ابتدائی بودم کتاب را از وی گرفتم و به تماشا پرداختم و چون او اائل درس خواندگیم بود از آنجا که هر کسی که مایل است در کودکی هر نوشته‌ای که بدستش میرسد بخواند این بود که من هم رغبت زیادی به خواندن داشتم. و در آن حال دیدم که در کتاب درویش نوشته شده است که نام مادر حضرت موسی یوخابد یا یوخابت بوده است و من از گشفتن این مطلب خیلی خوشحال شدم چرا که باقصه‌های خوشی که در این باره شنیده بودم دیگر جای درنگ نبود که بدانستن این رمز به آسانی میتوانستم هر قفل بسته‌ای را باز کنم، به عجله بیاض را بستم و بدست آن درویش دادم و سرعت آمدم به اندرون. در آن موقع پدرم يك عکس خانه‌ای داشت و يك اطاق کوچکی بود که آنجا تاريك خانه‌اش بود او آما تور بود و ائاثیه و اسباب عکاسی اش را آنجا میگذاشت و من بلافاصله به قفل آهنی مثلثی شکل که بدر عکس خانه بود نزديك شدم و آنرا دست زدم و گفتم: یوخابت! دیدم قفل باز شد! دو مرتبه بستم و گفتم یوخابت! دیدم باز هم قفل باز شد، معلوم است که چه حال خوشی داشتم...

در این حال مادرم سر رسید و گفت جواد چه میکنی؟ مگر نمیدانی که این قفل هرزاست؟ این قفل را که گذاشته‌ایم اینجا برای اینست که بچه‌ها به عکس خانه

لروند و به اثنایه پدرت دست نزنند و تو ببخود این کار را کردی ، زود به بتد که پدرت ناراحت نشود .

بنده خیلی بورشدم و آمدم پائین ، رفتم قفل در ابار را باز کنم و گفتم : یو خابت !
قفل باز نشد و باز گفتم یو خابت ! - باز هم باز نشد !

سرانجام حالا این آرزو هم صورت عمل بخود گرفت بدین معنی که آمدند و قفل هائی ساختند که بارمز مخصوصی هر کسی میتواند قفل بسته (بدون کلید) را باز کند .

مثلا انبان حضرت سلیمان که از آن هر چه بخواهند میتوانند در بیاورند که آنهم فعلا بصورت صندوق هائی در آمده که اگر با انداختن پولی در آن شیئی مورد نظرا دریافت میدارند . و یا اینکه میگفتند ، دیو تنوره کشید و رفت به آسمان - حالا هم هواپیمای جت تنوره میکشد و میرود به آسمان که در واقع این آرزوها تحقق یافته است .

این قسمت هائی که مربوط به آرزو های بشری است در افسانه ها آمده که بعداً مانند مطالب فوق و همچنین صدای حیوانات که مایل بودند بدانند آنها باهم چه میگویند ؟ خوشبختانه دانشمندان نیز تاحدی به این راز پی برده و فهمیده اند که حیوانات هم باهم صحبت میکنند و باهم گفتگو هائی دارند و نتیجه گرفته اند که آنها هم بین خودشان با صداهای خود مطالب خودشانرا بیکدیگر تفهیم میکنند . گرچه در میان این قصه ها که قسمتی از آن خیلی دور از ذهن است مسائلی را می بینیم که خیلی لطیف و ظریف و قابل توجه است و از آن جمله موضوع خرد است که در تمام این کتابها می بینیم آنکس که خردمند است در مقام عالی قرار میگيرد و آنکس که بی خرد است توفیق حاصل نمیکند و بجائی نمیرسد .

در داستانها به خرد و روان توجه خاصی شده چنانکه فردوسی شاهنامه را بلاین بیت آغاز فرموده است :

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

هم چنین هوش سنجی، موضوع مهمی در افسانه‌های ایرانی بوده است که اگر يك کسی هوشش را امتحان میکردند و از عهده امتحان برمی آمد و در آن رشته‌ای که رفته و يك آرزویی داشته و یا يك دختری را میخواست تصرف بکند و در اختیار خودش بگیرد موفق میشده است ولی اگر از هوش سنجی رد میشده به نتیجه نمیرسیده و این قصه در افسانه‌های قدیم گویای این حقیقت است :

گویند : عابدی بانجاری و خیاطی همسفر شدند و شبانگاه به جائی میرسند که ناچار از بیتوته میشوند و برای اینکه از شر حیوانات درنده و مزاحم در امان باشند لاجرم به غاری پناه میبرند و در آنجا با هم قرار میگذارند که تا صبح هر يك دوساعت به دوساعت كشيک بدهند كشيک اول به نجار محول میشود و او برای اینکه خوابش نبرد با وسائلی که همراه داشته در مقام این برمی آید که مجسمه‌ای بصورت يك دختر از چوب بتراشد بعد نجار می خوابد و او بت به خیاط میرسد ، خیاط بیدار میشود و می بیند که رفیقش مجسمه‌ی دختری را تراشیده است و این کار خیاط را وادار میسازد که او هم با وسائلی که در دست داشته لباس زیبایی دوخته و به تن دختر می پوشاند عاقبت مدت كشيک اینهم میگذرد و آن عابد پرهیزگار از خواب بیدار میشود و به كشيک می پردازد و در این حال می بیند که رفیقایش (نجار و خیاط) مجسمه‌ای را ساخته و پرداخته اند . و چون او هنری نداشته که از خود نشان بدهد ناگزیر از خدا میخواهد که به آن مجسمه روح دمیده شود، دعای عابد فوراً مستجاب میشود و آن دختر روح پیدا میکند و زنده میشود، صبحگاهان که دوستان از خواب بیدار میشوند می بینند که آن مجسمه بصورت يك دختر زیبایی جان گرفته است دوستان بر سر صاحب آن به گفتگو و مشاجره می پردازند ، نجار میگوید مال من است ، خیاط میگوید مال من است و آن عابد هم میگوید این دختر از آن من است ، سرانجام کار به قاضی میکشد، قاضی میگوید بهترین راهش اینست که از خود دختر بیرسیم که میل او به کیست و نظر او چیست ؟

از دختر می پرسند. دختر میگوید : جان بوده است که من را بوجود آورده

است این چوب و آن پارچه چندان اثری ندارد و من متعلق به آن عابدی هستم که بر حسب دعای او روح در من دمیده شده، بنابراین لازم است تجار پول تجاریش را بگیرد و خیاط هم پول خیاطی اش را.

تن آدمی شریف است بجان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

در اینجا می بینیم که خیلی توجه به معنویات داشته اند و در قصه ها هم معنویت را در نظر گرفته و آنرا ستوده اند.

یامثلاً در موضوع نیکوکاری - در افسانه ها می بینیم که این مطلب همیشه مورد توجه و نظر داستان سرایان بوده است که همواره خیر و شر و بدجنسی و خوشجنسی و پاکی و ناپاکی را در مقابل یکدیگر قرار بدهند و بالمال می بینیم در تمام قصه ها خیر بر شر غالب میشود همچنانکه در افسانه های قدیم دیده میشود که همه ی زشتی ها را از اهریمن و همه ی خوبیها را از یزدان میدانسته اند و این مقابله خیر و شر همیشه وجود دارد مثلاً امیر ارسلان نامدار یکطرف قضیه است دارای خلق و خوی خوب و دارای وزیری است بنام شمس وزیر که خیلی خوش جنس است و یکطرف دیگرش قمر وزیر است که خیلی بدجنس میباشد هرانجام در قصه مذکور می بینیم که شکست باقمر وزیر است و شمس وزیر توفیق حاصل میکند. از طرفی دیگر می بینیم که داستان سرا سعی کرده است که خواننده داستان دقیقاً تحت تأثیر نیکوکاری قرار بگیرد. از جمله می بینیم در کتاب ملا نصرالدین که جنبه شوخی دارد قصه هایی آمده است که همایش آموزنده و مربوط به این موضوع است مثلاً يك روز ملا در مقام این برمیآید که به بیند چطور میشود مرد! - و میگوید خوبست بمیرم تا بروم آن دنیا و به بینم آنجا چه خبر است؟ این فکر برایش پیدا میشود و با خود میگوید چه کار بکنم، چه کار نکنم، عاقبت بعد از فکر زیاد راهی قبرستان میشود در آنجا يك قبر

کهنه‌ای را پیدا میکند و توی آن دراز میکشد و میگوید: من حالا مردم! جان رسید به قوزک پایم و رسید به زانویم و رسید به سینه‌ام و رسید به سرم و جان از سرم پرید! بعداً چشمهایش را می بندد و باز میکند می بیند خیر بحال اول باقی است و فوت نکرده دوبرتبه میگوید جان از سرم می آید به گردن و از گردن میرود به پا و از پایم بیرون رفت! باز هم می بیند خیر نمرده است؟ باخود میگوید معلوم میشود که مرگ به این صورت نیست که هر کس دلش بخواهد بمیل خود بمیرد، پس باید صبر کرد تا موقع خودش مرگ برسد، یا شوم بروم دنبال کارم و زندگی خودم از توی قبر می آید بیرون تا سر از قبر برمی آورد اتفاقاً يك کاروانی از آنجا عبور میکرده است با بیرون پریدن ناگهانی او از قبر قاطرهای کاروان يك دفعه رم میکنند و بار هارا می اندازند و کاروان به هم میریزد.

ساربانها اوقاتشان تلخ میشود و ملارا يك كتك مفصلی میزنند و لباسهایش را باره میکنند که چرا باعث این آشفتگی شدی؟

ملا با سر و دست شکسته و لباسهای پاره شده وارد شهر میشود، مردم می پرسند که این چه هیأت است؟ میگوید این هیأت روز قیامت است، رفته بودم آن دنیا و این وضع آن دنیا است!

میگویند: بگو به بینیم آن دنیا چه خبر بود؟

میگوید: اگر قاطرهای مردم را رم ندهی کسی را با کسی کاری نیست! (خننده حضار).

راست است اگر ما در این دنیا اسباب اذیت و آزار کسی را فراهم نکنیم کسی را با کسی کاری نخواهد بود و این مارا سوق داده است به نیکوئی و نیکوکاری.

اما مسئله دیگری که باز در افسانه‌های خودمان می بینیم موضوع روانکاوی است که اینجا دیگر روی سخن باجناب آقای دکتر سیاسی استاد معظم است و جای آقای خواجه‌نوری هم خالی است که این موضوع را که بنده مطرح میکنم و این قصه را که خدمت تان عرض میکنم به لحاظ روانکاوی مورد توجه قرار دهند.

ملاحظه میفرمائید که روانکاو در خلال افسانه های قدیم مورد نظر قدما هم بوده است چنانکه در این قصه می بینیم که بابت مطالبی از روحیه قهرمانان داستان آگاه میشوند و همچنین یکی از مسائل دیگری که غالباً در قصه های ما عنوان شده موضوع عشق است مانند ویس و رامین ، لیلی و مجنون ، یوسف و زلیخا که از عرب گرفته شده و خسرو و شیرین و زهره و منوچهر (ایرج میرزا جلال الممالک) و نظایر آنها مانند امیر ارسلان که عاشق فرخ لقا دختر بطرس شاه بوده است .

مثلاً در این قصه : گویند امیری بوده از بلاد یمن که دارای ثروت بسیار بوده و در مقام این برمیآید که برای پسرش از دختر زیبای فرمانروای کشور مجاور (حالا اسمش را میگذاریم پادشاه یمن یا مثلاً پادشاه بصره) خواستگاری نماید و نامه ای به پادشاه پدر دختر مینویسد که من شنیده ام تو دختری داری و بمنظور حسن همجواری فیما بین و ایجاد روابط الفت (البته آقای الفت دهنشان آب نیفتد!) میخواهم دختر شمارا برای پسرم بگیرم و ضمناً يك حقه مرصعی را هم میگیرد و مقداری جواهر از قبیل گوشواره و انگشتری در آن قرار میدهد و برسم هدیه میفرستد برای پدر دختر، و چهار نفر از ملازمان را مأمور میکند که این حقه ی جواهر نشان را بعنوان شال و انگشتر ببرند نزد پادشاه. و بلافاصله این چهار نفر ملازم با حقه مرصع محتوی جواهر حرکت میکنند، وسط راه یکی از اینها به جواهر محتوی حقه طمع میکند و آنرا ربوده در جایی مخفی میسازد که بعداً تصاحب نماید موقعی که فرستادگان، نامه امیر را به پادشاه پدر دختر میدهند، پدر دختر کاغذ را میخواند و در حقه را می-کشاید و می بیند خالی است! و میگوید پس این جواهرات کجاست؟ هر چهار نفر منکر میشوند و هر يك به گردن دیگری می اندازند و برای کشف قضیه خردمندان جمع میشوند و فکر میکنند ولی بجائی نمیرسد در این موقع عروس یعنی همان دختر پادشاه میگوید اگر اجازه بدهید این چهار نفر را بازجوئی کنم تا معلوم شود که کدام يك از اینها سارق جواهر میباشد، پرده ای میکشند و آن چهار نفر ملازم را میخوانند و می آیند و می نشینند و دختر این قصه را بیان میکند برای آن چهار نفر

و میگوید حواس تان را خوب جمع کنید تا من قصه‌ای را برایتان نقل کنم و دختر شروع میکند قصه را باین شرح بیان کردن که :

دختری از بازرگانان ثروتمند بسیار علاقه به گل داشت و مخصوصاً به گل‌هایی که منحصر به فرد بود باغبان این بازرگان باغچه‌ای داشت و گلی را به‌خاصه تربیت میکرد که در میان گلها مانند نداشت، يك روز دختر بازرگان می‌آید به باغ، باغبان این گل منحصر را که دست پرورده خودش بوده و زحمت زیاد کشیده بوده تقدیم آن دختر میکند، دختر بسیار خوشحال میشود و به باغبان میگوید که هر حاجتی داشته باشی من برای تو انجام خواهم داد، بگو بی دریغ هر تقاضائی داری بکن، باغبان بی انصاف هم اظهار میکند که من دلم می‌خواهد که شب عروسی شما با همان هیأت شب زفاف، قبل از آنکه به حجله داماد بروی، اول بیائی پیش من و بعد بروی به حجله داماد - دختر میگوید چون من قول داده‌ام که هر چه گفته‌ای برایت فراهم کنم حرفی ندارم.

مدتی میگذرد، و موقع عروسی این دختر میرسد، شب عروسی وقتی که عروس می‌خواهد به حجله برود مطلب را با شوهر خودش (داماد) باین نحو در میان میگذارد که من چند سال پیش به باغبان خودمان يك همچو قولی داده‌ام و چون باید به عهد خودم وفا کنم تو اجازه بده که من بروم پیش او و بعد برگردم پیش تو، شوهر در جواب میگوید که چون تو قول داده‌ای من حرفی ندارم برو، وسط راه بر میخورد به يك شیر، آن شیر می‌خواهد این دختر را بخورد! دختر میگوید قضیه اینطور است من به باغبان قول داده‌ام و تو اجازه بده همانطور که شوهرم موافقت کرده من پیش باغبان بروم و بعد مانعی ندارد که پس از مراجعت مرا بخوری!

شیر میگوید چون تو يك همچون آدم خوش قول و وفاداری هستی من حرفی ندارم بعد میرسد به يك دزد، دزد می‌بیند که يك دختری است و دارای جواهرات عالی و دارد میرود. بلافاصله سد راهش میشود و میگوید: جواهرات را بده (رد کن بیاد!)

دختر به او عنوان میکنند که من به آن باغبان قول داده‌ام شوهرم موافقت کرده شیرهم موافقت کرده. بگذار من بروم تعهدم را انجام بدهم بعد موقع برگشتن جواهرات را بتو خواهم داد برای اینکه بنا بوده باهمین هیأت پیش او بروم، بعد می‌آید پیش باغبان، باغبان غیر منتظر می‌بیند دختر آمد! به او میگوید که خیلی من تعجب میکنم که آمدی؟

دختر جواب میدهد که من نزد تو تعهد کرده بودم و حالا آمده‌ام که به عهد خود وفا کنم و بعد شرح ماجرا را برای باغبان تعریف میکند که شوهر موافقت کرده، شیرهم موافقت کرده، دزد هم موافقت کرده و حالا آمده‌ام پیش تو. باغبان میگوید: چون تعهد خود را انجام داده‌ای من از تو صرف نظر کردم و نسبت بتو هیچگونه دست درازی نخواهم کرد، برگرد پیش شوهر خودت.

دختر بدون اینکه دست خوردگی پیدا کند بر میگردد که برود پیش شوهرش و در حال برمیخورد به دزد! دزد میگوید: چرا به این زودی برگشتی؟

دختر میگوید: بله باغبان از من صرف نظر کرد، دزد میگوید چون او از تو صرف نظر کرده پس من که باشم که از تو صرف نظر نکنم. من جواهرات ترا نمیگیرم و از این مخاطره هم میگذرد تا میرسد پیش شیر و شیرهم میگوید چون باغبان و دزد از تو انصراف پیدا کرده‌اند منهم از خوردن تو منصرف شدم. و سرانجام می‌آید پیش شوهرش و ماجرا را تعریف میکند.

در این موقع خطاب به آن چهار نفر کرده میگوید: حالا شما به من بگوئید که کدام يك از اینها جوانمردتر بوده‌اند و این گذشت آنها کدام يك بردیگری رجحان دارد.

یکی از این چهار نفر میگوید: باغبان!

دومی میگوید: دزد!

سومی میگوید: شیر

چهارمی میگوید: شوهر

دختر میگوید. مطلب باین ترتیب روشن شد:

آنکه گفت شیر، مردی شکمو و شکم پرست است و آنکه گفت دزد، دزد همانست که جواهر داخل حقه را برداشته و اما آنکه گفته باغبان، او مردی است شهوت پرست و اما آنکه گفته شوهر، مردی است لایابالی و فاقد غیرت - این بود نظریه این دختر نسبت به این چهار نفر و آن کسی که این سرقت را کرده بود بالاخره اقرار میکند که بله، طمع بر من غالب شد و من جواهرات را برداشته‌ام.

ملاحظه میکنید که از طریق مصاحبه و پرسش و روانکاو و نتیجه گرفتن بنظر بنده یکی از مسائل روانکاو است که امروز ما در قصص خود خوانده ایم و می بینیم که اکنون روانشناسان و روانکاوان که در این قسمت پیشرفتهای کافی کرده‌اند از طریق مصاحبه و گفتگو به نتیجه میرسند.

مثل اینکه عرایض بنده تمام شد، بطوری که بعرضتان رسید در افسانه‌های ما مسائلی از قبیل اغراق و برتری پاکی بر ناپاکی و غلبه حق بر باطل و عشق و خرد و دلاوری و جوانمردی و آرزوها همواره مطمح نظر افسانه سرایان بوده است.

این نکته را نیز عرض کنم که در یکی از روزها، از جلو مسجد شاه، کتاب خاله سوسکه را خریداری نمودم و دیدم روی جلد کاغذی آن که با چاپ سنگی چاپ گردیده بود نوشته شده بود:

هذا کتاب مستطاب خاله سوسکه!

حال نمیدانم این تعریف برای جزوه کوچکی از نظر احترام به کتاب بوده یا اغراق و مبالغه شاعرانه - بیش از این در دسترستان نمیدهم و نمیدانم از عهده این نقالی بر آمدم یا خیر؟ (۱)

۱- این سخنرانی در تاریخ اول بهمن ماه ۱۳۵۳ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است.

بررسی درعلل تورم جهانی و طرق چاره‌جوئی آن

از : دکتر پرویز کاظمی

برای شروع به مطلب و آغاز سخن بدینست کلمه تورم را که امروز خیلی شنیده میشود و موجب نگرانی شدید دولتها و ملتها است تعریف کنیم. چنانکه از ترکیب کلمه مفهوم می‌شد تورم Inflation در اصطلاح بولی و اقتصادی بزباد شدن حجم مبادلات بولی گفته می‌شود و مقصود آنست که بعلت زیادی وسیله مبادله کالا یعنی پول و فزونی تقاضای خرید کالا در برابر کمی عرضه کالا موجبانی فراهم میشود که بنا بقانون لایزال اقتصادی که هرگاه عرضه کم و تقاضی برای خرید کالا زیاد شود بهای کالا بالا می‌رود و موجبات تزلزل بازار کالا را فراهم می‌آورد و این امر بخودی خود با توجه بنکات روحی نگرانی خریدار را از دست نیافتن بکالا بالا برده و اغلب بدون علت حقیقی کم بود کالا بهای آنرا بعلت فشار خریدار در خرید جنس بالا می‌برد در زبان اقتصادی و پولی بسه نوع تقسیم میشود.

۱ - تورم تقاضای زیاد خرید کالا که می‌توان آنرا در لسان عامه پول زیاد

«شکار کالا» تفسیر کرد .

۲- دور تسلسل دستمزدها و قیمتها که معنای آن است که بعلت بالا رفتن دستمزدها در دست داشتن پول بیشتر نزد دستمزد بگیران و تقاضای بیشتر برای خرید اجناس بهای کالاها بالا رفته و این افزایش بهای کالا دستمزد بگیران را وادار به تقاضای اضافه دستمزد می کند و تورم پیدا می شود .

۳- کم بود کالا و افزایش کالاهای مهم مصرفی .

تورم کنونی در اغلب کشورهای جهانی آزاد کمبود کالا و افزایش بهای کالاهای مهم مصرفی اختلافی است از تورم نوع ۱ و نوع ۳ چاره سنتی این کار محدود کردن اعتبارات و بالا بردن مالیاتها شناخته شده است .

پرفسور James Tobin استاد معروف اقتصاد در دانشگاه Yale ایالات متحده آمریکا یکی از علل تورم در ۱۹۶۶ در آمریکا که سرمنشاء تورمات در دیگر کشورهای جهانی شده است این بود که پرزیدنت جانسون ، مک تاملارا را که آنوقت وزیر دفاع بود در ۱۹۶۸ به پیشنهاد اقتصاديون بشمار خود باضافه کردن مالیاتها توجه نکردند و پول زیادی برای خرید اسلحه و مهمات جنگی (برای جنگ ویتنام) صرف کردند و در دنباله آن تورم نوع دوم بعلت افزایش دستمزدها پیش می آید اتفاق افتاد تا اینکه پرزیدنت نیکسون مجبور شد در ۱۹۶۹ سیاست کنترل قیمتها را در پیش گیرد و بدین ترتیب تا اندازه ای از افزایش تورم جلوگیری شد و تورم ۰.۵٪ که فقط $1\frac{1}{4}$ بیش از تورم معمولی است رسید و بالا بردن بهای نفت ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار واردات را با آمریکا تحمیل کرد و پائین آوردن بهای دلار معادل ۰.۱۶٪ ۱۰ میلیارد دلار واردات گرانتر با آمریکا شد و تقاضای خرید کالا برای آمریکا باعث کمی و تنگی بازار سوخت و کالا شد. بدیهی است بالا رفتن قیمتها صدمه بزرگی بدستمزد بگیران و مصرف کنندگان می زند . سابق در اقتصاد کشورهای غرب گاهی تورم، گاهی رکود بود و چاره آن در مواقع رکود انتخاب سیاست پول ارزان و افزایش اعتبارات و پائین آوردن نرخ بهره و افزایش هزینه های جاری و عمرانی دولت و کاهش مالیات و تقاضاهای

عمومی را برای مصرف کالا و خدمات و سرمایه‌گذاری افزایش می‌دادند این سیاست را انبساطی می‌نامند. با این روش فعالیت اقتصادی توسعه یافته و رکود برطرف می‌شد. در حالت تورم سیاست انقباض پولی که عبارت از محدود کردن اعتبارات و بالا بردن نرخ بهره و کاهش هزینه‌های دولت و افزایش مالیاتها تقاضاهای عمومی را تعدیل و از افزایش فعالیت اقتصادی جلوگیری بعمل می‌آمد و بدین طریق از تورم جلوگیری می‌شد.

از ابتدای دهه ۱۹۶۰ يك نوع تورم جدید بروز کرد که همواره توأم با رکود است و آن تورم توأم با بیکاری است و آنرا تورم رکودی می‌نامند اما درمانهای عادی رفع این تورم را نمی‌کند زیرا درمانهای که برای رفع تورم مفید است بر رکود کمک می‌کند و بالعکس سیاستهایی که ممکن است رکود را برطرف کند تورم را تشدید می‌کند عیناً مانند بیماری است که دوزخ دارد و دواي یکی مضر بحال بیماری دیگر است.

تورم در سه سال اخیر يك بلیه جهانی شده است. در دو سال گذشته افزایش قیمتها درسویس که به ثبات پولی معروف است ۱۲٪ در کشور ژاپن که «معجزه‌گر اقتصادی» خوانده می‌شد ۲۲٪ در کشورهای اروپائی ۱۰٪ و در پاره‌ای از کشورهای امریکائی لاتین از ۵۰٪ هم تجاوز کرده است، در آمریکا که معمولاً تورم در حدود ۲٪ در سال بود در سال گذشته بیش از ۱۰٪ و در سال جاری ۱۵٪ است.

تورم جنبه بیماری‌های واگیر دارد و از سرحدات يك کشور گذشته بکشورهای دیگر سرایت می‌کند. چه اقتصاد و تجارت دنیای آزاد بهم وابسته است. حتی تورم در عوالم سیاسی و اجتماعی رخنه می‌کند و ارزشها و آرمانها را متزلزل می‌سازد و نفع بورس بازان و ثروتمندان و بضرر زحمت کشان و طبقات کم درآمد است.

با ادامه تورم و اظهار عجز و ناتوانی دولتها برای مقابله با آن اعتماد عمومی بحکومتها و دموکراتیک متزلزل و محیط برای نمایلات شدید بسوی حکومتهای دیکتاتوری راست و چپ آماده می‌شود.

یکی از علل تغییر حکومتها در انگلستان و شیلی و آرژانتین و حبشه عدم توانایی دولتها برای مقابله با تورم بوده است و یکی از علل پیروزی ژیکاردستن در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه این بود که او را مرد سالم اقتصادی را می شناختند. پاره از علل تورم جنبه موقت دارد از قبیل بحران نفت و نامساعد بودن شرایط جوی که سبب کمبود محصول غلات و افزایش فوق العاده قیمتها شده است ولی پایه عوامل بلند مدت موجب آن است و از جمله نقائص در بازار اشتغال، کمبود و تنگنا در پایه های از بخشهای اقتصادی و رشد سریع اقتصادی و دور تسلسل افزایش مزد یا قیمتها و افزایش قیمت بعضی مواد اساسی که در سالهای اخیر گاهی از ۳۵۰٪ نیز بالاتر رفته است. فی المثل شکر از ۶۵ دلار به ۱۰۵۰ دلار و گندم از ۶۵ دلار به ۲۵۰ دلار و روغن نباتی از ۱۷۰ دلار به ۶۰۰ دلار افزایش یافته و بعضی محصولات مانند سیمان بقدری کم شده است که خرید آنها در بازارهای جهانی بهر قیمتی میسر نیست. بطور کلی میتوان گفت که افزایش سریع رشد اقتصادی در کشورهای صنعتی و افزایش جمعیت جهان و کمبود عرضه مواد اساسی و سلب اعتماد عمومی از پولهای مهم جهان و پولهای رایج جهان از قبیل دلار و لیره از مهم ترین علل افزایش شده قیمتها است. افزایش سطح مصرف در کشورهای ثروتمند و افزایش جمعیت در کشورهای در حال توسعه حجم فعالیت اقتصادی جهان در ۳۰ سال اخیر از ۱۰۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۰ به ۳۰۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ رسیده است. یعنی در مدت ۲۰ سال سه برابر شده است. علت آن بالا رفتن سطح مصرف در کشورهای ثروتمند صنعتی جهان غرب و در درجه دوم افزایش جمعیت جهان بخصوص در کشورهای فقیر است. نتیجه منطقی این وضع توسعه مداوم فعالیت اقتصادی در کشورهای صنعتی، تشدید نیاز به منابع طبیعی اساسی و آب شیرین و مواد غذایی و پروتئین دریایی و محصولات جنگلی و انرژی و قدرت جذب محصولات صنعتی و مصرفی است. در حالی که منابع کشورهای صنعتی جهان غرب با توجه با افزایش سریع مصرف رو با تمام است. چنانکه گفته شد ایالات متحده آمریکا که صادر کننده بزرگ کالا های صنعتی

مواد خام، امثال گندم و غلات و پنبه بود اکنون در حدود سالی ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار کالا وارد می‌کند و بیش‌بینی میشود که تا سال ۱۹۸۵ نیمی از مواد نفتی و گاز و ۱۲ قلم مواد اساسی مانند آهن و آلومینیوم و قلع مورد نیاز خود را از خارج وارد کند که ارزش آنها بقیمت ثابت به ۳۱۴ میلیارد دلار خواهد رسید. قیمت عمده مواد اساسی و ذخائر کافی و انرژی در ممالک غیر صنعتی قرار دارد. نفت در کشورهای Opec مس در چهار کشور زامبیا، پرو و ژئیر ۷۰٪ قلع در مالزی و بلیوی و تایلند، نصف ذخائر نیکل در کوبا، قسمت عمده سرب در مکزیک و پرو و استرالیا است.

در گذشته گفته می‌شد که توسعه سریع فعالیت اقتصادی و افزایش مداوم مصرف در کشورهای صنعتی ثروتمند بفرع کشورهای در حال توسعه است زیرا بدین ترتیب بازاری برای صادرات خود و افزایش سطح فعالیت آنها می‌باشد.

این نظریه مبتنی باین فرض بود که ذخائر مواد اساسی در جهان نامحدود است و حال آنکه با وضع فعلی در اواخر این قرن در بعضی موارد جهان با فقدان کامل مواد اساسی و یا مواقعی با کم بود فاحش آن روبرو خواهد شد.

چنانکه همه میدانیم اگر نفت با وضع فعلی مصرف شود در ۳۰ سال دیگر بکلی ذخائر نفتی با تمام خواهد رسید و دنیا از یک منبع نیروی قابل ملاحظه‌ای محروم خواهد شد. آمریکا با داشتن ۶۰٪ جمعیت جهان سوم انرژی و مواد معدنی جهان را مصرف می‌کند. در صورتیکه افزایش جمعیت در ممالک در حال توسعه در پایان قرن قریب بدو میلیارد خواهد بود و هرگز این جمعیت نمی‌تواند به سطح زندگی و مصرف فعلی ایالات متحده آمریکا برسد زیرا برای تأمین این منظور با اندازه کافی نفت و آهن و پروتئین در جهان وجود ندارد.

این مسائل پیچیده بین‌المللی این سؤال را پیش می‌آورد که در عوض افزودن بمصرف در کشورهای ثروتمند صنعتی بهتر نخواهد بود که صاحبان مواد اولیه از قبیل نفت و مس و سرب و قهوه با تشکیل اتحادیه‌ها تغییرات اساسی در روابط خود با

کشورهای صنعتی داده و معاملات خود را بر اساس اصول صحیح و عادلانه قرار دهند . پس می توان چنین نتیجه گرفت که محدود بودن ذخائر مواد اساسی و کمبود مواد اولیه در جهان از مهمترین عوامل افزایش قیمتها است .

کشورهای نروتمند، افزایش جمعیت کشورهای در حال توسعه و افزایش مصرف در کشورهای نروتمند را علت این وضع نامطلوب می دانند ولی بنظر میرسد که هر دو عامل مؤثر است ولی افزایش جمعیت نقش اول را دارد ولی تکنولوژی و هزینه تبلیغات کالا باعث تورم مداوم می شود برای رفع این مشکل باید افزایش مصرف در کشورهای صنعتی ورشد جمعیت در کشورهای فقیر محدود گردد .

۴- عدم اعتماد به سیستم پولی جهانی - عدم اعتماد عمومی به سیستم پولهای جهانی و وجود مبالغ هنگفت ذخائر دلار و لیره و سایر ارز ها نزد مقامات پولی کشورها و افراد و مؤسسات و نگرانی از کاهش ارزش آنها سلب شده است که در سالهای اخیر موجودی های دلار و لیره بمصرف خرید زمین و طلا و لوازم هنری و عتیقه و مواد اولیه حتی محصولات کشاورزی که دارای ارزشی ذاتی هستند برسد چنانکه قیمت يك اونس طلا از ۸۶ دلار اکنون به ۱۷۹ رسیده است در سال گذشته مقامات دولتی و ملی ژاپون برای رهایی از موجودیتهای ارزی خود مواد اولیه معدنی و کشاورزی را با توجه به قیمت آن بمقدار بسیار وسیع خریداری کردند و در نتیجه قیمت این مواد از سال ۱۹۷۱ تاکنون سه برابر افزایش یافت . تنها راه چاره ایجاد يك سیستم پولی صحیح بین المللی با ذخائر پولی مورد قبول کلیه کشورها است والا بورس بازی در خرید مواد اساسی اولیه ادامه خواهد یافت .

بعد از جنگ دوم جهانی، متحدان و کشورهای آزاد جهان در سال ۱۹۴۶ در برتون وودز (آمریکا) Bretton Woods گرد هم آمده و قراردادی برای تثبیت پولهای مبادلات جهانی منعقد کردند که همین امر موجب تثبیت پولهای جهان گردید ولی امروز با شناور کردن لیره و کاهش قیمت دلار اساس این سیستم متزلزل شده است و آثار آن تغییرات قیمت دلار و لیره و سایر ارزها در بازارهای پولی جهانی است.

حال بد نیست نظری بوضع ممالك اروپائی بیا نذايم و محتملا اوضاع فعلی آنها و پیش بینی وضع آینده آنها را درمه نظر آوریم .

Organization for Economic Cooperation and Development

مطابق برآوردهای Oecd هرگز در ۲۴ کشور در سال جاری (۱۹۷۵) جاری سختی اوضاع نامساعد سال ۱۹۵۸ تکرار نخواهد شد و مساعدترین پیش بینی برای آنها فقط ۱٪ توسعه اقتصادی است البته نظر آنها بماههای آخر سال ۱۹۷۵ است . که وضع بهتری را انتظار دارند و پیش بینی بقرار ذیل است :

- ۱- ۴۰ میلیارد کم بود مخصوصاً برای بریتانیا . ایتالیا و فرانسه .
 - ۲- تقلیل تورم از $\frac{1}{4}$ ۱۵٪ به ۱۱٪ بشرطی که افزایش دستمزد کند باشد.
 - ۳- بیکاری در ممالك اروپا و آمریکا در حدود چهار میلیون نفر در سال.
- تورم جهانی همه کشورها را بیکسان متضرر نمی کند و تورم جهانی در اقتصاد يك کشور تا حدود زیادی منوط بوابستگی اقتصاد آن کشور با اقتصاد جهانی است مثلاً تأثیر تورم جهانی در اقتصاد ژاپون و هلند که از لحاظ واردات و صادرات وابستگی زیادی بخارج دارند خیلی زیادتیر از کشورهای امریکا و شوروی است که وابستگی کمتری بخارج دارند .

در تورم اخیر جهانی بعلمت افزایش قیمت نفت کشورهای عضو ادپک و شوروی و آمریکا منتفع شدند و برعکس کشورهای اروپائی متضرر شده اند - برای مقابله با این وضع در ملاقاتی که اخیراً در اقیانوس آرام بین پرزیدنت فورد و رئیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه بعمل آمد تصمیم گرفته شد که قیمت ثابت طلا را که مأخذ مبادلات بین الملل بود رها کرده و ذخائر طلاهای خود را بقیمت روز بازار یعنی چهار برابر قیمت اسمی آن بالا برده تا خود عمل بارسنگینی افزایش قیمتها را داشته باشند و چند روز پیش از طرف فرانسه اجرای این تصمیم را اعلام داشتند و امریکا نیز دوتن طلای ذخیره پولی خود را بقیمت بازار آزاد بمعرض فروش گذاشت تورم جهانی کشورهای پر جمعیت در حال توسعه مانند هند و پاکستان را متضرر کرد زیرا قیمت

چای و کُنف کمتر از قیمت سایر کالاهای افزایش یافت چه این کشورها باید نفت را به قیمت فعلی یعنی چهار برابر سابق بخرند در صورتی که مواد صادراتی آنها با قلام قابل توجهی افزایش نیافته است.

افزایش قیمت‌ها در ایران - اقتصاد ایران که در ده سال اخیر با اجرای دو برنامه پنجساله از رشد قابل توجه برخوردار بود در سه سال اخیر دچار تورم شدید قیمت‌ها شده است برخی عقیده دارند که این تورم از طریق تجارت خارجی ایران با اقتصاد کشور سرایت نموده و موجب بالا رفتن هزینه تولید کالاهای صنعتی و افزایش قیمت کالاهای مصرفی شده است ولی بنظر ما عوامل داخلی مؤثر در مقام بوده است و دولت برای چاره اندیشی قوانین سخت و شدید بتصویب رسانید که نتیجه منتظر از آن بدست نیامد علل کمبود تولید در برخی از رشته‌های تولیدی از جمله کشاورزی و ساختمانی و افزایش فوق‌العاده حجم پول و هزینه‌های دولت و حمایت زیاده از حد مصنوعات داخلی و وجود عامل انحصار در تولید و توزیع و بالاخره بالا رفتن قیمت مواد اولیه و ماشین آلات و کالاهای نیمه ساخته و مواد غذایی و دارو از خارجه و رشد سریع اقتصادی باعث پیدایش عدم تعادل و ناهم‌آهنگی بین فعالیت‌های مختلف اقتصادی کشور - رشد اقتصادی از برکت درآمد نفت و سرمایه‌گذاری در بخش صنایع و خدمات است.

در ۱۳۵۱ از ۰/۱۴ رشد به ۰/۳ مر بوط به خدمات ۳/۶ مر بوط به نفت و ۱/۳ مر بوط به صنایع و ساختمان و ۰/۱۶ مر بوط به کشاورزی است. کشاورزی ۰/۱۶ نفت ۰/۲۰ و صنایع و ساختمان ۰/۲۳ درآمد ملی تشکیل میداد. هزینه‌های دائم از درآمد دولت موجبات افزایش قیمت کالاهای و خدمات را فراهم کرده است.

صنایع خصوصی که مواد اولیه و مهارت فنی و ماشین‌آلات و قطعات یدکی آن اکثر از خارج وارد میشود بعلت حمایت زیاد و مدیریت ناآزموده موجب بالا رفتن هزینه تولید و جنس فرآورده نامرغوب و قیمت محصولات آنها گران است. بموجب قانون حمایت از مصنوعات داخلی منوط بمناسب بودن قیمت کالا و مرغوبی جنس بود

که هیچوقت عملی نشد .

رشد بخش کشاورزی بسیار کم بوده است باوجود آنکه بعلت افزایش جمعیت و بالارفتن درآمد عمومی تقاضا برای مواد غذایی فوق العاده بالارفته است .

رشد در بخش ساختمانی، تقاضا برای عرضه و برای مصالح ساختمانی و نیروی انسانی به نسبت بالارفتن هزینه ساختمان و مسکن شده است.

مشکلات بنیادی اقتصاد ایران - پائین بودن یازده فرآورده های کشاورزی که باعث بالارفتن بهای آن محصولات و نیاز بوارد کردن مواد اولیه صنعتی و محصولات غذایی از خارج میباشد. مرغوبی کیفیت محصولات صنعتی و گرانی قیمت آنها اقتصاد کشور را بسوی رشته های ناسالم سوق میدهد و قیمت ها را بالا می برد.

سیاست پولی و اعتباری که شامل نظارت در حجم پول و نرخ ارز و کنترل حجم اعتبارات و توزیع آن بین فعالیتهای مختلف اقتصادی و تشویق پس انداز و هدایت آن بسوی سرمایه گذاری در امور تولیدی و عمرانی کشور است . افزایش حجم پول باید معتدل و متناسب افزایش برای تولیدات باشد . با امکانات وسیع مالی که اکنون دولت در اختیار دارد باید راه را برای دادن اعتبار به بخش خصوصی در کشاورزی و صنایع باز گذاشت .

سیاست مالی - بودجه دولت در سال آینده (۱۳۵۴) ۲۴۴۵ میلیارد ریال یعنی معادل ۰/۷۰ درصد ملی است .

وسعت عملیات بخش عمومی در ایران بی نظیر است بعلت درآمد زیاد از منابع نفتی ممکن است که فکر کنیم که امکانات مالی همه مشکلات را حل خواهد کرد و از این رو باید سرعت شروع بخرج کردن آن کنیم . ولی هراقصدی برای سرمایه - گذاری گنجایش دارد و نمیتواند از حد معینی برای جذب سرمایه تجاوز کند والا نتیجه معکوس بدست خواهد آمد .

لزام تهیه برنامه حقیقی همراه برنامه های معمول صنعتی بر منابع فیزیکی از قبیل نیروی انسانی و مواد اولیه و نیم ساخته و حتی کالاهای مصرفی باید تنظیم شود.

شکست برنامه مسکن - باوجود همه کوششهایی که دولت و بانکهای دولتی برای کمک بساختن مسکن کرده اند از این برنامه بعالت نارسا بودن آن بشکست منتهی شده است. اگر اجرای طرحهای مختلف بدلائلی میسر نیست باید آنها را متوقف کرد و نیز دولت باید از سیاست صرفه جوئی پیروی کند و از هزینه های تجملی درریخت و پاش دوری جست .

سیاست مالیاتی - تاکنون بعالت نیاز دولت بمنابع مالی سیاست مالی دولت در درجه اول تحصیل درآمد بود و قسمت عمده مالیاتها، مالیات غیر مستقیم بوده است. اکنون بعالت درآمد روزافزون دولت سیاست مالی باید بر اساس توزیع عادلانه درآمد و تشویق فعالیتهای مفید تولیدی تنظیم گردد.

سیاست بازرگانی و صنعتی - رشد تولیدات صنعتی در ده سال اخیر درخشان و زیاده تر از متوسط رشد تولید ناخالص ملی بوده است . ذوب آهن و پتروشیمی و ماشین سازی توسط بخش دولتی ایجاد شده و در نظر است صنایع الکترونیک و اتمی توسط دولت تأسیس شود . ولی اکثر صنایع در بخش خصوصی جنبه مونتاژ داشته است و بعالت حمایت زیاده بر نامه آنها و عامل انحصار در کلیه آنها و فقدان مدیریت صحیح هزینه تولید آنها زیاده و جنس فرآورده ها نامرغوب است قیمت آنها بالا و سود سرشاری نصیب صاحبان آن صنایع بضرر مصرف کننده می کند که خود آن از علل صعود قیمتها است حقوق گمرکی و سود بازرگانی آنها اغلب زیاده و به ۲۰۰٪ می رسد و در بعضی مواقع ممکن است بچند برابر قیمت کالا برسد (مانند اتومبیل). اکنون باید در سیاست از حمایت مصنوعات داخلی تجدید نظر شود. سود بازرگانی زیاده از حد باید حذف و اعتبار کافی و ارزان بصاحبان صنایع داده شود و مواد اولیه و ماشین آلات از هر گونه عوارض گمرکی معاف شوند و نیز باید برای روز کاهش درآمد نفت صنایع سالم ایجاد شود و ایجاد رقابت خارجی و داخلی و مدیریت صحیح جایگزین انحصار فعلی شود و همچنین رقابت بین مؤسسات دولتی و بخش خصوصی باید موجود باشند تا اجناس مرغوب با بهای مناسب تولید شود. حمایت از

مصنوعات داخلی باید معتدل و حساب شده باشد یعنی بتدریج از سطح آن کاسته و پس از مدت معینی کاملاً قطع شود. در صنایع مونتاژ باید میزان حمایت متناسب با بخشی باشد که در داخل ساخته میشود و الا بجای حمایت از صنایع داخلی از صنایع خارجی حمایت شده که بلباس ملی مبدل شده است.

اثرات تورم جهانی در افزایش قیمتهای داخلی و طرق خنثی کردن آن.
تورم جهانی از طریق واردات اثر داشته است طبق ارقام بانک مرکزی ایران بهای کالاهای وارداتی در دو سال اخیر ۱۴٪ بالا رفته است ولی چون بهای کالاهای صنعتی صادراتی ۱۶٪ و درآمد نفت بیش از ۳۰٪ افزایش یافت لذا کشور ایران از تورم جهانی استفاده کرد و از بهای تولید اثرات تورم جهانی را برای مصرف کننده خنثی کند. با آزاد گذاشتن نرخ ارز بعثت افزایش فوق العاده عرضه ارز بر تقاضی نرخ ارز خارجی پائین آمده و اثرات تورم خود بخود زائل خواهد شد.

در سیاست های پولی و ارزی و مالی و مالیاتی و بازرگانی با منابع مالی ۲۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ می باید تجدید نظر و بررسی شود.

نظر با امکانات مالی بی نظیر و موقع مناسبی که بدست آمده وقت آن رسیده که سیاست اقلانه و عالمانه و منطقی را دنبال کرده و اقتصاد سالم بوجود آوریم تا در اندک زمانی در ردیف کشورهای پیشرفته صنعتی قرار گیریم.

برای خاتمه مثال بد نیست بنظر پرفسور گالبریت Kenneth Calbraith استاد دانشگاه پرینستون Princeton اقتصاددان معروف توجه شود. وی درس خوانی که در ماه سپتامبر گذشته در انجمن ایران و آمریکا ایراد کرد ضمن اینکه سیاست مالی مناسب و افزایش مالیاتها را برای مبارزه با تورم توصیه کرد معتقد بود که ثابت نگه داشتن قیمتها با اعمال کنترل قیمتها و مزد در شرکت های بزرگ و اتحادیه کارگران باید اصول اساسی سیاست دولتها باشد. وی کمبود مواد غذایی و بالا رفتن بهای نفت را علت تورم جهانی میداند. زیرا افزایش بهای محصولات صنعتی و کود شیمیایی و نفت و گاز موجب تعطیل موقت کارخانه و بیکاری را پیش می آورد بهترین طریق مبارزه

موفق با تورم اقدام آلمانها در سال ۱۹۲۳ است که يك تریون مارک را بیک رتن Rentenmark مارک تبدیل کرد و بیکاری را از بین بردند هم‌چنین در ۱۹۲۶ پوانکاره Poincaré رئیس‌الوزراء فرانسه را بدون افزایش بیکاری از بین برد و آلمانها نیز در ۱۹۴۸ همین روش را با موفقیت دنبال کردند تا خطرات سیاسی ناشی از آنرا از بین ببرد. در آمریکا بعضی اقتصاددانان مانند پرفسور فیدمن Friedman استاد دانشگاه شیکاگو معتقدند که تثبیت قیمتها باید هدف بجای سیاست عمومی باشد و وضع مالیاتهای مناسب و کنترل مزد و قیمتها می‌تواند این منظور را تأمین کند.

از جانب دیگر خیلی از اقتصاددانان همکار حزب دموکرات مانند Walter Heller رئیس شورای اقتصادی و در زمان پرزیدنت کندي Arthur Okane رئیس شورای اقتصادی در زمان پرزیدنت جونسون و پرفسور Samuelson صاحب کتاب اقتصادی معروف راجع بتورم نظر ملایم‌تری داشته و معتقدند که نباید برای مبارزه با تورم تعداد بیکاران را افزود و با توجه بتجربیهایی که در ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ حاصل شد معتقدند که مشکل بزرگ کشورهای صنعتی وجود بیکاری دائم و در مرحله آخر رشد سریع اقتصادی است. آنها یکی از علل بیکاری را نتیجه مستقیم کمبود انرژی میدانند که برای مبارزه با تورم کارگران در صنایع به بیکاری سوق داده شده‌اند. بنظر آنها باید محدودیت اعتباری بانکها را تقلیل داد و بآنها اجازه داد که با شرایط مساعدتر وام بدهند تا پول بیشتر بچریان افتد و بعضی نیز معتقدند که باید مالیات را کم کرد و این همان تصمیم است که اخیراً پرزیدنت فورد گرفته و بهر مؤدی تا میزان ۱۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی یا کم کردن مالیات از بدهی آنها داده است. اما بعقیده پرفسور گالبریت اقتصاددان معروف دانشگاه پرینستون این اقتصاددانان از تجربیهایی گذشته درس عبرت نگرفته‌اند و از عکس‌العمل تورم غافل مانده‌اند اما مشکل اینجا است که چگونه باید مخارج عمومی را که یکی از عوامل مؤثر در مبارزه با تورم است تقلیل داد. پرفسور گالبریت معتقد است که تورم کنونی نتیجه سیاست غلط مالی است نه سیاست غلط پولی و اما کم کردن مخارج عمومی در کدام بخش باید عملی شود؟

بقول ایشان در بخشهای مختلف اقتصاد قسمتهای « دست نزدنی » *Untouchables* هستند که کار را مشکل می کنند اما باید مخارج تسلیحات را کم کرد پس امنیت ملی چه میشود؟ بهره باید کم شود؟ این هم نمی شود زیرا بهره طبق قرارداد معین شده است. کمک بکشاورزی کم شود؟ پس کمک انتخاباتی کشاورزان بدولت چگونه تأمین شود؟ بیمه های اجتماعی را می توان کم کرد پس اتحادیه کارگران چگونه بدولت رأی دهند؟ برای مبادلات بین الملل ورهائی از چنگال خفه کننده تورم باید با همکاری بین المللی بین کشور های آزاد جهان و ایجاد نفت معقول بین تولید مواد اولیه و محصولات صنعتی نظام ثابتی برای مبادلات بین الملل بوجود آورد. این همان نکته است که مورد نظر شاهنشاه است که نمایندگان ۳۶ کشور صنعتی و تولیدکننده نفت و کشورهای در حال توسعه گرد هم آمده و برای رفع تورم با همکاری یکدیگر چاره ای بیاندیشند و برای مبادلات بین الملل که اکنون متزلزل شده است اساس صحیح و ثابتی پایه گذاری کنند. مخصوصاً باید سیستم پولی جهانی و در روابط مالی بین الملل تجدید نظر بعمل آید و پول سالم اساس مبنای مبادلات بین الملل گردد.

آقای «میشل دبره» *Michel Debré* نخست وزیر سابق فرانسه در سخنرانی جالبی که چند هفته پیش در دانشگاه تهران ایراد کرد تأکید کرد که تنها همکاری بین الملل چاره دردهای اقتصادی جهان است و هر زمامدار دوراندیش باید این سیاست را پیروی کند و این همان نتیجه است که از این سخنرانی میتوانیم بدست آوریم. و با امیدواری باینکه این سیاست معقول پیروی خواهد شد و روزهای بهتری در پیش خواهیم داشت با اجازه حضار گرامی ختم مقال می کنم و از حوصله ای که در توجه باین سخنرانی فنی بکار بردند سپاس گزارم (۱)

(۱) این سخنرانی در تاریخ ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۳ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد

گردیده است.

زندگانی ذره‌ای

La Vie Moleculaire

از : دکتر محمدحسین ادیب

جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس محترم کانون فرهنگی ایران جوان
و استاد ارجمند و دانشمند خودم از مراحمی که نسبت به بنده مبذول داشتید بسیار
ممنون و متشکر هستم، میدانم که من بآن مقدار نیستم ولی جنابعالی پیوسته شاگردان
خود را مشوق و راهنما بوده اید و بنده هنوز از شاگردان مکتب جنابعالی هستم .
از حضار محترم که مجلس سخنرانی ایران جوان را نیز مزین فرموده اند و بر بنده
منت نهاده اند بسیار سپاسگذارم امیدوارم که گفتار مختصر من باعث کسالت و
خستگی بانوان و آقایان محترم نشود اکنون اگر اجازه میفرمائید برویم بر سر مطلب:
موجود زنده مرکب است از مجموع موادی که بطور اتفاق کنار هم قرار
نگرفته اند بلکه بطریقی با هم جمع شده اند که مکمل یکدیگر و برای انجام
عملی هستند.

میکروسکپ در این موجود نکات دقیق و ظریفی را که حدس هم زده نمیشد آشکار کرد و اکتشافات بیست و پنج سال اخیر اطلاعات راجع بدو وجود زنده را به يك میزان و اندازه بالاتر و دقیق تری که میزان ذره‌ای باشد رساند

Echelle Moleculaire

Les Sciences De La Vie ظهور و کشف زندگی ذره‌ای ایجاد انقلابی در علوم زندگانی
کرد شبیه انقلابی که کشف قوه جاذبه توسط نیوتن Newton در مکانیک سماوی
Mecanique Celeste کرد .

درك و تحقيق اعمال حیوتی بسیار مفصل و پیچیده و با سخنرانی
یکساعته بیان آن نه تنها بسیار مشکل بلکه غیر ممکن است بنده فقط سعی میکنم
که کیفیات اصلی Phenomenes Essentiels آن را خیلی ساده بیان کنم و برای
این کار از بعضی فصول کتابی که ژرژ ساله George salet در ۱۹۷۲ با سم تصادف و
یقین Hasard et Certitude نوشته است استفاده کرده ام و خواندن آنرا بهمه
توصیه میکنم .

اولا تصور فرمائید آنچه راجع بزندگی ذره‌ای بیان میشود از شاهدات مستقیم
و عملی بدست آمده و نتیجه گرفته شده باشد زیرا دیدن چیز هائی در اندازه ذره‌ای
با میکروسکپ الکترونیك هم میسر نیست . بلکه فرضیات راجع به زندگی ذره‌ای
نتیجه تطبیقی است که از تجربیات انجام شده بدست آمده است ولی این فرضیات
خیالی نیست بلکه کاملاً محقق و ثابت شده است مانند اتم و ساختمان آن که امروز
در باره آن تردیدی نیست ولی هیچکس تا کنون يك اتم را با کمر بند الکترونی
CEinture D' Electron هسته آن را با پروتونها Protons و نوترونها Neutrons
بپوشم ندیده ولی بمبهای هسته‌ای و اتمی وجود دارند که خود دلیلی واضح و مبرهن
بر درست بودن فرضیه فیزیکدانها راجع به اتم است .

پس برای روشن شدن مطلب بتدریج وارد موضوع میشویم و از زندگی
شروع میکنیم :

موجود زنده باماده ساده و بیروح *Matiere Inerte* و ماشینها و دستگاههایی که انسان می سازد فرق دارد علمای علم حیات *Les Biologistes* با این تعریف موافقت میکنند که موجود زنده مجموعه از مواد مستقل *Autonome* است که مقر مبادلات انرژی را *Energetique* و مبادلات شیمیائی با محیطی است که در آن قرار گرفته اند. این مبادلات به سه صورت زیر ظاهر میشوند.

۱- جذب *Assimilation* - جذب عبارتست از قدرت موجود زنده که میتواند موادی را از محیط زندگانی خود بگیرد و آنرا پس از تغییرات لازم شیمیائی جزء بدن خود کند و از این راه به نمو و دوباره سازی و تجدید لافل قسمتی از مواد سازنده خودش موفق گردد.

بنابر این موجود زنده معبر دائم موادی است که نمیتواند مانند اشیاء غیر زیروح بواسطه ثبات ساختمانش تعریف شود بلکه فقط مواد ساختمانش را میداند (این موضوع را آلکسیس کارل *Alexis Karel* در کتابی با اسم انسان موجود ناشناخته *L' Homme Cet inconue* خیلی خوب توضیح داده است و ثابت می کند بنده ای که اکنون مشغول صحبت هستم پس از اتمام صحبت خود در یک ساعت دیگر آن انسان اولی نیستم و بقدری در بدن من تغییرات شده که حسابش مشکل است).

۲- تولید مثل *Auto Reproduction* این دومین قدرت موجود زنده است که میتواند موجودی مانند خود بسازد نه فقط بر حسب شکل ظاهر و فیزیک با اصطلاح بلکه با همان استعدادهایی که دارد.

۳- تطابق با محیط زیست *Accomodation* یا تنظیم خود بخود *Auto Regulation* این سومین قدرت موجود زنده است که اعمال حیوتی خود را با شرایط و تغییرات محیط زیست تطبیق دهد بدیهی است که تحمل این تغییرات حدود و اندازه ای هم باید داشته باشد.

بدیهی است که اعمال حیوتی منحصر به همین سه عمل نیستند بلکه این سه عمل از شرایط لازم و کافی برای موجود زنده است و تمام موجودات زنده از یک

با کتری یا میکرب ساده تا انسان که کامل ترین موجودات زنده است دارای این سه قوه هستند و در هیچ غیر ذی روح یا ماشینهای ساخته شده توسط انسان نمیتوان این سه قوه را در آن واحد یافت .

مثلا خیلی از اعمال فیزیکی و شیمیایی به عمل جذب ساده هستند مانند تولید بلورها در محلولهای فوق اشباع یا رسوب فلزات در روی الکترود ها ولی در اینجا دوباره سازی یا تولید مثل وجود ندارد .

یا مثلا در یک بخار متراکم قطرات کوچک مایع ممکن است بزرگتر شده و به دو قطره تقسیم شود یعنی عمل جذب و تولید مثل وجود دارد ولی تطابق با محیط وجود ندارد یعنی این اعمال در فشار و حرارت معین امکان پذیر است و به محض مختصر تغییر در فشار و حرارت عمل غیر ممکن میگردد .

یا بالاخره غالب دستگاههای تنظیمی که انسان میسازد برای حرارت رطوبت و غیره گرچه شرایط تطابق با محیط وجود دارد ولی این اسبابها فاقد قدرت جذب و تولید مثل هستند .

لازمست قبل از اینکه مطلب را ادامه دهیم یک نکته توجه کنیم این تعریف حیوة یا زندگانی را هزاران سال پیش ارسطو و ابن سینا به همین صورت بدون داشتن اطلاعات عمیق امروزه ما بیان کرده اند و جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس محترم کانون فرهنگی ایران جوان در سخنرانی که در هزاره ابن سینا کردند مفصلا ذکر کرده اند *

قدما نفس را واحد و یکی میدانستند از قبیل نفس فلکی - نفس نباتی - نفس حیوانی و نفس انسانی ولی برای هر یک قوائی قائل بودند و بوجود زنده که میرسیدند سه قوه را برای آن لازم و واجب میدانستند .

۱- قوه غاذیه برای بقاء فرد Accomodation

۲- قوه نامیه برای کمال فرد Assimilation

۳- قوه مولده برای بقاء نوع Auto ReProduction که اولی همان تطابق

ودومی همان جذب و سومی همان تولید مثل است که در نباتات وجود دارد. برای حیوانات علاوه بر سه قوه فوق دو قوه دیگر که محرکه و مدرکه باشد اضافه می‌کردند و بالاخره برای انسان قوه دیگری با اسم قوه عاقله یا نفس ناطقه بر قوای پنجگانه بالا می‌افزودند.

ازوم ذکر این نکات برای توجه بفرهنگ قدیم ایران بود.

سلول Cellule

پس از کشف میکروسکپ معلوم شد که موجود زنده از اجتماع سیستم‌های بسته‌ای با اسم سلول ساخته شده که ساده‌ترین موجود زنده فقط يك سلول و کاملترین آنها انسان که از چندین تریون ساخته شده اند میباشند اندازه، شکل و صفات سلولها بایکدیگر متفاوتند.

قد سلول ممکن است از دهم میکرون (میکرون هزارم میلیمتر است) تا چندین میلیمتر باشد (رشته‌ها و استطاله‌های سلولهای عصبی ممکن است از يك متر هم تجاوز کنند).

اما با وجود اشکال و اعمال مختلف مشخصات مشترکی دارند و اعمالشان هم با وجود اختلاف باصل واحدی منتهی میشوند.

اولا يك سلول ولوا اینکه جز ساختمان موجود چند سلولی باشد به تنهایی دارای سه قوه جذب - تولید و تطبیق که از عوامل لازم و کافی زندگی است میباشد. بنابراین سلول ساده‌ترین شکلی که ذکر شد زنده است و زندگی میکند. L' unite Eleme n taire De La vie یعنی نمونه ساده و ابتدائی زندگی.

اعمال شیمیائی سلول - اصولا سلول يك آزمایشگاه شیمی است که عملیات تجزیه‌ای از موادی که از محیط خارج یعنی محیط زیست گرفته به اسم Catabolisme و عملیات ترکیبی از محصولات ساده‌ای که از نتیجه تجزیه بدست آورده با اسم Anabolisme انجام میدهد و نتیجه این دو عمل کاتابولیسم و آنابولیسم متابولیسم Metabolisme میباشد.

تعداد این عملیات و محصولات که يك سلول ساده مثلاً يك باکتری قادر
بساختن آنها است عجیب و فوق العاده است و نه تنها بیچندین هزار بلکه بیچندین
ده هزار میرسد .

بین موادی که سلول میسازد باید پروتئین های معین Proteines Codees را
نام برد از آن قبیل اند آنزیمها Enzymes که از عوامل بلا فصل تمام عملیات حیوانی
اولیه میباشند .

پروتئینها Les Proteines

پروتئین ها ملکولهای درشت طولی هستند که از دنبال هم قرار گرفتن
ملکولهای اولیه که مونومر Monomeres نامیده میشوند ساخته شده اند این
مونومرها عبارتند از بیست عدد اسید آمینه از اینقرار :

Alanine	Leucine
Arginine	Lysine
Asparagine	Methionine
Acide aspartique	Phenylalanine
Cysteine	Proline
Glutamine	Serine
Acide glutamique	Threonine
Histidine	Tryptophane
Glycine	Tyrosine
Isoleucine	Valine

باید دانست که تنها نیانات هستند که همه این اسید آمینه ها را قادرند از محیط
زیست خود بگیرند و بسازند و انسان فقط قادر است ده عدد از آنها را بسازد و ده
عدد دیگر را باید از نباتات و حیوانات (که باز از نباتات گرفته اند) بگیرد .

هر اسید آمینه دارای يك گروه کاربوکسیل (Groupe Carboxyle (Cooh در يك طرف و يك گروه آمین (Groupe Amine (NH₂) در طرف دیگر است اتصال دو دو اسید آمینه بوسیله اتحاد یا ترکیب Union گروه کربوکسیل با گروه آمین و دفع يك ملکول آب (H₂O) صورت میگیرد يك پروتئین معمولاً از چندین صدمه مونومر ساخته شده است .

نوع و ترتیب قرار گرفتن این مونومرها که با اسم سکانس Sequence نامیده میشود اتفاقی نیست بلکه تابع نظم خاصی است که خواص پروتئین مربوط بآن است و با این ترتیب پروتئین های عضوی Proteines Organique مالکرومولکولهای مشخصی هستند Macromolecules Codées تعداد پروتئین های مختلفی که نظراً ممکن است وجود داشته باشند از حد تصور واحصاء خارج اند .

گفته شد که ۲۰ عدد مونومر داریم پس از n مونومر میتوان 20^n پروتئین ساخت 20^n با حساب لگاریتم بصورت $10^{1/3n}$ در می آید و اگر n را فقط صد فرض کنیم میشود 10^{130} یعنی عددی که عبارت باشد از ۱۰ که بدنبال آن ۱۳۰ صفر بنویسید اینست تعداد پروتئین های ساخته شده فقط از صد مونومر

آنزیمها Les Anzymes

آنزیمها عبارتند از پروتئین های حساب شده و اینها عاملین اعمال حیوانی ساده یا اولیه میباشند .

بعضی از این آنزیمها کارشان فقط کاتالیزه کردن عملیات شیمیائی است مانند کاتالیزور های شیمی معدنی تعداد دیگری از آنزیمها از عوامل لازم اعمال حیوانی پیچیده و مشکل مانند مضاعف شدن A. D. N. و درست کردن پروتئین های حساب شده است که بعداً ذکر خواهد شد .

ساختمان سلول

عمل و کار شیمیائی سلول نتیجه همکاری دو قسمت یا ماده مختلف است: اول ماده ژنی Materiel Genetique که اصولاً ترکیب شده از تعدادی مالکرومولکولهای

اسید دزوکسی ریبونوئیک Acide DexoCiribo Nucleique یا بطور خلاصه ADN که این ADN مرکز و قلب تمام اعمال حیوانی است و کشف و ساختمان و طریقه عمل آن یکی از مهمترین چیزهائی است که از فکر بشر تراوش کرده و انسان بآن وقوف یافته است .

بطور خیلی ساده میشود گفت که ADN يك ملكول بزرگ حساب شده ای است که تمام اطلاعات و مطالبی که توصیف و تنظیم اعمال حیوانی سلول را می کند در آنست . دوم بقیه سلول که در واقع لابراتوار مخصوص سلول و مرکب است از موادی که

شامل ساختمان سلول است Struc tures Cellulaires ماده ژنی و ساختمان سلول هر دو برای زندگی سلول لازم هستند؛ زندگی سلول بدون ADN ممکن نیست و عمل و کار ADN هم اگر از ساختمان سلولی محروم و دور باشد امکان ندارد .

سلول شامل سه قسمت است :

۱- غشاء خارجی La Membrane Ex terne

۲- سیتوپلاسم Cytoplasme

۳- هسته و کروموزومها Noyau et Les Chromosomes

غشاء خارجی سلول - این غشاء سلول را از محیط زیست خود جدا می سازد ولی بعضی مبادلات از این غشاء میشود ولی نه بشکل فیزیکی مانند غشاء های نیمه قابل نفوذ که انسان میسازد بلکه غشاء سلول يك سرحد تحت نظر است که باید اجازه عبور از داخل بخارج و از خارج بداخل سلول صادر شود مثلاً در مواقعی که لازم باشد توسط آنزیم مخصوصی که سلول ترشح میکند اجازه خروج یا دخول ماده بخصوصی امکان پذیر میشود این آنزیمها با اسم پرماآزها Permeases باهورمونها Hormones موسومند که در واقع حکم جواز عبور را دارند .

سیتوپلاسم سلول - دور نیست زمانی که آنرا مانند ژل یا سفید نخم مرغ ماده ای ساده و بدون تفاوت و متحدالشکل میدانستند ولی میکروسکپ الکترونیك

نشان داد که تشکیلات خیلی مفصلی دارد اولاشامل خود سیتوپلاسم است که اکنون آن را هیالوپلاسم Hyaloplasme می نامند و در داخل آن تعداد زیادی تشکیلات و عضوهای سیتوپلاسمائی Organites Cyto Plasmiques وجود دارد بصورت کیسه هائی دارای غشاء مانند واکوئولها Vacuoles کندریومها Condriomes میتو - کوندریها Mito Condries ریبوزومها Ribosomes لیزوزومها Lysosomes سانتروزومها Centrosomes دستگاه گواثری Appareil De golgi و غیره.

خود هیالوپلاسم هم متحدالشکل Homogene و یکسان نیست .
ملاحظه میشود که سیتوپلاسم با ساختمان و عضوهای مخصوصش آزمایشگاه شیمی مخصوص سلول را می سازد و بعضی از این اعضا مخازنی Reservoirs هستند که در آنجا اعمال مخصوصی انجام میشود مثلامی تو کوندریها مرکز تنفس سلول ریبوزومها پایگاه درست کردن پروتئین ها لی زوزومها برای خود خواری یا غیر خواری Auto ou Hetero Phagie یا سانتروزومها برای بکار انداختن دستگاه می توز Mitotique و غیره .

هسته و کروموزمها ADN : در داخل سیتوپلاسم هسته قرار گرفته و در داخل هسته کروموزم Stock De Chromosomes که تعداد این کروموزمها در سلولهای موجود معین یعنی يك نوع Espece همیشه یکی است مثلا در انسان ۴۶ کروموزم است (بعکس آنچه که تصور میکردند ۴۸ عدد است) .

کروموزمها رشته هائی هستند که ساختمان مفصل و پیچیده ای دارند ولی امروز میدانیم که سازندگان اصلی آنها اسید دزوکسی ریبونو کلنیک یا Acide desoxyribo Nucleique یا ADN است.

ساختمان ADN با فرض و مدل واتسون و کریک (۱۹۵۳) Watson Et Crick

چنین است :

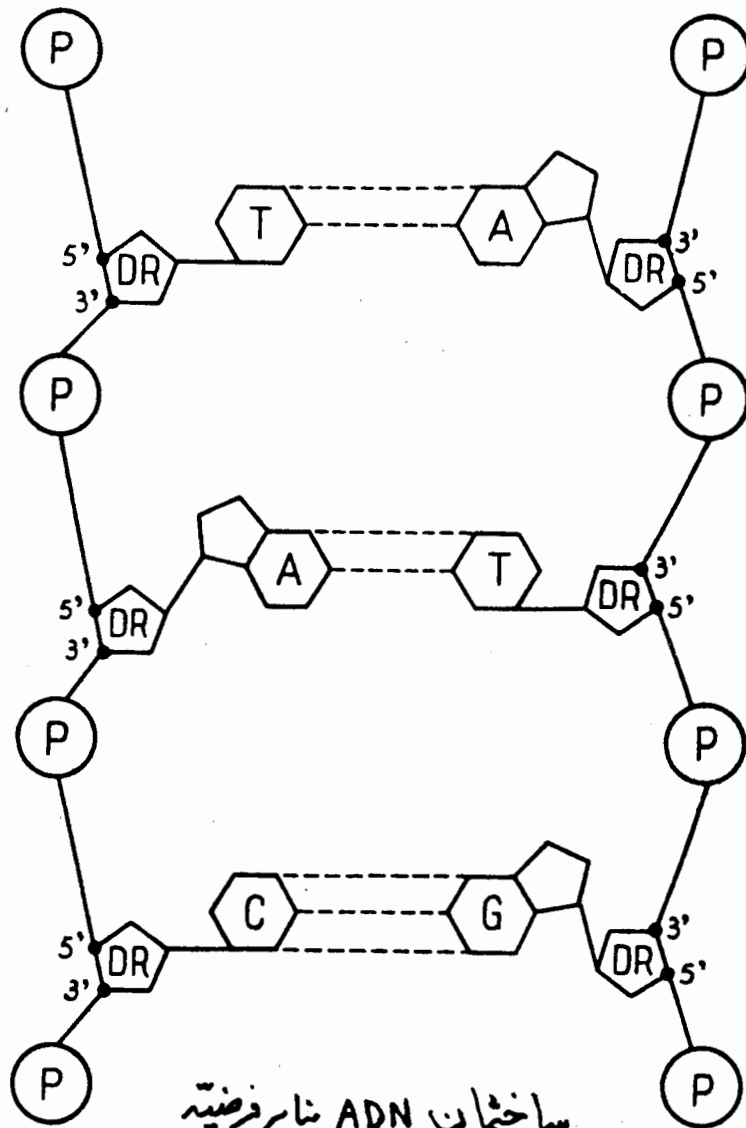
ADN يك ملكولدرشت است که در ساختمان آن اسید فسفریک (P) دزوکسی ریبوز (D) و چهار ملح ازته که عبارتند از آدنین Adenine (A) تیمین Thymine

(T) ، گوانین Guanine (G) و سیتوزین Cytosine (C) بکار رفته است .
 A و T یعنی آدنین و تیمین میل ترکیبی خاصی دارند یعنی مکمل یکدیگرند
 و فقط باهم ترکیب میشوند و باهم متصل میگردند همچنین است وضع G و C یعنی
 گوانین و سیتوزین در حقیقت میتوان گفت که ملکول بزرگ ADN شبیه به نردبانی
 است که دودسته طرفین آن از يك ملکول فسفر (P) و يك ملکول دزوکسی ریبوز
 (D) تشکیل شده و پله های آن از چهار ملخ ذکر شده باین ترتیب که هر پله ممکن
 است از A و T یا G و C باشد باین ترتیب T-A یا A-T یا G-C یا C-G این پله ها
 به ملکول D دسته متصل میشوند نه ملکول P یعنی فسفر .

خود ملکول D یا دزوکسی ریبوز دارای ۵ اتم کربن است که از ۱ تا ۵ شماره
 گذاری شده اسید فسفریک به شماره های ۳ و ۵ اتصال پیدا می کند و بازها به شماره ۱
 بعلاوه دودسته نردبان عکس یکدیگر قرار گرفته اند از نظر اتصالات و شماره ها . -ش (۱)
 مجموع يك ملکول دزوکسی ریبوز و يك ملکول اسید فسفریک و یکی از
 چهار باز آزته Base Azotée را نوکلئوتید Nucleotide می نامند .

ترتیبی که این نوکلئوتیدهای چهارگانه در طول نردبان قرار میگیرند دقیقاً
 معین است از اینرو است که ADN را يك مالکرم و ملکول حساب شده میدانند و از
 آنجا که A فقط با T و G فقط با C ترکیب میشوند در شاخه نردبان مکمل یکدیگرند .
 این نوکلئوتیدها را که با نظم معین و خاصی در هر موجود قرار گرفته اند میتوانیم
 سازندگان جمله ای بدانیم که الف بای آن فقط چهار حرف داشته باشد جمله خیلی
 کم است زیرا کلیه رشته های ADN که در ۴۶ کروموزوم يك سلول انسان است شامل
 چند میلیارد حرف میشود و اگر در نظر بگیریم که يك کتاب متوسط معمولی دارای
 يك میلیون حرف است آنوقت روشن میشود که ADN يك سلول انسان کتابخانه ایست
 که دارای چندین هزار جلد کتاب است .

پس هر سلول انسان سرگذشتی است که در ۴۶ جلد کتاب (که ۴۶ کروموزوم
 باشد) نوشته شده در این سرگذشت اولاً به کلمات Mots بر میخوریم مرکب از سه



ساختمان ADN بنا بر فرضیه

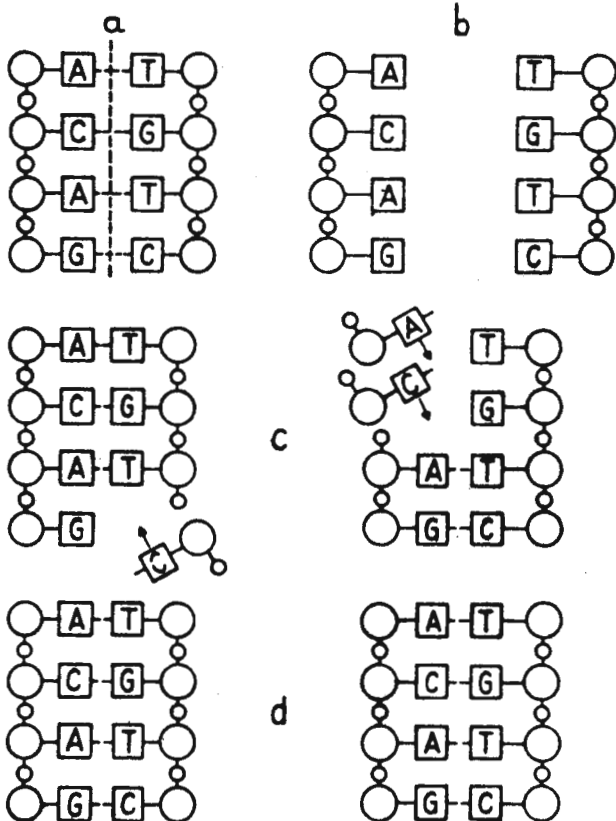
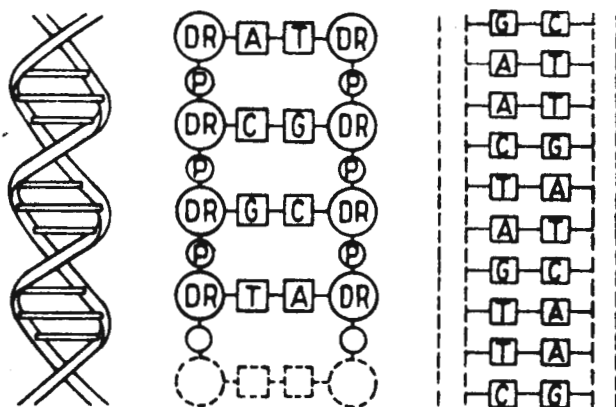
Watson & Crick

شرا

حرف *Lettre* باسم کودون *Codon* که هر کودون يك اسید آمینه است ثانیاً به جمله‌هائی *Phrase* برمیخوریم باسم سیستمون *Cistron* که همان ژنها یا پروتئین‌ها باشند و بالاخره به فصولی *Chapitre* برمیخوریم باسم اپرون *Operon* که عبارتند از يك مجموعه از ژنها که با هم يك عمل انجام میدهند مانند ژنهای ساختمانی *Genes de structure* یا ژنهای محرک *Genes Promoteur* یا ژنهای تنظیم‌کننده *Genes regulateurs* یا ژنهای عمل‌کننده یا عامل *Genes Operateurs* و غیره. *ADN* يك سلول دارای ساختمانی است ثابت و دائم یعنی ملکولهای سازنده آن بعکس سایر ساختمانیهای سلولی تجدید نمی‌شوند.

تولید مثل - مکانیسم تولید مثل - تقسیم غیر مستقیم سلول *Mitose* یا *Cariocinese* مضاعف شدن *AND* : - برای تولید مثل باید موجود زنده مانند خود را طوری بسازد که نه تنها بظاهر شبیه و مثل او باشد بلکه اعمالی را هم که انجام میداده بتواند انجام دهد بعبارة دیگر موجود زنده‌ای بسازد با همان مشخصات و مقدرات خودش.

اولاً دیدیم که در هسته سلول مقداری کروموزوم وجود دارد و در کروموزومها ملکولهای بزرگ *AND* پس اول باید اینها ساخته شوند با همان شکل و ترکیبی که دارند لذا سلول انزیمی ترشح میکند که این انزیم سبب ساختن او کلتوتیدها میشود که گفتیم چهار نوع اند : $G - C - T - A$ بعد از این که اینها ساخته شدند سلول آنزیم دیگری ترشح میکند که *A. D. N.* که بشکل نردبان پیچیده بود اول پیچش باز میشود و بعد از وسط بدو قسمت تقسیم میکرد و مثل اینکه پله‌های این نردبان را از وسط اهر کرده باشند دو نیمه نردبان خواهیم داشت (ش ۲) a و b ولی این دو قسمت مساوی نیستند بلکه مکمل یکدیگرند چون دیدیم که پله‌های این نردبان هر يك مرکب از دو قسمت بصورت زیر بودند *AT* یا *TA* یا *GC - CG* پس باید هر يك با مکمل خود ترکیب شوند لذا نوکلتوتیدها ساخته شده باینها متصل میشوند تا نردبان کاملی شبیه اول ساخته شود بهمان ترتیب که قبلاً ذکر شد که اسید فسفریک به شماره



تقسیم و مضاعف شدن ADN
 ش ۲

۳ دزو کسی دیپوزو T₀A یا A₀T و G₀C یا C₀G با هم (ش ۲) C بدیهی است پس از این اتصالات دو نیمه فرد بان کامل شده و دو ADN مشابه و کامل خواهیم داشت (ش ۲) پس از آنکه ADN های کروموزومها ساخته شدند خود کروموزومها شروع میکنند به تقسیم شدن (باز بوسیله آنزیمهای خاص) و هر یک به دو قسمت تقسیم میشوند با سم کروماتید Chromatide و با این ترتیب ۴۶ کروموزوم تبدیل به ۹۲ کروموزوم میشود برای اینکه خیلی با هم مخلوط بشوند بوسیله رشته ای با سم سانترومر Centromere هر جفت بیکدیگر چسبیده اند یعنی در واقع بعد از دو قسمت شدن هنوز جدا نشده اند که بعد بتدریج دور خود می پیچند و کلفت تر میشوند بطوریکه بخوبی هر یک مجزا و مشخص زیر میکروسکپ دیده میشوند بعد دستگاهی توتیک Appareil Mitotique بکار می افتد یعنی سانتروزمی که در سیتوپلاسم بود بدو قسمت میشود و در دو قطب (دو نقطه مقابل در دو طرف هسته قرار میگیرد و رشته هایی با سم آستر Asters این دو سانتروزم را بهم متصل میکند بعد جدار هسته از بین رفته و کروموزومهای تقسیم شده در یک سطح استوائی بین این دو قطب قرار میگیرند یعنی در واقع در دو سطح و هر یک از آسترها در دو نقطه با سانترومری که کرمانیدها را بهم متصل کرده چسبندگی پیدا می کنند و بعد آسترها بین این دو نقطه پاره میشوند و بطرف سانتروزمها که در قطب قرار دارند میروند یک دسته بطرف یک قطب و دسته دیگر بطرف قطب دیگر و با این ترتیب دو دسته شبیه هسته اولی درست میشود که دور آنرا بعد غشائی می پوشاند و باز با تفصیلاتی نظیر آنچه گفته شد سیتوپلاسم نیز بدو قسمت تقسیم میشود و دو سلول مانند سلول اول با همان ترکیبات و مشخصات و هسته ای که ۴۶ کروموزوم دارد تولید میگردد.

موضوع تولید مثل و تقسیم سلول را دیدیم ولی در موجودات چند سلولی که بدنشان مرکب از قسمتهای مختلف عضله - استخوان - عصب و غیره است باید دید چگونه از یک سلول ساده موجودی با اعضاء و جوارح مختلف ساخته میشود.

ساختمان یک موجود Onto Genese :- چون عادت کرده ایم و دیده ایم که گندم بکاریم گندم سبز میشود، تخم کاج بکاریم درخت کاج سبز میشود خرگوش بچه خرگوش

میزاید و سگ، توله سگ از تخم مرغ، مرغ و از تخم غاز، بیرون می آید، انسان بچه انسان میزاید این امر بنظر خیلی ساده و طبیعی می آید.

مرحله اول این ساختمانها مرحله جنینی است Embryo Genese تا قرن ۱۹ فکر میکردند که این موجودات در تخم یا نطفه وجود دارند منتها خیلی کوچک هستند بطوریکه قابل دیدن نمی باشند بعد بتدریج با شرایط خاص بزرگ میشوند یعنی در نطفه انسان يك انسان خیلی خیلی كوچك هست كه بتدریج نمو میکند بشکل بچه و بعد انسان بالغ در می آید. همچنین در تخم پرندگان یا دانه نباتات - ولی با این تصور پس باید در آن بچه ای هم که بزرگ میشود باز يك بچه خیلی خیلی كوچكتر باشد که بعد باز يك انسان بسازد و این دوره تسلسل را منتها تا سه پشت میتوانستیم قبول کنیم بعد غیر ممکن میشد زیرا این فرض وجود یا ساختمان قبلی Prefor Mation اولاً باین اشکال بر می خورد که میکروسکپ بمانشان نمیداد ولی با بزرگ کردن زیاد که انسان كوچکی وجود دارد زیرا نطفه انسان در اوایل بشکل يك توت با سم morula دانه دانه بعد بشکل کیسه با سم Blastula مواجه میشدیم يك توده سلولهای کاملاً متحد الشکل بودند و بعد تغییر میکردند باینجهت وجود قبلی یا پیش ساختگی مردود شد و فرضیه دیگری پیش کشیدند با سم Epigenese که اعضای اولیه بچه در تخم یا نطفه وجود ندارند بلکه بتدریج با تکامل ساخته میشوند و این خود معمائی بود در تولید جنین یعنی Embrio Genese بهر حال عده ای از علمای علم حیوة معتقد بودند که بچه یا مولود تازه بطریقی باید در تخم و نطفه وجود داشته باشد و حق هم داشتند زیرا این موجود زنده قبل از نطفه یا تخم هست ولی آنچه وجود دارد شرح کامل و مبسوط آن و شرح تمام عملیاتی است که باید بشود تا آن موجود کامل ساخته شود و این همان ADN است.

میتوان این موضوع و امر را شبیه کرد به پیانوهای مکانیکی با سم Pianola که عبارت است از صفحات کاغذی بشکل روبان طویل که در آن سوراخهایی نموده اند و این صفحه که مانند نوار از طرفی باز و بطرف دیگر بسته میشود قطعاتی از موسیقی را مینوازد در صورتیکه در آن کاغذ هیچ اثر از موسیقی با نوع معینی از آن نیست و

یا تشبیه کرد به نوار تلگراف مرس که از يك مقدار نقطه و خط تشکیل شده یا نوارهای ضبط صوت یا صفحه گرامافون که فقط فرو رفتگی هائی مانند نقطه در آنهاست که شما در آنها ظاهراً نه اشخاص نه صدای خواندن آوازه خوان و نه صدای موزیک را نمی‌توانید ببینید ولی همه در آنها است .

در خاتمه باید یادآور شوم که موجوداتی که تر و ماده دارند مثل انسان کروموزوم مخصوص تر و ماده در زن شامل دو قسمت است که هر دورا X می‌نامیم و در مرد این دو قسمت یکی X و دیگری Y است که در موقع تقسیم شدن در زن هر دو کرمانید دارای X است و در مرد یکی دارای X و دیگری دارای Y است و بعد از ترکیب اینها ممکن است زن یا مرد یا تر و ماده تولید شود - روایات و اشعاری هم در این زمینه داریم، پیغمبر اکرم میفرماید :

السعيد سعيد في بطن امه والشقى و شقى في بطن امه

یا فخر رازی میگوید :

هر گز دل من ز علم محروم نشد کم ماند از اسرار که مفهوم نشد
هفتاد و دو سال عمر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد
ذکائی بیضائی میگوید :

در دل هر ذره پنهان است مهری تابناك ذره را مهر که دو دل مهر را پیمان کیست
ابوعلی سینا میگوید :

دل کرچه در این بادیه بسیار شتافت يك موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت
و بالاخره هاتف اصفهانی گوید :

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان یابی
من اجازه می‌خواهم که بگویم :

دل هر ذره را که بشکافی يك جهانیش در میان یابی

۱- این سخنرانی در تاریخ ۱۳ اسفند ماه ۱۳۵۳ در کانون فرهنگی ایران جوان ایراد گردیده است .

در باره زندگانی مانی و آیین وی^۱

Manicheisme

از : مهندس ناصح ناطق

پیدایش و گسترش مانوی گری یا مانی که نئیسم که پیروان آن در ادبیات اسلامی مانویه و منافیه خوانده شده اند یکی از عجیب ترین پدیده های تاریخ است .
مردی تنها روزی خود را رها بنده موعود یعنی فارقلیط خواند و مدعی پیغمبری آخر الزمان شد، وی سالها مشغول جهان پیمایی و تبلیغ بود و مریدان بسیار میان مردم پیدا کرد و در دوران پادشاهی بهرام پادشاه ساسانی کشته شد و پیروانش دچار آزار و تعقیب شدند ولی دینی که آورده بود با مرگ وی از میان نرفت و راه زیرزمینی خود را در ایران و انیران طی کرد .

در بخش خاوری ایران مانوی گری مدتی دین رسمی سغدیان و ایغور ها شد و چند قرن پس از هجرت دوام آورد .

در جهان باختری گسترش دین مانی آنچنان سریع و نفوذ آن آنچنان ژرف بود که دین مسیح را مدتی تهدید کرد و در مصر و یونان و روم هم مانویان گروهی فعال

این سخنرانی در تاریخ ۲۹ - بهمن ماه ۱۳۵۳ در کانون فرهنگی ایران جوان ابرادگر دیده است .

و پویا بودند، کار بجایی رسید که امپراطوران روم لازم دیدند پیشرفت آنان را متوقف سازند. در قرن های بعدی گروههایی با نام های گوناگون مانند پلیسین و پاتارن و البیژوا و کانار^۱ که همه از مانوی گری الهام گرفته بودند پیدا شدند و سرانجام همه با حربه تکفیر یا ضرب شمشیر یا آتش از میان رفتند ولی فردريك هر در کتاب جهان قرون و سغایي^۲ می گوید در بالکان تا سال ۱۸۶۵ یعنی تاروزی که ترکها بوسنی را تصرف کردند هنوز گروهی بوگومیل ها در آن دیار زندگی می کردند و راه و رسم باستانی دین دوگرایی را فراموش نکرده بودند.

مانی بنیان گذار آیین هنرمردی ایرانی بود که در سال ۳۱۵ در بابل از مادر زاد، پدر و مادر او هر دو ایرانی بودند و با خاندان اشکانی خویشاوندی داشتند، نام پدر مانی فتك بود و مادرش نوشیت، یا یوسیت نام داشت و از خانواده کمسرکان بوده است.

مانی بی شك ایرانی بوده است و ولادت او در بابل دلیل بیگانه بودن او نیست زیرا که در آن روزگار منطقه بابل و پیرامون آن جزو شاهنشاهی ساسانی بود. بعضی ها تصور کرده اند که نام مانی سریانی است ولی سریانی بودن نام مانی تصور نمیرود صحیح باشد و محتمل است که این نام بالفظ مانك بمعنی ماه نزدیکی داشته باشد و تصویر خیالی مانی که هم اکنون در دست است همیشه با هلالی احاطه شده است که شاید قرینه یی برای درست بودن این نظر باشد.

دین مانی یکی از شاخه های دین زردشت بوده و عقیده بردوگرایی (دو بن) مسلماً از دین زردشت اقتباس شده ولی از گنوسی گری یعنی عرفانی باخترازمین هم تأثیر پذیرفته بود. مبلغان دین مانی هر جا میرفتند دین مانی را با مقتضیات محلی تطبیق می دادند

۱ - Pavliciens, Patarins, Albigeois, Cathares

۲ - Frederich Herder، کتاب از آلمانی بفرانسه برگردانده شده Mittelalter

در شرق خود را زردشتی منش و در غرب ترسایمی روش معرفی می نمودند و به این دلیل در جهان غرب مانی بعنوان یکی از بدعت گذاران مسیحی^۱ معرفی شده است.

مانی در نشر دین خود که آمیزه‌یی از ادیان معمولی آن روزگار بود کوشید ولی چندان موفق نشد زیرا موبدان دین زردشتی در ایران بر او شوریدند و پادشاه را بر او بدبین کردند و سرانجام بند بردست و پای وی نهادند و آن چنان سخت گرفتند که در زندان در گذشت. پس از مرگ، پوست او را کردند و از کاه آکندند و روزگاری دراز به دروازه جندی شاپور آویختند تا مردم عبرت گیرند و دیگر از راه‌های کوبیده عقاید روز منحرف نشوند، ولی تجربه‌های همه ملت‌ها نشان داده است که اندیشه‌ها و عقاید با شمشیر و آتش کشته نمی‌شوند، اگر کتابها را بسوزانند مردانی که محتوای کتابها را در سینه خود دارند به کوه و دشت و بیابان سر می‌نهند و هر کدام بخشی از عقاید خود را برای دیگران به ارمغان می‌برند. بامرگ مانی هم اندیشه‌های وی از میان نرفت و سالیان دراز پس از مرگ او در بالکان و فرانسه و اسپانی آثاری از اندیشه‌های وی هنوز زنده بود، در میان قبطیان مصر هم گروه انبوهی از مردم به وی گرویدند و گفتارهای وی را ارج نهادند و باشد که هنوز هم بتوان در میان قبطیان یادگار هایی از طرز اندیشه وی بدست آورد.

مانی می‌خواست که میان مردم گیتی دوستی همگانی بوجود آورد یعنی دین های گوناگون را یکی سازد، در دین بودا پژوهش‌هایی کرد و اندیشه پیروزی بر هوی و هوس را از راه رنج نهادن بر تن از بودا فراگرفت و برای نیل به این منظور روش امساك از پاره‌یی از خوردنی‌ها را پیش گرفت و غذای خود را منحصر به سبزی‌ها و ماهی کرد آنچنانکه میان قبطیان مصر هم اکنون مرسوم است.

مانی در راه بهره‌گیری از منطق بودایی‌گری، فراتر هم رفت بعدی که تولید مثل را بر خود و گروه برگزیدگان مانوی حرام کرد و احترام از زناشویی را بر ازدواج برتر دانست و میتوان گفت که: کشیشان کاتولیک اگر امروز از زن گرفتن و آوردن

فرزندگريزانند بايد ريشه اين روش را در اندیشه های گنوسی ها و مانی جست .

مانی از زرتشت پیامبر راستین پارسیان ، اندیشه تقسیم نیرو های جهانی را به دو مبدأ نیکی و بدی که دو بن نامید اقتباس کرد ، روشنایی را مظهر نیکی و تاریکی را مظهر پلیدی دانست .

بعد ها مانی این تعبیر را بدین صورت در آورد که خدای ترسایان خدای نیکی هاست و یهوه خدای تورات خدای بدی هاست .

جامعه مانوی بامر گوی در هم ریخت ولی عقاید او بامر گوی از میان رفت . و راهبان مسیحی در جهان باختار آن چنان درمانی گری پیش رفتند که برخی از آنان خواندن تورات را چون ساخته و پرداخته یهوه بود تحریم کردند . مانویان را پاکان می نامیدند زیرا که آنان در پارسایی زیاده روی می کردند و روان را می خواستند و تن را می کاستند .

مانی گری بزودی در شبه جزیره بالکان و ایتالیا و آلمان و فرانسه و مضر هم راه یافت ، زمانی در آن مناطق پابرجا بود و پس از اینکه تأثیر خود را در دین ترسایان و اسلام برجای گذاشت بناگاه منقرض شد . محکمه تفتیش برای نخستین بار در اروپا برای جلوگیری از بسط عقاید مانی که در مسیحیت راه یافته بود تشکیل گردید ، اگر بگوییم دادگاه تفتیش برای مبارزه با این عقاید بوجود آمد - معنی این سخن آن نیست که پیش از تشکیل این محکمه تعقیب دینی وجود نداشته است زیرا مسیحیت همواره بادوگرایی و هر گونه بدعت دیگر پیکار می کرد .

در سده های نخستین میلادی اختلاف میان خود گروه های مسیحی در گرفت و نخستین انجمن از این دست بسال ۳۲۵ م تشکیل شد . و کشمکش مشهور میان «آریوس» و «آتناسیوس» درباره نهاد مسیح و اینکه آیا همانند خدا بوده و یا پست تر از او یا هر دو یک چیز بوده اند و سخنانی از این قبیل مطرح شد ، ولیکن محکمه تفتیش یعنی انکیزیسیون نخستین سازمان منظمی بوده که برای شکنجه مردم در جهان ترسایی گری در سده های بعدی بوجود آمد و انگیزه تاسیس آن پیکار با عقاید مانی

و پیروان او ورغبت و شوق پدران کلیسا در راه پاک کردن دین مسیح از عناصر مانوی برمی گردد .

سروش مانوی گری و تولد و مرگ مکرر آن از شکفتی های تاریخ بشر است باین معنی که دین مانی که از گنوسی گری الهام گرفته بود در زادگاه خود یعنی ایران در مدت کوتاهی خفه شد ، سپس در ترکستان و چین و منطقه تورfan زندگی از سر گرفت و زمانی هم در شمال آفریقا و مصر و تونس و روم توسعه یافت . سپس با فشار و سختگیری امپراطوران روم روبرو شد و پیروان آن ازمیان رفتند .

در کشورهای مسلمان مانویان بنام زندیق و قرمطی و غیره در لایه های ناپیدای اجتماع زندگانی زیرزمینی داشتند ، و مانند جانورانی که شکارگران به قصد کشتن دنبال می نمایند با وضع دردناکی زندگی کردند و پس از آنکه سالها در مقابل فشار مقاومت کردند ، سرانجام ازمیان رفتند .

در سده های ۱۱ و ۱۲ میلادی در آناتولی و بالکان گروهی به نام بوگومیل دوباره پرچم این سپاه شکست خورده را برافراشتند و اندیشه دوگانگی نیروهای گرداننده جهان را رواج دادند ، این گروه مانند همه مانویان عقیده داشتند که در روزگاران گذشته روزی اهریمن بر سپاه یزدان شبیخون زد ، و بر سپاه یزدان آنچنان آسیب و گزند رسید که فرمانروایی گیتی بدست نیروهای «شر» افتاد این گروه یعنی بوگومیل ها هم سرانجام دچار سختگیری های دستگاه حاکمه شدند و ازمیان رفتند .

در جنوب کشور فرانسه در همان هنگام فرهنگ بسیار درخشانی در قلمرو زبان اک (OC) بوجود آمده بود و این فرهنگ وارث بخشی از فرهنگ باستانی روم و عرب اندلسی بود و می توان گفت که همه جنبه های زیبای تمدن اروپای غربی را دربر داشت .

در این سرزمین که محیطی روشن و آسمانی لاجوردی و هوایی مطبوع داشت آنچه به فرانسه شیرینی زندگانی (Douceur de vivre) نامیده می شود و

اکنون از موفه های اصلی (مشخصات) فرهنگ فرانسه بشمار می رود رشد و گسترش یافت، در این بخش از فرانسه احترام آمیخته به مهربانی نسبت به زنان (گالانتری)، زندگانی پرازشادی و موسیقی و رقص و ظریف کاری های ویژه در زندگی روزانه، و تا حدی رواج اندیشه آزاد و روح اغماض و گذشت و شیوع سرودهای غنایی که تروبادورها (Troubadour) در مجلس خوشگذرانی امیران و یا زیر پنجره های زنان زیبا می خواندند بوجود آمد.

فرانسویان منطقه شمالی که بزبان فرانسه شمالی (زبان اویل Oil) سخن می گفتند در مقام مقایسه با آنان مردمی خشن و سپاهی منش و دور از عوالم فرهنگ بودند. در این منطقه شبهه بی از آیین مانی شیوع یافت که به نام بدعت کاتار معروف شد. امیران و سواران ناتراشیده بخش شمالی فرانسه جز شمشیرزنی و نیزه افکنی هنری نداشتند بنام دفاع از دین ترسایی، دینی که اصول عقاید آن برایشان ناشناخته بود، به جنگ کاتارها رفتند و بایست کار کم نظیری دژهای آنان را تصرف کردند، و زن و مرد را قتل عام نمودند و آخرین گروه آنان را در میان شعله های آتش سوزانده داستان پایداری های کاتارها در مقابل امرای سفاک شمال فرانسه، از صفحات درخشان تاریخ عقاید است.

در این سخنرانی درباره هریک از مراحل طلوع و غروب دین مانی بطور جداگانه بحث خواهد شد.



موضوع این سخنرانی سرگذشت مانی و طلوع و غروب آیین او در ایران و کشور های باختر زمین و زندگانی و مرگ مانی و تأثیر وی در جهان اسلام و جهان غرب و ایران و بقاء نسبی آن بصورت ته نشین در اندیشه های ایرانیان امروز است. در پاسخ کسانی که از خود می پرسند چرا نگارنده در میان گروه بیشمار پیامبران نامدار،

مائی را برای موضوع این سخنرانی برگزیده است و اساساً چه جنبه خاصی در سرگذشت مائی و آیین وی هست که برای ایرانیان مفید فرض شده ؟ باید گفت که : اولاً مائی پیامبری است که سالیان دراز است رخت از این جهان به جهان دگر برده ، و دین وی تأثیر خود را کم و بیش از دست داده است ، پیروانش کشته شده اند ، کتابهایش در میان آتش سوخته ، در آب شسته شده و یا در میان ریگهای دشت ترکستان پوسیده و جز قطعائی ناچیز از آن چیزی بدست ما نرسیده است ، مائی دیگر نه کلیسا دارد نه راهب ، نه مناسک و تشریفات پیروی از او و یا دشمنی با او در دنیا و شاید آخرت زیان یا سودی ندارد . تحکیم مقامات و مناصب دیوی از راه تظاهر به دوستی یا یا دشمنی با او میسر نیست یعنی دین مائی از موارد نادر تاریخ عقاید و ادیان است که پژوهشگر می تواند آزادانه از آن انتقاد کند و به تخری حقیقت پردازد بی آنکه خطری متوجه وی باشد .

آری بحث ما دربارهٔ مائی ، این حسن را دارد که نمونه‌یی از گمراهی های بشر را به ما نشان می دهد و جوینده را متوجه این نکته می سازد که چگونه در طول سده ها اندیشه باطلی در مغز آدمیان رخنه می کند ، و آنان را از راه زندگی طبیعی منحرف می سازد و بر اثر موافقت یا مخالفت با آن ، جنگها و کشتارها برآید و می افتد و خونهای آدمیان ریخته می شود و مردم کشورها به گروه های دشمن یکدیگر تقسیم می گردند برای انهدام یکدیگر نقشه می کشند و با ضربت شمشیر و نیروی کلام با هم می جنگند - کتاب برای ترویج یا رد عقاید هم می نویسند و سرانجام همه مانند کودکانی که در پایان روز از بازی و باگفتن و شنیدن افسانه خسته شده باشند بخواب می روند و بامداد روز بعد در اثر برخورد یا پیش آمدهای جدید قصه های دیروزی را از یاد می برند و نبردها و داستانها و بازی های نو آغاز می کنند .

نیازمندی بشر به میث Mythe (افسانه) از شکفتی های نهاد بشر است ، حقیقت هر چند هم مانند روز روشن و مانند آفتاب تابان باشد کشتی برای دلهای آدمیان ندارد درحالی که باطل ترین اباطیل میلیونها پیرو می تواند پیدا کند

گویی بشر برای طی راه پریپیچ و خم زندگی نیاز مبرم به افسانه دارد تا سرگرم شود و خستگی های راهی را که هستی را به نیستی می پیوندد حس نکند. با این همه باید گفت که در میان افسانه هایی که هر کدام روزگاری مردم را مشغول و بیدار نگاهداشته و سپس بخواب فراخوانده است افسانه مانی یعنی مردنهایی که با او پیکار کردند و از دامنه نفوذ آن کاستند ولی تازیان اندك اندك دریافتند که در ایران گروه دیگری بنام مانویان وجود دارد که وجودشان برای جامعه اسلامی خطرناکتر از زردشتیان تواند بود.

البته به هیچ دلیل نمیتوان پذیرفت که مانویان از فرقه های دیگر خطرناکتر بودند زیرا بطوریکه بعداً خواهیم دید این گروه مانند درویشان و صوفیان راستین از نبرد و رزم پرهیز داشتند و احکام سرنوشت را بی مقاومت و ستیزه جویی می پذیرفتند، از آزار مردم و جانوران پرهیز داشتند و تنها غذا برای يك روز و رخت و کاجال برای یکسال ذخیره می کردند، ولی چون میلیونها زردشتی را که سرانشان ناچار با فاتحان به هر صورتی بود کنار آمده بودند نمی شد از میان برد حس ستمگری و عاجز کشی که لازمه سرشت انسانی است و (در قوم پیروز مانند همه اقوام به حد کمال وجود داشت) یا شکنجه و آزار مانویان تاحدی ارضاء می شد، در نتیجه زندگی کثی یعنی مانوی کثی از روزگار مانویان آغاز شد و سالیان دراز ادامه یافت. از آثار نوشته مربوط به دین مانی چیز مهمی در دست نیست زیرا که سیطره تازیان گذشته از زبان های مادی بشمار، کتابها و نوشته های دوران ساسانی را هم از میان برد.

ویدن گرن Wiedengren خاورشناس سوئدی می گوید: با درهم ریختن بساط دولت ساسانی، بی شك ایران از نوشته های ادبی و غیر ادبی فراوان محروم ماند متأسفانه گروهی از ایرانیان که شاید هیچگونه تعصب دینی هم ندارند می خواهند دوران ساسانی را دوران تاریکی در تاریخ ایران معرفی کنند که با ورود اعراب به ایران روشنتر شد، حتی برخی بحدی در این باره افراط می نمایند که منکر وجود ادبیات و شعر در دوران ساسانی می شوند. در حالی که مسلم است که ادبیات پهلوی بدست اعراب،

و حتی گروهی از ایرانیان مسلمان متعصب از میان رفت و یا متروک شد . و آنچه از دستبرد مصون مانده بود در نتیجه تغییر خط از پهلوی به عربی برای مردم عادی غیر قابل استفاده شد و ناچار تاریخ نوشته «مانی» و پیروان او هم در آشوب عظیم حمله اعراب که در ایران حکمفرما بود از میان رفت، ولی از مطالب جسته گریخته‌یی که درباره آنان در کتابهای تازی و پارسی پس از اسلام به چشم می‌خورد و می‌توان به آن استناد کرد، ناحدی به کتبه عقاید و سرنوشت مانویان پی‌برد ... قسمت اعظم این مطالب در ذیل (کتاب مانی و دین او) تألیف شادروان تقی‌زاده که نخستین اثر مستقل است که درباره دین مانی به زبان پارسی نوشته شده؛ و نیز در یادداشت‌هایی که توسط آقای افشار شیرازی جمع‌آوری شده و در ذیل کتاب آورده شده، آمده است و این یادداشتها جویندگان را از مراجعه به کتابهای مسلمانان بی‌نیاز می‌سازد .

با بررسی سطحی این متون آشکار می‌شود که در اواخر دوران پادشاهان اموی و از آغاز خلافت عباسی، مانویان یعنی زنادقه در لایه‌های ناپیدای جامعه اسلامی همه جا وجود داشتند مسلمانان آنان را موجوداتی غیر طبیعی و ضد اجتماعی می‌پنداشتند و وجودشان را برای بقاء دولت خطرناک می‌دانستند ولی با همه این عوامل مانویان مقاومت می‌کردند و به آسانی ریشه‌کن نمی‌شدند .

مثلاً مؤلف کتاب الفهرست می‌گوید : او در بغداد با گروهی متجاوز از سیصد تن از مانویان آشنا شده بود . مسلماً همه آنان کسانی بوده‌اند که آشکارا و بی‌محابا بین مردم بستی خود را به دین کهن مانی اعلام می‌داشتند و تا مرحله واپسین که خلیفگان عباسی دستور قتل آنان را می‌دادند، و تا لحظه آخری که فرمانروایان تازی گواه مرگ آنان بودند، از عقیده خود دست بر نمی‌داشتند (و مثلاً با کشتن مرغ و یا سب مانی حاضر نبودند جان خود را باز خرید کنند و از خطر بربهند)، مانویان گاهی هم نقاب مسلمانی بر چهره می‌زدند و اندیشه‌های خود را مانند آبی زهر آلود به خورد مردم مسلمان می‌دادند، شعرهای کفرآمیز تازی می‌ساختند و به شاعران موهوم نسبت می‌دادند و یا مانند عبدالکریم ابن ابی‌العوجاء (مقتول به سال ۱۳۵ هـ) حدیث جعل

می‌گردند و در میان مردم می‌پراکنند^۱ و یا در عین تلاوت آیات کتاب آسمانی و اظهار تقدس به اعمالی که هیچگونه سازگاری با مبانی دین نداشت دست می‌زدند و اندیشه‌های مانوی را مانند اینکه روح انسانی در حصار تن زندانی است و باید هرچه زودتر از این بند رهایی یابد و یا اینکه این جهان جهانی است بدفع و آشفته بازار، پر از پلیدیها و فساد و رنج و آزار در میان مردم پراکنده می‌کردند.

دین مانی در هیچ نقطه‌یی از کشورهای اسلامی یا مسیحی دین رسمی و قبول شده نبود ولی در بیرون از مرزهای خلافت اسلامی مانویان آزادی بیشتری داشتند. بیرونی می‌گوید: بیشتر ترکان خاوری و ملت‌های چین و تبت و حتی گروهی از هندوان تابع دین مانی هستند. باز در کتاب الفهرست گفته شده است^۲ که مانویان در همان دوران در سمرقند آزادانه زندگی می‌کردند و دلیل این کار این بود که پادشاه چین تهدید کرده بود که اگر مسلمانان مانویان را بکشند او هم مقابله به مثل خواهد کرد.

امروزه این نظر یعنی وجود مانویان در بخش شرقی شمال ایران بر اثر تحقیقات و کشف‌های باستان‌شناسان تأیید شده است. - چهار هیأت علمی به ترکستان چین رفته و هزارها صفحه و یا کاغذ پاره از متون مانوی در تورفان کشف و به اروپا آورده شد. بخش بزرگی از این نوشته‌ها نوشته‌های مانوی است و با خط مخصوص مانویان که گویا خود مانی اختراع کرده بود و مانند خط پهلوی ناخوانا و پر از روش‌های بی‌منطق (هزوارش) نبود، نوشته شده است.

در چند صدسال اول پس از میلاد مسیح مانوی‌گری و گسترش آن همه جاجزو

۱- ابن ابی العوجاه در هنگامیکه یکی از والیان عرب (منصور عباسی) دستور قتلش را داد گفت مرا نکشید زیرا که من ۴۰۰۰ حدیث ساخته‌ام و به بزرگان دین نسبت داده‌ام من حلال را حرام و حرام را حلال کرده‌ام ... از جمله ضرورت رویت هلال برای آغاز ماه روزه (ابن اثیر: الکامل فی التاریخ).

۲- ابن الندیم: الفهرست ص ۲۱۹ چاپ رضا تجدد.

مسائل روز بوده و خطری بوده است برای ادیان موجود. دین ترسایی برای تأمین بقای خود ناچار بوده است با آن بجنگد. مطالب بسیار فراوان بزبان لاتینی که زبان پدران کلیسا و فلسفه معروف به فلسفه پاتریستیک (پدران کلیسا) بوده است، درباره مانی موجود است، ولی بیشترین نوشته‌ها جنبه جرح و رد بر دین مانی را دارد و بکلی از جنبه بی طرفی عاری است و پیوسته بادشنام و بدگویی همراه است عیناً مانند نوشته‌هایی که در جهان اسلام درباره زنادقه به معنای اخس یعنی مانویان موجود است.

نهضت خاورشناسی که در سده نوزدهم گسترش یافت سبب شد که پژوهشگران کشورهای اروپا متوجه آسیای مرکزی بشوند، در نتیجه کاوش‌هایی که بدست گروه - های گوناگون خاورشناس انجام گردید، آگاهی‌های فراوان از راه نوشته‌های خود مانویان و یادشمنان‌شان بدست آمد.

بسیاری از این نوشته‌های نویافته، کاغذ‌های پراکنده و یا کتابها یا طومارهای پوسیده بود و یا به زبانهای نوشته شده بود که به خوبی مفهوم نیست و اگر اشاره‌ها و مطالبی که در کتابهای دشمنان مانویان خواه مسلمان و خواه مسیحی نوشته شده در دست نمی‌بود، نمی‌شد به آسانی به مفهوم این نوشته‌ها پی برد، باینهمه مجموع این نوشته‌ها روشنایی نوری بر چهره خاک گرفته و دور دست مانی افکنده و سیمای این مرد عجیب را که گفته‌ها و یا ضد گفته‌های وی در حوادث سده‌های بعد تأثیر شگرف داشت مانوس‌تر و آشنانر جلوه‌گر ساخته.

حال اگر به گزارش زندگانی مانویان در امپراطوری روم برگردیم در آنجا هم نمیتوانیم تاریخ مرتب و مدونی پیدا کنیم.

III



مارك خلیفه پرفیر مطالبی نوشته که حاکی از این است که مذهب مانی در سده‌های نخستین تاریخ میلادی دینی زنده و پویا بوده است. برای اینکه بتوان به میزان گسترش این دین پی برد به نوشته‌های مردی که در سده سوم میلادی می‌زیسته

به تلخیص واقتباس از کتاب بودگیت متوسل می‌شویم :

در این ایام در شهر غزه زنی پیدا شد که اهل انطاکیه بود و نامش جولیا بود. او تابع يك نوع بدعت منفوری بود که مانیکه ایسم یعنی مانوی‌گری نامیده می‌شد و چون گروهی از مردم هنوز در روشنائی دین خودمان یعنی دین مسیح وارد نشده بودند و از ایمان مقدس بهره‌ی نداشتند وی توانست با آنان تماس بگیرد و با افسوسن سخن و یا تحفه و پول آنان را از راه راست منحرف سازد زیرا که محال بود این دین بی‌کمک پول و تحفه پیشرفت بکند.

با مختصر امعان نظر به آسانی می‌توان دریافت که این کیش کفر محض و گمراهی آشکار است و مانند افسانه‌هایی است که پیر زنان حکایت می‌کنند، اینان خدایان متعدد دارند و احکام ستارگان را استوار میدارند و از این عقاید نتیجه می‌گیرند که ما در ارتکاب بزه آزادیم و راه زشتی‌ها و زیبایی‌ها هر دو بروی ما باز است ...

پس از آن می‌گوید : این گروه منکر وجود مسیح نیستند ولی چون مسیح خدایی بوده که بشکل انسان درآمده پس انسان مجاز است خود را مسیحی بنامد بی‌آنکه مسیحی باشد .

و نیز همچنانکه صورتگران رنگ‌های گوناگون را درهم می‌آمیزند و از آن اشکال نو و نادیده بوجود می‌آورند ، این نقش و نگارها برای کسانی که از خود بیگانه اند ممکن است با واقعیت مشتبه گردد ولی خردمندان بخوبی درمی‌یابند که این تصاویر ساخته و پرداخته دست انسان است و هرگز فریب نمی‌خورند . مانویان هم عقاید مختلف را درهم می‌آمیزند و عقاید نو بوجود می‌آورند ولی در همه این عقاید زهر خود را مانند مار وارد می‌سازند و تن و جان مردم را مسموم میکنند ...

این زن یعنی جولیا گروهی را با افسوس و فریبکاری تابع گفتار خود کرد ولی هنگامیکه خبر این حوادث به سنت پرفیر رسید، جولیا را احضار کرد

و از او پرسید: تو کیستی و آیین و راه تو چیست؟ جولیا گفت که از دیاری دیگر می‌آیم و اندیشه‌های نوی دسر دارم.

«پرفیر، جولی و پیروان او را که تنی چند از آنان مردمانی پارسا و پاک‌سرشت بودند به ترک آیین خود خواند و به جولیا گفت: ای خواهر من از این اندیشه پلید پرهیز کن زیرا این اندیشه‌ها و سوسه‌های اهریمنی است، جولیا پاسخ داد که: اگر مرد خردمندی هستی سخن بگو و سخن بشنو. یعنی درستی گفتار خود را ثابت کن یا به گفتار استوار من گوش فرادار:

همراه جولیا چند دختر جوان و دوتن مرد نیز بودند. مارك می‌گوید: دختران ظاهری آرام و زیبا داشتند ولی جولیا پیر بود این گروه چون گوسفندان آرام بودند ولی مانند گرگان، درونی پر خاشاک و درنده داشتند...

پس از تفصیلی که ذکر آنها سخن را به درازا می‌کشاند جولیا در ایمان مانند بسیاری از مانویان پایدار ماند، پرفیر که مانند همه کسانی که تظاهر به جهاد در راه حق می‌کنند وضع فریبنده و پر شکوه داشت شروع به تهدید کرد و گفت: خداوند زبان شما را خواهد بست و دهان‌تان را خواهد دوخت... و پیروان او که مرعوب شده بودند به زور وادار به پذیرش آیین روز شدند.

مارك که ناقل این خبر است در پایان گزارش می‌گوید: این گفت و شنود به درازا کشید و ساعتها بطول انجامید ولی جولیا سخنان کفرآمیز خود را که به زبان خدایان و خدایگان ما یعنی مسیح بود، تکرار کرد و سنت پرفیر که غیرت خدایی در دلش بجوش آمده بود از اینکه زنی تنها و بی پشت و پناه همه دیده‌ها و نادیده‌ها را به باد استهزاء و ریشخند گرفته برآشفته و یقین کرد که شیطان در وی حلول کرده و گفت: خدایی که همه چیز را ساخته و آفریدگار این و آن جهان و یگانه است و جاویدان و آغاز و انجام در ذات او متصور نیست به شما فرمان می‌دهد که از گفتار زشت خود توبه کنید، بر اثر این گفتار مجازات و کیفری دردناک که کشیش وعده آنرا به جولیا داده بود یعنی خاموش ماندن و بسته شدن زبان و دهن، به سراغ جولیا آمد

و سرانجام دیده از جهانی که به اعتقاد همو پر از پتارگی و آلودگی بود بر بست و عقیده خود را مبنی بر اینکه گیتی ساخته دست اهریمن است در عمل نیز مجسم یافت.



IV

گسترش مانی گری بر اثر وجود مرزها و موانع سیاسی و مذهبی و زبانی متوقف نشد و در طول چهار سده در جهان لاتین شیوع یافت و بالاتر از همه اینکه نه سال تمام از سال ۳۷۳ تا سال ۳۶۴ م سنت اوگوستین پیرو آیین مانی شده بود، سنت اوگوستین یکی از قدیسان طراز اول دین ترسائی است و نوشته هایش از دیدگاه دفاع از مسیحیت اهمیت بسیار دارد. او پس از آنکه دین مانی را پذیرفت و مطالبی درباره آن نوشت مانند برخی از کسانی که در ایران خودمان یکی ازادیان نورا پذیرفتند و پس از مدتی که مبلغ آن بودند در ردیف دشمنان آن دین درآمدند و کتابهایی به زبان آن نوشتند، عمل کرد یعنی بزرگترین دشمن مانویان شد ولی آیین مانوی از راههای گوناگون آثار پابرجایی در اندیشه ها و گفته های مذهبی اوگوستین و دیگر عیسویان بجای نهاد. در دو کتاب مهم سنت اوگوستین به نامهای شهر خدا و شهر دنیا آثاری از قلمروهای جاودانی و روشنائی و تاریکی که ریشه مانوی دارد به چشم میخورد. تجارب نه ساله مانی گری سنت اوگوستین را در رد عقاید مانی یاری داد. پاره یی از نوشته های سنت اوگوستین هنوز هم در ردیف بهترین مدارك موجود در بیان و شرح عقاید مانویان بشمار می رود.



پس از ذکر این مقدمات اکنون به چند مطلب مهم می پردازیم : نخست اینکه دوران ساسانی آن چنانکه معروف شده روزگار سختگیری در مورد عقاید مذهبی و جمود فکری نبوده است بلکه دوران طغیان اندیشه های نو و راه جویی مردان کنجکاو و پژوهشگر برای شناخت رازهای ناشناخته بود. کشور ایران در آن دوران که سخت گیری های موبدان در باب مسائل دینی با آسان گیری و وسعت نظر نسبی

برخی از پادشاهان تاحدی تعدیل میشد، آورد گاه پیکار و مبارزه ادیان و عقاید مذهبی و فلسفی گوناگون شده بود، از یکسو آیین‌هایی که در بیرون از مرزهای کشور ایران بوجود آمده بود، به کمک قیصرها که آن ادیان را پذیرفته بودند آهنگ تسخیر سرزمینها و دلهای ایرانیان را داشت و ازسری دیگر ادیان گوناگونی که در خود کشور ایران بوجود آمده بود هر کدام گروهی از مردم را به خود مشغول داشته ایرانیان را به دسته‌های دشمن یکدیگر تقسیم کرده بود. دین مسیح که دین رسمی امپراطوری روم و سپس بیزانس شده بود، روز بروز در حال گسترش بود. در شمال غربی و جنوب ایران مراکزی وجود داشت که محتملاً مردم در آنجا مسیحی بودند تا جایی که در شهرهای مختلف ایران گویا متجاوز از هشتاد و پنج اسقف فرمانروایی داشت. ارمنستان که یکی از استانهای تابع ایران بود دین مسیح را پذیرفته بود و برائیان وضع از وفاداری آن نسبت به ایران کاسته شده و در ردیف هدف‌های باطنی کشور روم شرقی درآمده بود، در استان سواد و بخشهای مجاور آن هم گروهی به دین عیسی گرویده بودند و به دلایلی که پژوهشگران باید درآینده روشن سازند ظاهراً با نهضت اسلام هم نظر موافق داشتند و روم را به ایران ترجیح میدادند. دین زردشت، با همه مبانی اخلاقی عالی خود قیافه کهنه و پوسیده پیدا کرده بود و قدرت نفوذ و رسوخ خود را در دلهای مردم تاحدود زیادی از دست داده بود.

آیین مزدک که به علت قتل عام آنان که به انوشیروان دادگر نسبت داده میشود ظاهراً از میان رفت، شاید نخستین دینی بود که امور اقتصادی و مذهبی را با هم آمیخته بود و گامی بود برای بهبود وضع طبقات محروم که برخلاف ناموس تاریخ و زودتر از دورانی که جبر تاریخ اجازه میداد مطرح شده بود مزدکی‌گری محکوم به شکست بود و شکست هم خورد ولی ظهور چنین دینی حاکی از جهش فکری عظیمی بود که در جامعه متعصب و خشک مغز محال بود بوجود بیاید و ریشه بدواید. آیین مزدک از یکسو پاسخ دهنده غریزه دستبرد و تصاحب مال غیر است که در دل هر کسی باشد و پادشاه در حال خلع‌پوشی است ولی معمولاً کسی جرأت ابراز آنرا ندارد و از سوی

دیگراز برای هر يك از افراد جامعه رفاه نسبی و عدالت اجتماعی را پیش می آورد ، مزدکی گری ظاهراً از میان رفت ولی اندیشه غصیان بر ضد وضع موجود و بهم ریختن نظام جامعه را پس از آنکه در میان مردم پراکنده شد ، به دشواری میتوان از میان برد. و بهمین دلیل در ایران مسلمان، مزدکیان گاهی بنام خرمیه و گاهی بنام بابکیه و گاهی بنام های دیگر قیام کردند و باعث بروز آشوبهای عظیم شدند.

ادیان دیگر از جمله دین مسیح فقط از رابطه میان آفریدگار و بندگاش سخن میگفت و کاری به کار امیران و پادشاهان نداشت. پیروان مسیح جنبه غیر سیاسی دین او را با جمله زیر بیان می کردند :

(بدهی خود را به قیصر به قیصر بدهید و بدهی خدا را به خدا)

مزدك نه تنها روابط نوی میان بنده و خدا بوجود آورد بلکه در امور اقتصادی هم سخنان تازه و عقاید جدیدی پیش کشید ، وی برای بار اول در تاریخ اعلام کرد که: دارایی هر چه هست از آن خداست و همه مردم در آن حق تصرف دارند و کسانی که اموال مورد نیاز مردم را جمع می کنند و وقت خود را با شمردن آن می گذرانند و از تقسیم آن تن میزنند مانند کسانی هستند که نوشدارو را از بیمار دریغ میکنند و باید مانند آدم کشان با آنها رفتار کرد .

V

دین مانی ظاهراً از میان رفت و کالبد پایه گذار آن بر دروازه جندی شاپور روزگاری دراز آویخته ماند. دولت ساسانی تصور می کرد توانسته است با زور با خواست دلهای مردم مبارزه کند ، با تصور پیروزی واهی که برای خود قائل شده بود ، دلخوش بود مسیحیان ایران هم مبارزاتی با دولت ساسانی داشتند. افسانه ملکه ارمنستان (فارنجم و گرفتاریهای او) در تاریخ ارمنیان هنوز زنده است و کتابهایی بنام شهیدان مسیحی ایران وجود دارد که مانند همه داستانهای مربوط به شهیدان، مسلماً مبالغه آمیز است و بقید احتیاط باید پذیرفته شود ولی محتمل است که هسته حقیقی در آن داستانهای مانوی نهفته باشد .

پس میتوان گفت که دوران حکومت چند صد ساله ساسانیان، دورانی بود که عقاید و افکار گوناگونی از هر سو بایران هجوم آورده بود و ناچار پراگندگی اندیشه ها و گرایش ها و بستگی ها در شکست خوردن و برافزادن شاهنشاهی ساسانیان مؤثر بوده. بقسمی که: هنگامیکه ژوستینیان در سال ۵۲۹ مدرسه آتن را بست (زیرا که مقرر داشته بود که فیلسوفان همه باید مسیحی باشند و بدیهی است مرد فیلسوف را نمیتوان بزور وادار به پذیرفتن دینی کرد) گروهی از فیلسوفان شهر آتن به ایران پناهنده شدند و انوشیروان از آنان پذیرایی کرد و خود کوشید از تعالیم آنان بهره یابد. نام هفت تن فیلسوف که انوشیروان آنان را در کاخ خود جا داد بقرار زیرین است: داماسیوس یونانی، سیمپلی سیوس سیسیلی، اولامیوس، بریسانیوس لیدیانی، هرمیاس، ایسزیدور و دیوجین. با اینکه زن انوشیروان، انوش زاد مسیحی بود انوشیروان در پیمان صلح با ژوستینیان قید کرده که فیلسوفان باید به کشورشان برگردند و آزاد زندگی کنند (یعنی مکلف به پیروی از دین مسیح نباشند).



میتوان فرض کرد که مانویان کم و بیش درویش مسلک و صوفی منش جنگ را از نهادهای اهریمن و خدای تاریکی ها میدانستند و نمیخواستند دست خود را به خون دیگران آلوده کنند، و با این کار به رونق قلمرو اهریمن کمک کنند، و به این دلیل مانند پاره بی از صوفیان که در جنگ با مغولان کوتاهی کردند و زن و فرزند خود را رها کرده و جان خود را از مخدومه بدر بردند محتملاً مانویان هم که معتقد بودند که جنگ کار آنان نیست و ملک زمین را باید از دست بدهند تا به ملکوت آسمانها راه یابند، در راه دفاع از میهن خود جانفشانی نکردند.

مزدکیان هم که اکثر آنان با احتمال از طبقه کشاورزان یا جنگاوران ایران بودند یقیناً برای آزار دیدن از حاکمان و پادشاهان ساسانی آنچنانکه باید و شاید در دفاع از کشور یا دولت یکدل و یک جهت نبودند و برای آنکه انتقام کشتار پیامبر خود و پیروان او را از پادشاهان بگیرند دست روی دست گذاشتند و ویرانی کشور و اسیر شدن زنان و فرزندان خود را بایی اعتنایی نکردیستند و گواه خاموش خرابی

شهرهای ایران و پریشانی و دربدری خاندان‌های ایرانیان شدند و شاید هم گروهی از آنان در صف سپاهیان نازی با هم میهمان خود جنگیدند.



همه میدانیم پایه‌آیین‌ها و کیش‌های مختلف، ایمان به وجود خدایی است که آدمیان را آفریده است و در زندگانی آشفته و پر از مخمصه و خطر این جهان پشیمان اوست، بشر هر قدر که خواه در شر و پلیدی غوطه ور باشد باز از اندیشه دست یافتن به خدایی که در نقطه ناشناخته‌یی از آسمان جای دارد و مظهر مهربانی و نیکی است، هرگز نومید نمیشود.

یهودیان میگفتند: در آسمانها خدایی هست که مانند جباران خاور زمین قهار و سخت‌کش است گاهی چهره کوه آتش فشان بخود میگیرد و بر فراز کوه سینا غرش میکند، ابر و طوفان بوجود می‌آورد، به امر او زمین می‌لرزد و دود و آتش از خشم او در آسمان پراکنده میگردد. ولی این خدای پیوسته خشمناک و قادر مطلق از میان ملل دنیا گروهی را برگزیده و بعنوان ملت محبوب خود همه جا مراقب آنهاست تا از گزند مصون باشند. این قوم هر چند دچار شکست و هزیمت و قتل عام بشوند باز خداوند آینده درخشانی نصیب آنان خواهد کرد و روزی رهاینده‌یی خواهد فرستاد که پادشاهی آنان را تجدید خواهد کرد و هر چه هییم و حزقیال و سلیمان هست به وزارت و امارت خواهد رسانید. ترسایان نیز معتقد بودند که رنجی که اسان بر روی زمین متحمل آن می‌شود روزی معنی و دلیل پیدا کرد که خداوند بصورت انسان در آمد و در رنج و درد آدمیان انباز شد و مانند آدمیان بر بالای صلیب شکنجه دید و مانند همه افراد رنج‌دیده در دم واپسین از پدر خود پرسید «ای پدر چرا مرا رها کردی؟» و باین تعبیر رنجی را که زندگی در بر دارد برای آدمیان گوارا و پذیرفتنی ساخت. ما مسلمانان هم بخداوندی بخشنده و مهربان و قادر مطلق عقیده داریم که زندگی می‌بخشد و مرگ می‌آورد و درختان را بارور می‌سازد و زمین‌ها را از آب باران سیراب میکند گاهی هم نمیکند! و روزی آدمیان را طبق برنامه‌یی از آنچه بر-

روی زمین بوجود آورده تأمین می فرماید . اما مسأله‌یی که در میان اندیشمندان این گروه ها همیشه مورد بحث و گفتگو بوده وجود «شر» در این جهان است که با عدل و مهربانی خدا و بخشندگی او گاهی قابل تطبیق نیست یا چنین بنظر می آید و پیش از این هم این نکته را گوشزد کرده ایم. زیرا گذشته از شری که درون هر آدمی که خلیفه خداوند بر روی زمین خلق شده است از آن سرشار است خود طبیعتی هم که ما در آن محکوم به زندگی هستیم سیماهای گوناگونی دارد ، گاهی بارانی که زمین را باید بارور سازد بموقع نمی آید و یا آنچنان فراوان و نیرومند می آید که سیلابها براف می افتد و کشت گاهها و شهرها را ویران میسازد زمین بظواهر ساکن که شالوده همه بناهای آدمی بر روی آنست گاهی بر اثر لرزه به رفتن در می آید ، روستاها و شهرها ویران میگردد و هزاران آدمی اعم از گناهکار و بی گناه در زیر خروارها خاک مدفون میشوند ، گاهی چنگیز به راه می افتد و بر سر راه خود هر چه تمدن و نتیجه های کوشش آدمیان است درهم میریزد و یا تیمور از کله آدمیان مناره بر پا میکند .

احزاب سیاسی بوجود می آیند و میلیونها افراد بشر را بنام اینکه جمله‌یی از نوشته های يك فیلسوف خواب آلوده را برخلاف میل ارباب حل و عقد تعبیر میکنند در سیاه چالها می اندازند و یا چندین میلیون آدمی را در کوره های ستم و بیداد تبدیل به خاکستر میکنند .

مانی هم میگفت اگر قدرت قادر بی چون آنچنان است که هر چه را کرده بهمان صورت بوجود می آید در آن صورت چگونه میتوان وجود این همه پلیدی را در جهان هستی توجیه کرد و اگر خداوند نمیتوانسته جهانی کامل و بی عیب و نقص بوجود بیاورد ، باید در قدرت بالغه وی تردید کرد و این اصل را پذیرفت که کارگاه آفرینش نیازمند اصلاح و بهبود است و پیر ما بی جهت مدعی شده که: «خطا بر قلم صنع نرفت .»

در آیین های قدیم ایرانی پاسخ این پرسش به شکلی نسبة پذیرفتنی داده شده ایرانیان آنچنانکه میدانیم عقیده دارند که جهان هستی ساخته و پرداخته دو نیروی مخالف و معارض است یکی از آنان لشکر نیکی و پارسایی و آشویی را فرمان

می‌دهد و دیگری پلیدی و پتپارگی و بدی را در اختیار دارد. بشر در برگزیدن یکی از دو خدا و پیروی از او امر یکی از آن دو آزاد است، هر انسانی میتواند از دو راه که خدایان در هر آن پیش پای او میگذارند یکی را انتخاب کند، یا به راه نیکی برود و یا در بدیها غوطه ور شود، ولی انسان رستگار یا گمراه هرگز آزادی خود را از دست نمیدهد و تاحدی آنچنانکه اگزیستانسیالیستها (اصالت موجودی ها) معتقدند هر لحظه آزادی خود را باز می‌یابد و میتواند بعقب برگردد و راه دیگری را برگزیند، کوتاه سخن اینست که ایرانیان دوران باستان معتقد بودند که مظهر نیکی و بدی و منشأ اصلی آن خود انسان است.

با این طریق دردین ایرانیان از لوح محفوظ و قلم تقدیر ورقم سر نوشت خبری نبوده و داستان جبر و اختیار که غالب دانشمندان شرق و غرب را سرگردان و حیران و بی تکلیف گذاشته از این راه حل شده بوده است.

مذهب مانی آمیخته یی بود از دین زردشت و دین مسیح و تا حدی کیش بودایی، این آمیختگی به مانی و پیروانش اجازه میداد که هر جاکه با پیروان یکی از این کیشها رو برو می‌شوند مدعی داشتن آن آیین باشند، چنانکه مانویان را در جهان باختری شعبه یی منحرف و نامتعادل از دین عیسی میدانستند و در ایران گروهی نوآور در دین زردشت.

VI

مانی اساس دوگانگی جوهر هستی را در دین خود حفظ کرده ولی تعبیرات دور و دراز و عجیب و غریبی برای آن قائل شده. مانی میگفت که خدای روشنایی در کاخی باشکوه و جلال که متناسب با جوهر وجودش است جای دارد در حالی که تاریکی در ژرفنای جهان هستی در میان گل ولای زندگی میکند و غذای متناسب با وضع خود میخورد، مانی معتقد است که در جهان آفرینش دو درخت وجود دارد که یکی از آنان درخت زندگی یا درخت پاک و نیکی است و دیگری درخت مرگ است. در نظر او همه دنیا مرکب از این دو جوهر است ولی سه چهارم فضا یعنی خاور

و باختی و شمال جزو قلمرو درخت زندگی است و درخت تاریکی فقط در بخش نیمروزی جهان ریشه دوانیده است .

شگفت اینکه در همین بخش نیمروزی هم درخت زندگی وجود دارد ولی ناپیداست درخت روشنایی سه بار بزرگتر از درخت تاریکی است . میتوان فرض کرد که طبیعت سیاه و تاریک در نظر «مانی» نماینده پدیده هایی است که در دشتهای گرم و سوزان بابل و بادیه های بی آب و گیاه کشور تازیان بوجود آمده و اندیشه روشنایی با کشورهای حاصلخیز و سرسبز و روشن و آباد مرتبط است.

نمایش زندگی آنچنانکه مانی در آغاز کار جهان تصور میکرد این بود که روشنایی و تاریکی هر کدام مانند کشورهای بودند هم مرز ، ولی هیچگونه پیوند و آشنایی بایکدیگر نداشتند، هر کدام از این دو کشور سازمان ویژه خود را داشت، در کشور روشنایی « پدر بزرگواری » ها منزل داشت و توانائی و دانش او را با چهار چهره مجسم میکرد، فرمانروای روشنایی را کسانی که بزبانهای ایرانی سخن میگفتند زروان نامیده اند که تقریباً معنای جاودان بیکران میدهد. ، بدیهی است تاریکی جز فقدان روشنایی و غیبت روز چیزی نیست ولی مانویان برای تاریکی هم موجودیت مستقل قائل بودند، در نظر مانی قلمرو تاریکی قلمروی است که در آن نابسامانی حکومت میکند.

خدای بزرگواریها پنج نشیمن دارد، کلمه شکینه ظاهر آ بمعنی نشیمن است، منظور از این لفظ چندان روشن نیست ولی مقصود از این پنج شکینه : حس، وجود اندیشه، تخیل و اراده بود. این پنج نیرو لازمه وجود یک فکر سالم و استوار است . در برابر این قلمرو روشن که سنت اوگوستین ترا لاسید . Terralacide (سرزمین روشن) می نامید ، قلمرو تاریکی است که پادشاه تیرگی ها در آن فرمان میراند . این منطقه ، منطقه دودهای خفقان آورو آتش های ویرانگر و بادهای تند و زننده و آبهای زهر آلود است - طبیعی است که ساکنان منطقه بیماری زا و سرشار از سموم

موجودات شایسته همان اقلیم هستند. در نظرمان این گروه در نهاد نابساهانی جاودانی پیوسته درجنب وجوش اند هر کدام از این موجودات دشمن دیگری است روزی فرا رسید که از سرزمین تاریکی موجودات نفرت انگیز به سرزمین روشنایی وارد شدند و رفتار وعادات آنان به دیار پاکان به ارمغان آورده شد. مانی نمیگوید که چگونه روشنایی و تاریکی بهم آمیخته شدند، ولی میگوید که تاریکی از دور زیبایی روشنایی پی برد و درصدد برآمد که بهری از آنرا تصاحب کند. این بیانات ظاهراً نامعقول روشنگر طبع یا نهاد و سرشت انسانهاست که پیوسته در بدی ها غوطه وورند و از هوسها و امیال پلید مانند شیاطین در دلشان خارخاری دارند، ولی با اینهمه از زیبایی روشنایی غافل نیستند و همان پتیارگی و پلیدی طبعشان آنرا را میدارد که زیبایی را به زور بدست آورند و آنرا مایه زینت و آذین زشتی های خود سازند. در نظر مانی این اندیشه مظهر آن است که منشأ شر، هوسهای لجام گسیخته خود آدمی است. اگر خدای مانی و فرشتگان و دیوانی که اندیشه آشفته اش بوجود آورده، در نظر ما غریب مینماید ولی مانی و شاگردانش بدان ایمان داشتند و پژوهشگران امروزی باید متوجه باشند که اگر بخواهیم در باب مانی داوری بیطرفانه بکنیم باید در نظر بگیریم که این نمودارها با مظاهری که مانی برای بیان عقاید خویش بکار برده، تا حدودی حاکی از این است که: او آمیختگی خوبی و بدی را در نهاد انسان بخوبی دریافته بود اگرچه افسانه های مانوی در نظر مردمانی که با علوم و دانش های جدی سروکار دارند چون داستانهای کودکان بنظر میآید. چنانکه گفتیم مانی میگوید که آشوب در جهان روزی پیش آمد که فرمانروای تاریکیها توانست بخشی از قلمرو نور و روشنایی را تصرف کند. معنی این عقیده مانی اینست که پیش آمد عظیمی که در نتیجه آن جهان مشهود بوجود آمد، نتیجه اقدام یاغیان نیروهای تاریکی و ظلمت بود. بر اثر این بورش پنج جایگاه نور آزرده شد زیرا آنان نور محض بودند و آماده پیکار و ستیز نبودند.

در قلمرو روشنایی نه آتشی هست که با آن بتوان دیوان را گریزند نه آب زهر آلودی هست و نه آهن نیزوبرنده‌یی تا با آن بتوان به پیکار و ستیز آغاز کرد. در کشور روشنایی جز روشنایی و آزادی چیزی وجود ندارد، خدای عظمت هنگامیکه این پیش آمده‌ها را دید دریافت که روشنایی آسمان برای آرامش و آسایش آفریده شده و راه دیگری برای مقابله با تاریکی جست یعنی پدر عظمت، مادر حیات را بکمک خواست و مادر حیات، انسان نخستین را فراخواند، البته انسان نخستین، آدم نیست بلکه چیزی است مانند پروتوس آنتروپوس، *Protos anthropos* که در آثار گنوستیک‌ها (عارفان مسیحی) از آن سخن میرود و در نوشته‌های مانوی و گنوستیک جزئی از خداست و با خدا از یک ریشه است.

VII

مانویان مردمان باعفت و پرهیزگاری بودند و باین دلیل حتی در عقاید مربوط به جهان بینی و آغاز آفرینش نیز سخن از وصلت و نزدیکی و آمیزش نمی‌رود. در نظر مانوی تولید مثل چیز خوبی نبوده و وظیفه هر مانوی این بود که بخش روشنایی را که در تنهای موجودات زنده زندانی است آزاد کند و با تولید مثل حادثه ناگوار روزگار آغاز پیدایش جهان آفرینش را تکرار نکند.

مانویان هرگز ناز را نمی‌شکستند زیرا اعتقاد داشتند با این کار بخش نوری را که در درون آن نهفته است می‌آزارند.



انسان نخستین هنگامیکه آفریده شد پنج عنصر درخشان همچون پوشش یا زرهی بود که وی بر تن پوشیده بود. مانویان ترك زبان این پنج عنصر را پنج خدا می‌دانند.

از این عنصرهای پنجگانه چهار عنصر باد و خاک و آب بود ولی عنصر پنجمین را نویسندگان فهرست النسیم نامیده است. سغدی زبانان این نسیم را فروهر می‌نامیده‌اند و ترك‌های ایوب‌فوری آنرا تین تور می‌گفتند که بالفاظ اثیری مناسب نیست و اغلب مترجمان و پژوهشگران آنرا بکار می‌برند.

هنگامی که انسان نخستین زره‌های پنجگانه مذکور را پوشید، بکمک فرشته‌یی که افسر پیروزی را در دست داشت کوشید تا سرور جهان تاریکی را هزیمت دهد ولی نتیجه نامیمون و نومیدانه بود و انسان نخستین در میدان جنگ بیهوش افتاد و پادشاه تاریکی‌ها پنج عنصر روشن را بلع کرد این جنگ در سرنوشت بشر اهمیت بسیار داشت. تفصیل دیگری نیز در این باره هست که چون در کتابهای دیگر نیز یاد شده و فایده چندانی در بر ندارد از یاد آنها تن می‌زنیم.

مانویان می‌گویند که در این مرحله انسان نخستین با اینکه پنج عنصر روشن را از دست داده بود، خود در خطر نبود و با پلیدی نیامیخته بود و بدین دلیل توانست به ژرفنای گرداب تاریکی‌ها برود و ریشه‌های پنج عنصر شب (یا ظلمت) را آچنان ببرد که از بالیدن بازماند یعنی انسان دوباره با کمک خدای بزرگواری به میدان کارزار برگشت و نیروهای تاریکی را اسیر گرفت. با این ترتیب، اشغال سرزمین روشنی بدست عوامل تاریکی متوقف شده بود. ولی معنای پیروزی این نیست که همه زیان‌ها و تیره‌روزیهای آدمی زاده جبران شده باشد، فرشته‌های تاریکی شکست خورده و اسیر بودند، ولی پنج عنصر درخشان را بلعیده بودند و قلمرو روشنائی که محروم از پنج عنصر اصلی شد با همه پیروزی‌اش، پریشان و ناتوان افتاده بود.

مسئله اصلی برای روشنایی این نبود که تاریکی را در میان بارویی زندانی کند بلکه این بود که چگونه اسیران را آزاد سازد. در نظر مانی موجودیت جهان آفرینش نتیجه این پیش‌آمدها یعنی آمیزش روشنایی تاریکی و پلیدی و پارسایی است. بر اثر این پیکارها آفتاب و ماه که دو عامل اصلی روشنائی بودند آزاد شده بودند ولی هنوز مقدار زیادی از عوامل نور یعنی بی‌رنگی اسیر رنگ مانده بود.

در آثار مانوی، سپس درباره زمین و خشکی و دریا مطالبی آمده که صورت رمزی دارد و اینجامجال بسط مقال در باب آنها نداریم و فایده‌یی نیز بر آن متصور نیست پس از آن مانی درباره فرشتک «جوخوان» سخن می‌گوید که فرستادگان روشنایی و تنها واسطه‌یی بودند که برای جداسازی بدیها از نیکیها در دسترس بشر قرار داشتند.

مائی بعد میگوید که پادشاه تاریکیها توانست آدمی را بوجود بیاورد که بخش عظیمی از روشنایی را فرو برده و هنوز در اندرونش زندانی است، آدم آنچنانکه مائی میگوید بشکل خدا آفریده شده و بعداً از همان راه که آدم بوجود آمده بود حوا نیز بوجود آمده است ولی سهم روشنایی در وی کمتر است، آدمی خود جهان کوچکی است که تصویر همه بساط آفرینش در وی نهفته است خدا و ماده و تاریکی و روشنایی همه جزو وجود اوست.

در نظر مائی عیسی موجودی آسمانی است، ما و یان عیسی را دوست مینامیدند، در نظر آنان هنگامیکه عیسی بروی زمین آمد آدمی خواب بود، عیسی او را بیدار نمود و دیوانی را که گرد او جمع آمده بودند از وی دور کرد، بعد آدمی در خویشتن نظر کرد و خود را شناخت، عیسی در اینراه رنج بسیار برد. و تن بسختیهای بسیار داد تا اینکه آدمی را در درجات آسمانی جای داد و او را تعلیم داد که جوهر اصلی عیسی خود روشنایی است ولی روشنایی در این جهان با هزاران خطر رو بروست و در معرض آنست که هر آن با عوامل تاریکی آمیخته گردد و بدینوسیله بود که آدمی نهاد نخستین خویش را به نیکی شناخت.



مائی در شاپورگان میگوید « این دانش و راه بکار بستن آن گاه و بیگاه بدست رسولان یا پیامبران بآدمیان تلقین شده زمانی نام این پیامبر (بودا) بوده و در هندوستان تعلیم میکرده نام دیگری (زرتشت) بوده در ایران، و دیگری (عیسی) بوده در باختر زمین. و اکنون پیام خدا بموسط من که مائی هستم یعنی پیامبر خدا و پیامبر راستین و پیامبر واپسین، شما ابلاغ میشود، این جملات، از کتاب «ماللهند» بیرونی اقتباس شده ولی از کتاب شاپورگان قطعاتی در تورفان بدست آمده که پرفسور «مولر» آنرا جمع آوری کرده است. از بررسی دقیق این قطعات میشود چند نتیجه گرفت، نخست این که مائی معتقد به توالی پیامبران بوده که در هر دوره از تاریخ و در هر کهوری بوسیله يك تن اعلام شده و بنظر مائی گفتارهای او منافاتی با تعالیم آن پیامبران ندارد، واپسین پیامبران و به اصطلاح عربی «خاتم النبیین» بوده و معتقد بود که وی

در آخر الزمان زندگی میکنند و خودش آخرین و کاملترین پیامبران و دین آوران
روشنایی است.

هرمی و افلاطون و بودا و زردشت در نظری از پیامبران اند ولی مقام
عیسی با آنها فرق دارد و پایگاه عیسی چیزی بهتر و برتر از پایگاه آن پیامبران
است. در نظر مانی عیسی موجودی ایزدی بود، او بر روی زمین چون آدمی زاده
پدیدار شد ولی آدمی زاده نبود، ترسایان معتقدند که عیسی را به صلیب کشیدند ولی
در نظر مانی، آنچه آنکه در کتاب مقدس ما، یعنی قرآن مبین گفته شده (ماصلبوه و ما
قتلوه و لکن شبه لهم) عیسی بر بالای چلیپا جان نداد. - مانی خود را در حقیقت یکی
از حواریان عیسی میدانست و آنچه آنکه سنت او گوستین گفته در نامه هایش همیشه
خود را حواری عیسی مسیح مینوشته است.

در نظر مانی: دین ترسایی سنتی بر پایه دین یهود و کتاب عهد عتیق استوار
شده است.

تضاد اصلی در این کتاب میان خدا و آفریده های وی است که نژاد انسانی
عالی ترین آنان است. مسئله اصلی اینست که باید دید عیسی که در فلسطین تعلیم
میداده تا چه حد جنبه خدایی و تا چه حد سیمای بشری دارد؟ ولی مانی تضادی در
میان خدا و آفریده های او نمیدید بلکه تضاد برای او، در قلمرو روشنایی و تاریکی
مجسم بود.

يك فرد انسانی در نظر مانی يك واحد نبود بلکه جزیی از روشنایی بود که در
قشری بیگانه و بشکلی بی برگشت زندانی بود، در این حال برای بشر امید رهایی
وجود ندارد، زیرا که اتحاد نور و ظلمت در سرشت انسانی تصادفی بوده و تنها امید بشر
اینست که بخش پاك انسانی از رام مرگ از زندان تیره تن رها گردد. خدای مانی
خدائی است غیر از یهوه کتاب عهد عتیق، خدای مانویان خدای روشنایی است و
مظاهری که بنام مادر زندگی انسان نخستین و پیامبر و چیزهای دیگر در آیین مانی
آمده چیزی جز ظهور نیروی روشنایی نیست. این مظاهر جاودانی نیستند، زیرا که بنظر

میرسد که موجودیت آنها نتیجه نیازی است که بمناسبتی بوجود آمده، مانند ظهور فرشته خدا در بخشهای نخستین عهد عتیق.

به این دلیل عیسی در نظر مانی فقط در ظاهر آدمیزاده بود. ولی در میان مراتب روشنائی مقامی ویژه دارد که دست بشر از رسیدن به دامان آن کوتاه است. مانی آمدن عیسی را میان بشر می پذیرد ولی روشن نمیکند که او چه کسی بود؟ و چگونه بر روی زمین پدیدار گشت؟ ولی آنچه استنباط میشود اینست که وی معتقد بود که عیسی بود که دوست و اند سال پیش از او در یهودیه (ناصریه) دیده شده است. مانی در مورد عیسی تاحدی تابع مرقیون Marcion بود، محتمل است که او، هرگز انجیل های چهارگانه را ندیده و شاید نامه های سن پل و دیاتسرون را بزبان سریانی و انجیل مرقیون را هم که شاید از انجیل (پی یر) اقتباس شده ندیده و با آن آشنا نبوده است. نه مانی و نه مرقیون هیچکدام معتقد نبودند که عیسی مانند یک بشر عادی بجهان آمده و بر بالای صلیب رفته بلکه باور داشتند یهودیان مرد دیگری را بجای او کشتند.

سنت اوگوستین این عقاید مانی را در باره عیسی رد میکند و میگوید: چرا عیسایی که کشته شد باید با نیروی سازنده و رویاننده جهانی و با وجود خدای آفتاب و با جلال و شکوه وی و با اطلس و با مرد نخستین یکی شمرده شود؟ ولی پاسخ روشن است که، لااقل برای ما که در صدد یافتن معنای این دین کهن هستیم نه در راه رفض ورد آن، پیامی مسأله عوض میشود و پاسخ اینست که شکوهمند آن کسانی هستند که در نامه به یهودیان ارواح مدبره نامیده شده اند و مانی در نوشته های خود نیز از آنها یاد کرده است ولی عیسی بمناب و واسطه باز خرید انسان، و تاحدی مظهر اندیشه رنج دیدن خدا برای خاطر آدمیان است. مانی خود را آنچنانکه گفتیم از حواریان عیسی میدانست و نیز فارقلیطی میدانست که عیسی از آن یاد کرده است. جهان بینی مانی و سازمانی که برای عالم قائل است، مانند بسیاری از داستانهای مذهبی جنبه رمزی دارد و اگر این قصه و نظائر آن توجیه نشود مجموع گفته های مانی بنظر افسانه های

بی سروه میآید. با اینهمه این افسانه میلیونها افراد بشر را در مدتی بیش از هزار سال بخود مشغول ساخته است.

این افسانه‌ها یعنی افسانه پیدایش و دیگر افسانه‌های مربوط با آسمان و زمین همه از يك سرچشمه منشأ میگیرند و مانند امواجی که تابش آفتاب رنگهای گوناگون بآن میبخشد و با جنبش امواج جابجاء میشود و تغییر رنگ میدهد در اصل یکی هستند، و خوشبختانه یا بدبختانه همه تجلیات يك حقیقت یا يك افسانه اند که روشهای گوناگون را بوجود آورده و گروه بی شماری خود را مأمور بیان و نشر آن دانسته‌اند که عیسی و مانی نیز از آنها هستند.

مانویان مانند بسیاری از پیران آیین‌های دیگر طبقات و گروه‌های گوناگونی داشته‌اند. گروهی را برگزیدگان، گروهی را نیوشندگان، یا به تعبیر تازی ز بانان نفوشاکان یا سماعان مینامیدند. برگزیده، مانوی راستین بود، در حالیکه نفوشاك يك پیرو عادی بشمار میرفت. قوانین و مراسمی را که برگزیدگان مراعات میکردند بسیار سخت بود. همه مانویان گیاه خوار بودند ولی گروه برگزیدگان از میخوارگی و از زناشویی و داشتن مال و خواسته‌هم ممنوع بودند، و چنانکه پیش از این گفتیم بیوسه در گشت و گذار بودند خوردنی برای يك روز و جامه برای يك سال میتوانند ذخیر کنند. برگزیدگان نمی‌بایست نان را خود بپزند و همواره مانند هندوان شاگردی همراه خود داشتند که نیازمندیهای آنان را برآورده میکرد. پیش از خوردن نان دعایی میخواندند و میگفتند (من ترا آرد نکردم و نشکستم و با بیگناهی میخورم). سماعان یا نیوشندگان مجبور بودند که خوراک برگزیدگان را تهیه کنند و بهمین دلیل آنان از گرسنگی نمی‌مردند. زنان هم مانند مردان حق این را داشتند که به جرگه برگزیدگان وارد شوند. ولی معمولاً هیچ کاری بر عهده آنان گذاشته نمیشد. نسبت‌های دیگری هم بآنان داده میشود که بعید نیست ساخته و پرداخته دشمنان مانویان باشد.

۱. کلمه نفوشاك از نفوشاك زبان فارسی آمده و شاعران و نویسندگان ما آنرا بکار برده‌اند. ولی بیشتر بمعنی مطاق (مانوی) استعمال شده است، سوزنی سمرقندی در هجو نظامی گنجوی میگوید:

ای نظامی کلکی بی‌سر و سامانی به نفوشاك و مجوس و مغ و تر سامانی

ایران در سال گذشته از تجارت با خارجه ۱۶ میلیون تومان ضرر کرده است

بموجب احصائیه های کمرکی که اخیراً منتشر شده، تجارت خارجی ایران در سال ۱۳۰۴ (شمسی) بقرار ذیل بوده است :

مجموع صادرات ایران تقریباً ۱۰۶ میلیون تومان
مجموع واردات ایران تقریباً ۸۸ میلیون تومان
اضافه صادرات بر واردات ۱۶ میلیون تومان

اگر بهمین ارقام اکتفا کنیم تصور خواهیم نمود اوضاع اقتصادی ایران خیلی خوب است زیرا در سال گذشته ایران تمام مخارج خود را پرداخته و ۱۶ میلیون

تومان هم نفع کرده است.

اما بدبختانه این تصور اشتباه است و از کمترین مراجعه به ارقام اشتباه رفع می‌شود.

جزو صادرات ایران يك قلم بملبغ ۵۴ میلیون و چهارصد هزار تومان نفت منظور شده است ، این نفت متعلق به کمپانی نفت انگلیس و ایران است و قسمت اعظم منافع حاصله از فروش آن بجیب خارجی‌ها می‌رود - در این صورت منافع مزبور باید از صادرات ایران کسر شود تا صورت صحیح بدست آید .

بموجب صورتی که کمپانی نفت تهیه کرده از این ۵۴ میلیون تومان نفت قیمت ۲۰ میلیون از بابت سهام و منافع دولت ایران و مزد کارگران و سهام اتباع ایران و قیمت لوازمی که در ایران خریداری شده . بجیب ایرانیها می‌رود و مابقی که ۳۴ میلیون تومان است در خارجه مصرف میشود.

بنابر این از قیمت نفت صادره باید ۳۴ میلیون تومان کسر و مابقی به صادرات مملکتی اضافه شود.

بدین ترتیب می‌توانیم بگوئیم وضعیت تجارت ایران با خارجه در سال ۱۳۰۲ - از این قرار بوده است .

قیمت صادرات تقریباً ۷۱ میلیون و پانصد هزار تومان

قیمت واردات تقریباً ۸۱ میلیون تومان

نقصان صادرات نسبت بواردات ۱۶ میلیون و پانصد هزار تومان .

پس بطور خلاصه تجارت ایران با خارجه در سال گذشته ۱۶ میلیون و پانصد هزار تومان برای ایران ضرر داشته است .

اگر مجموع سکنه ایران را ده میلیون فرض کنیم میتوانیم بگوئیم هر ایرانی در سال گذشته از تجارت با خارجه ۱۶ قران و ده شاهی متضرر شده است .

قضیه دیشب

معصومه عزیزم البته تعجب خواهی کرد که پس از سالها سکوت بزبان آمده یادی از تو می‌کنم. باور کن که در عرض این مدت هیچگاه ترا فراموش نکرده‌ام و اگر از ارسال مراسله خود داری داشتم برای آن بود که نمی‌خواستم از گذارشات غم انگیز و احوال پر ملال من غبار کدورت بخاطرت بنشیند. حالا هم اگر قضیه دیشب پیش نیامده بود تصدیعت نمی‌دادم. . .

اما پیش از این که از قضیه دیشب صحبت بدارم ناچار شرح پانزده سال شوهرداری خود را بطور خلاصه برایت بنویسم.

در خاطر داری که پانزده سال پیش از این، وقتی دختر خانه بودم

بواسطه صباحت منظر م همه روزه خواستگار به منزل امان می آمد .
چون والدینم نذر کرده بودند مرا به سید بدهند بالاخره تقدیر
خواست که شوهر فعلی نصیب من بشود . مطابق تعلیماتی که مادر مرحومم
بمن داده بود دوست داشتن شوهر را وظیفه دینی خود میدانستم و مطیع
محض او بودم ، در نظر داری که چقدر بچه هارا دوست میداشتم و همیشه
آرزویم این بوده مادر بشوم ، یعنی خودم بچه پیدا کنم .

شش ماه بعد از عروسی يك نوع نقاهت غریب گریبان گیرم شد
که تا آنروز نظیرش را ندیده و نشنیده بودم . دردها و سوزش های
جانگدازی که در قسمت رحم خود احساس میکردم همه را ناشی از
حامله بودن و لازمه آن میدانستم و عشق پیدا کردن بچه چنان در من
شدید بود که تمام آن درد و زجر را تحمل کردم و تا موقع وضع حمل حتی
يك کلمه از سوز و گداز جسمانی خودم با هیچکس ، حتی با مادرم ،
حرف نزدم .

حالا موقع وضع حمل چه عقوبت هایی کشیدم و چطور مرگ را
برای العین مشاهده کردم و بچه ترتیب قابله فرنگی جگر گوشه ام را
با اسباب جراحی تیکه تیکه بیرون آورد ، شرحش اسباب درد سر تو
خواهد بود •



سرعت جریان (۱)

- چون کار شما فوری است آدرس بدهید جوابتان فرستاده شود.
- جواب را بفرستید منزل ملا صفرعلی روضه خوان
- آنجا بچه مناسب؟
- چون میدانم که جواب در حیاتم صادر نمی شود وصیت کرده‌ام
پورته ام برسانند!

۱- از شماره دوم روزنامه ایران جوان مورخ ۱۳ اسفند ماه

۱۳۰۵ شمسی .

اسامی آقایانی که بعد از انتشار چهارمین مجموعه
سخنرانیهای ایران جوان بهمن ماه ۱۳۵۲ عضویت
کانون پذیرفته شده اند

نام خانوادگی	نام	تاریخ عضویت
آقای مجیدی	عبدالسعید	۱۳۵۳
» دکتر پاکدامن	پرویز	۱۳۵۳
» دکتر مهندس هاتفی	بیژن	۱۳۵۳
» آرام	فرج الله	۱۳۵۳
» دکتر خسروی کرسنانی	محمد مهدی	۱۳۵۳
» ساعدلو	هوشنگ	۱۳۵۳
» مهندس خدا پرست	عبداله	۱۳۵۳
» مهندس شیبانی	رضا	۱۳۵۳
» دکتر نیک آئین	ایرج	۱۳۵۳
» دکتر وصال	هوشنگ	۱۳۵۳
» امین امین	مهدی	۱۳۵۳
» بدیعی	امیر هوشنگ	۱۳۵۳
» مهندس کیمیائی	عباس	۱۳۵۳
» مهندس شاهقلی	علی اشرف	۱۳۵۳
» مهندس خلیلی	عبدالحسین	۱۳۵۳
» دکتر صنعانی	عادل	۱۳۵۳
» رهبری	بهمن	۱۳۵۳
» کاوسی	اسمعیل	۱۳۵۳
» اسفندیار میکده	علی	۱۳۵۴

نام خانوادگی	نام	تاریخ عضویت
آقای دریابان زند	نصیر	۱۳۵۴
بانو رزمی پور	طلا	۱۳۵۴
آقای مهبد	محمد رضا	۱۳۵۴
د متقی	تقی	۱۳۵۴
د دکتر محسن زاده	عباس	۱۳۵۴
د مهندس داودی	رحیم	۱۳۵۴
د شاهر	سید حسین	۱۳۵۴
د مشیری	تقی	۱۳۵۴
د دکتر جهان	جعفر	۱۳۵۴
د دکتر صدیق ارشادی	فیروز	۱۳۵۴
د شاه حسینی	محمود	۱۳۵۴
د رضی	سید ابوالحسن	۱۳۵۴
د رهبری	زین العابدین	۱۳۵۴
د دکتر اسلامبولچی	هادی	۱۳۵۴
د مهندس ابراهیمی	مصطفی	۱۳۵۴
د دریابان روستازاد	میر هادی	۱۳۵۴
د دکتر نادری علیزاده	محمد ابراهیم	۱۳۵۴

اعضائی کہ در دو سال گذشتہ بر حمت ایزدی پیوستہ اند

نام خانوادگی	نام
مہاجرین	روح الہ
ناصر	علی اصغر
کتب خانہ نیکو نیت ہمای	تیمور
جہان شاہی	محمد
مہاشاہی	محسن
دکتر مشاور	محمود
سیمچور	مصطفیٰ
فقیہ زادہ	ابوالقاسم
دکتر رستم کار	ابوالقاسم

